از کمون اولیه
تا کمونیزم

چاپ نخست: ۱۳۵۹

انتشارات محسن
Mohsin Publications

از کمـــون اولیـــه تـــا کمـــونیـــزم

تجدید چاپ: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ انتشار: جدی ۱۳۸۵ (جنوری ۲۰۰۷)

فهـــرســـت:

مقدمه... ۶

فصل اول.. ۷

پیدایش زمین، حیات و انسان ۷
پیدایش زمین ۷
پیدایش حیات ۱۰
پیدایش انسان.. ۱۴

فصل دوم ۲۱

تــــولیــــد ۲۱
تولید ارزش های مادی،
عامل اصلی توسعه و تکامل جامعه.. ۲۱
تولید چیست؟ ۲۴

فصل سوم.. ۳۰

نظام اجتماعی کمون اولیه و توسعه و تکامل آن ۳۰
مرحله تشکیل کمون ۳۰
کمون اولیه و تکامل آن.. ۳۲
روبنای کمون... ۳۶
جریان تلاشی نظام اجتماعی کمون... ۳۹
بحران در زیربنای کمون اولیه ۴۳

فصل چهارم ۴۹

نظام برده‌داری وتوسعه و تکامل آن... ۴۹
زیربنای نظام برده داری ۴۹

روبنای نظام برده داری ۵۳
فرهنگ و ایدئولوژی برده‌داری ۵۷
جریان تلاشی برده‌داری ۶۳
تغییرات حاصله در روبنای برده‌داری ۶۴
پیدایش مکاتب فلسفی ۶۷
بحران در زیربنای سیستم برده‌داری ۶۹

فصل پنجم ۷۴

سیستم فیودالی
جریان پیدایش سیستم فیودالی ۷۴
استقرار سیستم فیودالی و توسعه وتکامل آن ۷۶
روبنای سیستم فیودالی ۸۷

فصل ششم ۹۳

تلاشی سیستم فیودالی ۹۳
تغییرات حاصله در روبنای سیستم فیودالی ۹۹
وقوع اجتناب ناپذیر انقلاب ۱۰۳

فصل هفتم ۱۰۶

سیستم سرمایه‌داری
جریان پیدایش سیستم سرمایه‌داری ۱۰۶
استقرار سیستم سرمایه‌داری و توسعه و تکامل آن ۱۱۲
سرمایه و اشکال آن ۱۲۲
روبنای سیستم سرمایه‌داری ۱۲۸
آغاز جنبش مستقل طبقه کارگر ۱۳۶
جنبش کارگری اروپا در قرن نوزدهم ۱۳۷
پیدایش مارکسیزم (ایدئولوژی علمی پرولتاریا) ۱۴۱

مانیفست حزب کمونیست ۱۵۴

فصل هشتم.. ۱۶۴

امپریالیزم
مرحله تلاشی سرمایه‌داری ۱۶۴
تغییرات حاصله در روبنای سرمایه‌داری......................... ۱۷۳
موقعیت تاریخی امپریالیزم ۱۸۵
انترناسیونال سوم یا انترناسیونال کمونیستی ۱۸۷
لنینیـزم.. ۱۹۳

فصل نهم ۱۹۸

شکل بندی اقتصادی ـ اجتماعی کمونیزم ۱۹۸
مقدمه ۱۹۸
مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم،
جریان پیدایش سوسیالیزم... ۲۰۰
استقرار، توسعه و تکامل سوسیالیزم................................ ۲۱۵

فصل دهم ۲۴۰

کمـونیـزم
عالی‌ترین مرحله‌ی شکل‌بندی اقتصادی ـ اجتماعی بشر ۲۴۰
استقرار کمونیزم... ۲۴۴
روبنای جامعه کمونیستی ۲۵۲

مقدمه چاپ نخست ۲۶۰

مقدمه

این کتاب را مارکسیست ـ لنینیست‌های ایرانی در سالهای خفقان هولناک محمد رضا شاهی فراهم آورده بودند تا به مثابه خودآموز جامع، فشرده و به زبان ساده، مورد استفاده رفقای مبتدی و جوانتر قرار گیرد. همان طوریکه خود رفقای مولف متذکر شده بودند، کتاب حاوی کمبودهایی است که کاش می‌توانستیم لااقل مهمترین آنها را اصلاح می‌کردیم. ولی ما تایپ و چاپ مجدد آن در اسرع وقت را به تاخیر در این امر به علت رفع کمبودها ترجیح دادیم.

در شرایطی که درافغانستان تحت اشغال امپریالیزم امریکا و سگ‌های بنیادگرا و غیربنیادگرایش، نسل قدیم مارکسیست ـ لنینیست‌ها دسته دسته به ارتداد، فحشای سیاسی خاینانه و پوزه مالیدن مقابل امپریالیزم و سگ‌هایش رو آورده و جوانان دیوانه‌وار، آسان و ارزان از سوی اینجوها و دولت پوشالی امریکایی حقنه‌ی ضد مارکسیزم و ضد هر گونه سیاست انقلابی می‌شوند، امید تکثیر «از کمون اولیه تا کمونیزم» و نظایر آن گام هرچند کوچکی در راه اشاعه علم مارکسیزم ـ لنینیزم ـ اندیشه مائوتسه دون و بلند نگهداشتن درفش کبیر آن باشد.

انتشارات محسن

جدی ۱۳۸۵

فصل اول

پیدایش زمین، حیات و انسان

پیدایش زمین

از زمان‌های بسیار قدیم، هنگامی که اولین نظریه‌های نجومی شکل گرفت، دانشمندان درباره چگونگی پیدایش زمین به تفکر پرداختند و نظریه‌های گوناگونی در این باره مطرح می‌کردند که همگی جنبه کاملاً خیالی و اشتباه‌آمیز داشتند. تنها در قرن ۱۸ برای اولین بار کانت و لاپلاس در این مورد نظریه‌های نسبتاً علمی و قابل قبول ارائه کردند. این دانشمندان معتقد بودند که خورشید و کلیه سیاراتی که گرد آن می‌چرخند از یک توده عظیم سحابی (ستاره ابری) درخشان بوجود آمده اند. از این توده عظیم ابری شکل که در فضای لایتناهی در گردش بود به تدریج قسمت‌های به ترتیب مخصوص جدا شدند که به گردش خود پیرامون مرکز آن ادامه داده اند. این قسمت‌های جدا شده پس از تغییرات فراوان به صورت کرات مشخص درآمدند (سیارات منظومه شمسی) و مرکز این توده عظیم ابری که به صورت گداخته و درخشان باقیمانده همان خورشید است. نظریه‌های کانت و لاپلاس مدت‌ها کافی به نظر می‌رسید، لیکن پیشرفت‌های عظیمی که در رشته‌های علمی نجوم و زمین شناسی

در قرن ۱۹ و به خصوص در قرن بیستم حاصل شد به انسان امکان داد تا اشتباهات این نظریه‌ها را بیابد. از آن پس نیز فرضیه‌های متعددی در مورد چگونگی پیدایش کره زمین و سایر سیاره‌های منظومه شمسی بیان گشته اند که هر یک بنوبه خود نواقصی داشته اند و توضیح آن‌ها در این مختصر میسر نیست.

دانشمند شوروی، اتواشمیت، نظریه جدیدی در باره پیدایش زمین بیان داشت. او معتقد بود که خورشید میلیاردها سال قبل هنگام گردش در فضا گرد و غبار و گازهایی را که ماده بین سیارات را تشکیل می‌دهد، به طرف خود جذب کرده و سرانجام توده عظیم ابری شکل از مواد مزبور، اطراف خورشید را فرا گرفت. ذرات متشکله این توده عظیم ضمن گردش در جهات مختلف و تصادفات بیشمار به هم پیوستند، بتدریج ذرات دیگر را جذب کردند، طی مدت‌های طولانی به قسمت‌های بسیار بزرگی مبدل شدند و به این ترتیب کرات مختلف منظومه شمسی را بوجود آوردند که گرد آن به گردش ادامه دهند. از جمله این کرات، کره ما زمین است که دو نوع گردش دارد. یکی حرکت دور خورشید (حرکت انتقالی) که سال را بوجود می‌آورد و دیگری چرخش آن بدور محور خود (حرکت وضعی) که شبانه روز ایجاد می‌کند.

کانت و لاپلاس معتقد بودند که کره زمین در ابتدا به صورت گداخته و مذاب بوده و بتدریج که سرد شده پوسته‌ای آن را فرا گرفته و رفته رفته این پوسته ضخیم شده است. لیکن دلایل زمین شناسی بدست آمده نظریه‌های دانشمندان دیگر را مبنی بر اینکه کره زمین ابتدا سرد بوده است تایید می‌کند. بر

طبق نظریه اشمیت کره زمین ابتدا سرد بوده و بعلت فعل و انفعالات رادیوآکتیو درونی آن بتدریج به صورت مذاب درآمده و فقط قشر خارجی آن (پوسته زمین) سفت و سخت باقیمانده است. ولی بهر صورت نظریه‌های دانشمندان در مورد تغییرات بعدی کره زمین چنین است که پوسته خارجی آن بتدریج ضخیم‌تر شده و طی میلیون‌ها سال در اثر شکاف‌ها، چین خوردگی‌ها، ریختن مواد مذاب آتشفشان‌ها (که در دوران های قدیم زمین بسیار فراوان بوده اند) به تدریج در سطح زمین ناهمواری‌ها، برآمدگی‌ها و فرورفتگی‌های فراوانی ایجاد گردیده اند که همان کوه‌ها و فرورفتگی‌های عظیمی است که بعدها اقیانوس‌ها را بوجود آورده اند. لیکن در آن زمان در این فرورفتگی‌ها هنوز آبی موجود نبود زیرا درجه حرارت کره زمین در آن مواقع از درجه حرارت آب جوشان بالاتر بوده است. لیکن بتدریج از ترکیب اکسیژن و هیدروژن موجود در جو زمین آب بوجود آمد که هزاران سال همچنان به صورت بخار توده بسیار عظیم ابری اطراف کره زمین را گرفته بوده است.

زمین به تدریج طی هزاران سال سرد شده و بخار فوق‌الذکر به صورت باران‌های سیل‌آسا فرو ریخته و فرورفتگی‌های آن را پوشانده است (دریاها و اقیانوس‌ها) و همچنین نهرها و رودخانه‌های فراوانی را ایجاد کرده که خود به شستشوی پوسته زمین و تغییرات آن کمک کرده لیکن هنوز این آبهای جوشان اکثراً باز بصورت بخار در می‌آمده اند. سرانجام پس از میلیون‌ها سال، شرایط جوی زمین کم کم رو به بهبود رفته و آب جوشان دریاها بسردی گراییده است. از آنچه گذشت می‌توان چنین

خلاصه کرد که کره زمین مانند سایر سیارات منظومـه شمـسی از تراکم گرد و غبار و ذراتی تشکیل یافته که در فضا موجود بـوده اند. دانشمندان از تجزیه کلیه موجودات و موادی که در طبیعـت وجود دارند توانسته اند مصالح ساختمانی آن را کشف نمایند. این مصالح ساختمانی چیزی جز عناصر مختلـف مـادی نیـستند کـه تـا کنون بیش از صد و چند نوع یافته شده است.

کلیه موجودات چه جماد، نبات یا حیـوان در صـورتی کـه تجزیه شوند سرانجام چیزی جز ترکیباتی از این عناصر نخواهنـد داشت. این عناصر مانند اکسیژن، هیدروژن، ازت، آهن، گوگرد، مس، قلع، سرب وغیره تشکیل دهنده تمام کـره زمـین و کـرات مختلف آسمانی، خورشید و غیـره انـد. مطالعـه روی عنـصرها بـه حدود ۲۵۰۰ سال پیش برمی‌گردد. دالتون با استفاده از واژه های یونانی اتم که بـه معنـای تجزیـه ناپـذیر اسـت، ذره هـای سـازنده عنصرها را توضیح داد. اگر چه امروز می‌دانیم که اتمهـا خـود از ذرات کوچکتری تشکیل شده اند امـا هنـوز بـاور داریـم کـه اتـم کوچکترین ذره‌ای اسـت کـه خـواص کیمیـایی و فیزیکـی یـک عنصر به آن بستگی دارد.

پیدایش حیات

پس از تشکیل دریاها و اقیانوس‌ها و سرد شدن کره زمین و بهبود شـرایط آن تغییـرات بـی‌نهایـت زیـادی رخ داد و سـرانجام شرایطی بوجود آمد که سـرآغاز تحـولی بـس عظـیم بودنـد. آب اقیانوس‌ها و دریاها مملو از املاح، ملکول‌هـای مختلـف و عناصـر

بیشمار بودند. از ترکیب ملکول‌ها و اتم‌ها طی هزاران سال انواع بسیار گوناگون و پیچیده‌ای از ماده بوجود آمد و تغییرات بعدی این مواد سرانجام شکل پیچیده‌ای از ماده را بوجود آورد که دارای خصوصیات جدیدی مانند حرکت، تغذیه (جذب و دفع) تنفس و تولید مثل بود. این شکل جدید از ماده پیچیده را با خصوصیاتی که ذکر شد در اصطلاح «حیات» گویند که در ابتدا به صورت بسیار ساده و اولیه یعنی به صورت موجودات تک یاخته (تک سلولی) بوده است.

بنابراین اولین جانورانی که در دریاها و اقیانوس‌ها بوجود آمدند بدن شان فقط از یک سلول تشکیل شده بود. (سلول واحد ساختمانی گیاهان و موجودات زنده است. مثلاً بدن انسان از اجتماع میلیاردها سلول تشکیل یافته است و یک گیاه کوچک نیز در ساختمان خود هزاران سلول دارد). میلیاردها از این جانوران تک یاخته‌ای آب اقیانوس‌ها و دریاها را پر کردند و بدین ترتیب «حیات» با شکل بسیار ابتدایی خود، ابتدا در آب آغاز گردید. پس از گذشت هزاران سال توسعه و تکامل، از این جانوران تک سلولی جانورانی دیگری پا به عرصه وجود نهادند که بدن شان از سلول‌های زیادی تشکیل یافته بود (پرسلولی) مانند کرم‌ها و این حیوانات پر سلولی نسبت به محیط و شرایط خود (نور، حرارت، فشار آب وغیره) اشکال بسیار گوناگونی به خود گرفتند. بسیاری از این حیواناتی که بوجود می‌آمدند در اثر عدم توانایی سازش با محیط نابود می‌شدند و بسیاری نیز در بدن شان تغییراتی بوجود می‌آمد و با جهش‌های کیفی انواع جدیدی از آنها پا به عرصه وجود می‌نهاد که می‌توانستند با شرایط زندگی نوین خود را

تطبیق دهند. به این ترتیب انواع خرچنگ‌ها، شکم پایان، نرم‌تنان مختلف، بندپایان مانند عقرب‌ها وغیره بوجود آمدند. بالاخره اولین انواع ماهی‌ها، مهره‌داران پا به عرصه وجود نهادند. در خشکی‌ها نیز بر حسب شرایط، اولین انواع گیاهان ابتدا به صورت جلبک‌ها یا آلک‌ها و انواع بسیار ساده گیاهان تک سلولی و پرسلولی بوجود آمده و رو به تکامل نهادند. با مملو شدن دریاها و اقیانوس‌ها کم کم بعضی از جانوران که در آب غذای کافی نمی‌یافتند به طرف ساحل روی آوردند و این امر که در ابتدا جنبه اتفاقی داشت طی مرور زمان، انواع جدیدی از جانوران را بوجود آورد که هم می‌توانستند در آب زندگی کنند و هم در خشکی (دوزیستان) و برخی از این جانوران جدید با یافتن شرایط بهتر در خشکی، محیط دریاها را به کلی ترک گفتند.

در شرایط جدید زندگی، جانوران به سرعت رو به توسعه و تکامل گذارده و انواع بسیار گوناگونی بوجود آمدند که باز بسیاری از آنها در اثر نبودن شرایط کافی جهت ادامه حیات شان نابود شدند و آنهایی که تغییرات بدن شان را با شرایط جدید وفق می‌داد به موجودیت خود ادامه دادند. بالاخره از تکامل دوزیستان انواع خزندگان و پرندگان (حشرات اولیه وغیره) بوجود آمدند. سطح خشکی‌ها را در بسیاری از جنگل‌های نقاط انبوه گیاهان و حیوانات مختلف فرا گرفت که خود دستخوش هزاران تغییر و تحول بودند. تغییراتی که سرانجام انواع جدید و تکامل یافته‌تری از حیوانات را که «پستانداران» بودند بوجود آورد. به این ترتیب حیوانات بسیار زیادی که اکنون هیچ شباهتی با هم ندارند، در اصل از اجداد مشترکی بوده اند که از تکامل

یک منشاء یعنی تک سلولی‌ها پا به عرصه وجود گذارده اند. پس به طور خلاصه از تکامل انواع تک سلولی‌ها، پرسلولی‌ها (انواع نرم‌تنان یعنی کرم‌ها) و از تکامل نرم‌تنان، سخت پوستان (حلزون، خرچنگ و غیره) و بالاخره مهره‌داران (ماهی‌ها) بوجود آمدند.

ادامه تکامل این جانوران، دوزیستان و خزندگان و سرانجام پرندگان و پستانداران را به عرصه وجود آورد و از تکامل دسته‌ای از پستانداران میمون‌های اولیه بوجود آمدند که طی هزاران سال تکامل آن‌ها، سرانجام میمون‌های انسان‌نما پا به عرصه وجود نهادند.

حال بد نیست این را مطرح کنیم که آیا ما دلایلی در دست داریم که بتوانیم به واقعیت چگونگی پیدایش اشکال اولیه حیات در زمین و تاریخ طولانی تغییرات و تحولات آن به درستی پی ببریم؟ بلی مدارک زمین شناسی بسیار مطمئنی وجود دارند که آنها را فسیل گویند.

فسیل چیست؟: خوب می‌دانیم که حیوانات مختلف که در دریاها و اقیانوس‌ها زندگی می‌کنند و گیاهان مختلفی که در زمین یا دریاها می‌رویند پس از خاتمه حیات شان با جریان آب‌ها به کف دریاها، اقیانوس‌ها، گودال‌های زمین وغیره افتاده و به تدریج لایه‌هایی از شن، گل و لای و لجن روی آنها را می‌پوشانند. قسمت‌های نرم آن‌ها تدریجاً از بین رفته ولی قسمت‌های سخت هزاران سال در داخل این گل و لای و لجن محفوظ مانده و رفته رفته تبدیل به سنگ می‌شوند و بقایای گیاهان نیز به زغال مبدل می‌گردند. به این ترتیب بقایای سنگ

شده حیوانات و زغال شده گیاهان را فسیل گویند. دانشمندان از انواع این فسیل‌ها و ضخامت لایه‌هایی که روی این فسیل‌ها را گرفته اند می‌توانند به تاریخ تقریبی آنها پی برده و نیز تغییراتی را که پوسته کره زمین و موجودات آن طی هزاران هزار سال یافته اند، به خوبی مجسم کنند. دانشمندان از تغییرات حاصله در پوسته زمین با مطالعه فسیل‌ها تاریخ بسیار طولانی تغییراتی آن را به دوران‌ها، دوره‌ها و مراحل مختلف تقسیم کرده اند که در کتاب‌های زمین‌شناسی می‌توان آنها را به طور مفصل مطالعه کرد.

پیدایش انسان

با توجه به پیدایش حیات و سیر تکاملی آن، داروین و دانشمندان دیگر ثابت کرده اند که انسان نیز مانند کلیه جانداران دیگر از یک جانور پست‌تر از خود یعنی از میمون‌های آدم‌نما که از کلیه حیوانات دیگر تکامل یافته‌تر بودند به وجود آمده است. دلایل بسیاری موجود است که خویشاوندی انسان را با سایر حیوانات و از همه بیشتر با میمون اثبات و انسان را نوعی حیوان تکامل یافته نشان می‌دهد. انسان در ساختمان کلی بدن از بسیاری جهات مانند داشتن دست و پا، چشم، سر، دستگاه گوارش، گردش خون، تنفس، حرارت ثابت بدن و خلاصه بیش از دویست علایم دیگر با تمام حیوانات به خصوص پستانداران و از جمله میمون وجوه مشترکی دارد. شباهت ظاهری، ساختمانی، سلولی و بسیاری وجوه مشترک دیگر از قبیل دوران بارداری، ساختمان خون، حتی برخی عواطف موجود در میمون‌ها (مانند گریه،

خنده، دفاع متقابل در برابر حیوانات از همدیگر و غیره) با انسان، فرضیه تکامل انسان را از میمون روز به روز قوی تر کرد.

دانـشمندان طرفـدار مکتـب داروپـن (داروینـستها) و بـه خصوص زیست‌شناسان اتحاد شوروی تـلاش‌هـای فراوانـی بـرای اثبات این حقیفت علمی کرده اند. آنان با حفریات و جـستجو در طبقات مختلـف زمـین موفـق شـدند آن قـسمت از اسـتخوان‌هـای فسیلی را که حد فاصل بین انسان و اجداد میمـونی آن‌هـا اسـت و تا چنـدی پـیش پیـدا نـشده بـود بیاینـد و بـه ایـن ترتیـب جـار و جنجال‌های توخالی مخالفین داروینـزم را دایـر بـه حلقـه مفقـوده داروین (یک قسمت از استخوان‌هایی که بین سری اسـتخوان‌هـای میمون‌های آدم‌نما تا انسان هنوز پیدا نشده بـود بـه حلقـه مفقـوده داروین معروف شده است) بی‌اثر سـازند. البتـه بایـد دانـست کـه میمون‌های آدم‌نمای کنـونی اجـداد بلافـصل انـسان نیـستند بلکـه انسان‌ها و این میمون‌ها دارای اجداد مشترکی بـوده و شـاخه‌هـای جدا شده از یک تنه هستند. امروز اگر استخوان‌های میمـون‌هـای آدم‌نما و سپس استخوان‌هـای میمـون‌هـای حـد فاصـل و سـرانجام انسان میمون‌نما و بالاخره انسان‌های امروز را بـه ترتیـب در کنـار هم قرار دهیم به خوبی در جلوی چشم خود تغییراتـی را کـه طـی صدها هزار سال انجام یافته و سرانجام به پیدایش انـسان امـروزی انجامیـده مجـسم خـواهیم کـرد. حـال جریـان تـدریجی تکامـل میمون‌های آدم‌نما را به انسان به اختصار مورد بررسی دقیـق‌تـری قرار دهیم.

<u>میمون‌های آدم‌نما (اجـداد انـسان):</u> تقریباً چنـد میلیون سال قبل دستجات میمون‌هـای تکامـل یافتـه یعنـی اجـداد

انسان‌های اولیه وجود داشته اند. این میمون‌های آدم‌نما در بالا رفتن از درختان وضعیت قایم به خود می‌گرفتند، ساخت استخوان مچ دست آنان به تدریج با حرکاتی مانند در دست گرفتن اشیا عادت کرد. بعدها با تغییر شرایط تدریجاً این دستجات مجبور بودند از درختان پایین آمده زندگی نوینی را روی زمین آغاز کنند. کم‌کم راست ایستادن و قایم راه رفتن برای آنها عادت شد و توانستند دست‌های شان را به طور کامل برای برداشتن اشیا، جمع‌آوری غذا و دفاع از خود و مبارزه با دشمنان به کار برند. یکی از خصایص مهم آنها رشد سریع جمجمه هم زمان با قایم راه رفتن شان بود. به این ترتیب نزدیک‌ترین اجداد انسان یعنی میمون‌های آدم‌نما توسعه و تکامل بیشتری یافتند.

<u>نقش کار در به وجود آمدن انسان (ابزار سازی، تفکر، تکلم، استفاده از آتش):</u> انگلس، علت اساسی تغییرات کیفی میمون‌های آدم‌نما و در نتیجه آن پیدایش انسان را در مراحل مختلف تکامل تدریجی آنها کشف کرده است. او برای اولین بار به این حقیقت توجه کرد که آنچه انسان را از دنیای حیوانات متمایز ساخته کار دستجمعی آن‌ها است. میمون‌های آدم‌نما در جریان استفاده از ادوات طبیعی برای تهیه غذا و دفاع در برابر حیوانات دیگر دست‌ها را از زحمت راه رفتن آزاد کرده و به کار انداختند. در نتیجه کار وظیفه دست‌ها از پاها مشخص و متمایز گردید و دست‌ها به انجام اعمال کار اختصاص یافتند و در آن‌ها تدریجاً مهارت و زبردستی و هماهنگی بوجود آمد. کار، وضعیت قایم ایستادن و راه رفتن، همگام با تغییرات دیگر سبب توسعه و تکامل سایر اعضای بدن از جمله مغز،

دستگاه تنفس، حنجره، گلو و غیره گردید.

ابزارسازی: اجداد انسان‌های اولیه برای تامین احتیاجات شان ابتدا از ابزار و ادوات طبیعی مانند چوب و سنگ و استخوان که در دسترس شان بود استفاده می‌کردند. استفاده منظم و مداوم از این ابزار و ادوات طی مدت‌های طولانی همزمان با تغییراتی که در بالا بدانها اشاره شد سبب گردید اجداد انسان به تدریج در این ابزار و ادوات تغییراتی داده و آنها را برای انجام کارهای مختلف آماده سازند. مثلاً ابتدا سنگ‌هایی را که به دست گرفتن شان آسان بود یافته یک لبه آن را با زدن سنگی به آن تیز می‌کردند و از لبه تیز آن برای بریدن گوشت، شکستن استخوان و ساختن چماق یا تیزکردن سر چوب استفاده می‌کردند. به این ترتیب بود که اجداد ما ابزارسازی را شروع کردند. توانایی ساختن ابزار کار، تفاوت اساسی اجداد انسانها با حیوانات بود. آنان با ساختن ابزار کار باز هم از حیوانات مشخص‌تر و متمایزتر شدند و روز به روز آن را توسعه و تکامل دادند که به کیفیت عالی امروزی رسیده است.

تفکر: دستگاه عصبی یعنی مغز و سلسله اعصاب میمون‌ها از سایر حیوانات تکامل یافته‌تر بودند. بنابر شرایط تکاملی خاص و بخصوص این‌که میمون‌های انسان‌نما از داشتن ادوات طبیعی کافی برای برآوردن احتیاجات خود محروم بودند، وادار شدند تا مغز خود را بیشتر بکار برند. لذا تکامل دستگاه عصبی در شاخه‌ای از میمون‌ها سریع‌تر انجام گرفت و چون بنابر قانون طبیعی، به کار بردن هر عضو بدن سبب تکامل بیشتر آن می‌گردد، میمون‌های انسان‌نما از این قوی ترین عضو بدن خود بنابر

ضرورت استفاده بیشتری می‌کردند. بکار بردن هر چه بیشتر دستگاه عصبی تکامل باز هم بیشتر بعدی آن را در این شاخه از میمون‌ها سبب شد. از جمله مهم‌ترین عواملی که به این جریان تکاملی کمک کرد استفاده از ابزار و ادوات طبیعی در جریان زندگی و کار دستجمعی میمون‌های آدم‌نما بود. میمون‌های آدم نما با استفاده از ادوات و ابزار طبیعت کم‌کم توانستند حیواناتی را شکار کنند و گوشت آنها را به رژیم غذایی قبلی خود که گیاه و تخم پرندگان و غیره بود بیفزایند. این رژیم گوشتی برای بدن و به خصوص مغز، مواد غذایی را فراهم آورد و به تکامل بیشتر آن کمک کرد. مغز اجداد انسان در نتیجه جمع‌آوری تاثرات اشیا و پدیده‌های محیط خود و ارتباط و عمومیت دادن این تاثرات و اندوختن تجربیات فراوان طی قرن‌های طولانی، کیفیت خاصی پیدا کرد که توانست آگاهی بیشتری از دنیای اطراف خود کسب کند و نسبت به اعمال خویش پیش‌بینی نماید. توسعه و تکامل مغز توام با توسعه و تکامل کار اجداد انسانی بود. کار نه تنها اندام و از جمله دست‌ها را تکامل می‌داد بلکه دستگاه مغز را نیز تکامل بخشیده و به آنها قدرت داد تا در مرحله انسانی، آگاهانه و از روی مقصود معینی کار کنند. این کیفیت جدید که تفکر نامیده شده در تکامل مراحل بعدی زندگی انسان نقش بسیار مهمی داشته و دارد.

تکلم: تکلم منظم انسانی در جریان کار به وجود آمده است. کار همیشه یک فعالیت اجتماعی بوده است. هیچ انسانی قادر نبوده و نخواهد بود به تنهایی کار کرده و به زندگی خود ادامه دهد. اجداد انسانی که در جریان کار (شکار، جمع‌آوری میوه و

تخم پرندگان و مواد غذایی دیگر، مبارزه با عوامل طبیعی و حیوانات درنده وغیره) احتیاج پیدا کردند با یکدیگر به تکلم بپردازند، در ابتدا مانند حیوانات صداهایی از حنجره خود خارج می‌کردند. تکرار فراوان این صداها در جریان کار کم‌کم شکل مشخصی به خود گرفت و از ترکیب آنها به مرور زمان کلمات بوجود آمد که با کمک آن توانستند مقصود خود را بهتر بیان دارند. این کلمات که برای هر عمل یا شیی به صورت مشخصی بوجود می‌آید در خاطره‌ها سپرده می‌شد. این امر به نوبه خود با تغییرات ساختمان گلو و حنجره همراه بود و روز به روز تکامل بیشتری می‌یافت تا سرانجام در مرحله انسانی کیفیت شکل یافته تکلم را بوجود آورد. تکلم به هماهنگ کردن تدریجی اعمال انسان در جریان کار کمک کرده، عامل مهمی برای انتقال تجربیات انسان‌ها به یکدیگر و به نسل‌های بعدی بوده است.

<u>استفاده از آتش:</u> اجداد انسانی با مشاهده آتشفشان‌ها و آتش‌سوزی جنگل‌ها ابتدا وحشت زده از آن‌ها فرار می‌کردند لیکن به تدریج در جریان تجربه متوجه شدند که می‌توانند آن را مورد استفاده قرار دهند و به کمک آن خود را از شر حیوانات درنده و سرما محفوظ دارند و کم‌کم شروع به استفاده از آتش در پختن گوشت کردند. آنها ابتدا آتش را همیشه روشن نگه می‌داشتند، بعدها در جریان کار متوجه شدند که از برخورد بعضی سنگها با هم و یا دو قطعه چوب خشک می‌توانند آتش را بوجود آورند. اجداد انسان با آموختن طرز به کار بردن آتش باز هم از حیوانات متمایزتر شدند. بدین ترتیب نتیجه می‌شود که در جریان تکامل میمون‌ها، در ساختمان بدنی شاخه‌ای از آن‌ها

تغییراتی از قبیل قایم راه رفتن، رشـد سـریع جمجمـه، آزاد شـدن دستها و استفاده از آن برای کـار طـی میلیـون‌هـا سـال بـه وجـود آمدند که آنها را از سـایر میمـون‌هـا متمـایز سـاخت. کـار عامـل اساسی بود که بـاز هـم بیـشتر بـه ایـن تغییـرات کمـک کـرد. در جریان کار ابزارسازی، تفکـر، تکلـم و اسـتفاده از آتـش و غیـره باعث شد میمون‌های آدم‌نما که به شکل گـروه‌هـای مجـزا از هـم زندگی می‌کردنـد در جریـان توسـعه و تکامـل خـود همزمـان بـا تغییرات فوق مراحل نیمه اجتماعی را یکـی بعـد از دیگـری طـی کرده و سرانجام پا به مرحله انسان کاملاً اجتماعی نهند و تـوام بـا پیدایش اولین اجتماعات انسانی اولین طریقه تولیدی نیز به عرصه ظهور رسید.

برای مطالعه وسیع پیرامون ایـن فـصل رفقـا مـی تواننـد از کتب زیر استفاده کنند:

۱ـ پیدایش و انتشار حیات در عالم

۲ـ پیدایش انسان

۳ـ پیدایش نژادها

۴ـ نقش کار در پیدایش انسان از میمون

فصل دوم

تـــولیـــد

تولید ارزش های مادی،
عامل اصلی توسعه و تکامل جامعه

در تمام طول تاریخ، انسانها در مورد علل اساسی توسعه و تکامل جامعه بشر به تفکر پرداخته اند و در این باره نظریه‌های گوناگونی بیان گردیده. بعضی نیروهای فوق طبیعی، برخی شرایط جغرافیایی یا ازدیاد جمعیت و بالاخره عده دیگری نقش قهرمانان را عامل اساسی تکامل جامعه انسانی دانسته اند.

نیروهای فوق طبیعی: نمایندگان مذاهب مختلف همواره ادعا می‌کردند که کلیه این تغییرات بنابر میل و اراده نیروهای ماوراءالطبیعه انجام می‌گیرد ولی تجربیات و علوم به ثبوت رسانده اند که هیچ نیروی ماوراءالطبیعه‌ای موجود نیست. فقط طبیعت و قوانین آن حاکم بوده و تغییرات جامعه نیز بر مبنای قوانین خاص خود آن انجام می‌گیرد.

شرایط جغرافیایی: بسیاری از دانشمندان بورژوازی معتقدند که توسعه و تکامل جامعه انسانی معلول تاثیرات محیط جغرافیایی یعنی آب، هوا، خاک، معادن، جنگلها و غیره است. بدون شک محیط جغرافیایی یعنی طبیعتی که اطراف انسان را فرا گرفته

شرط ضروری برای زندگی انسان می‌باشد لیکن عامل تعیین کننده توسعه و تکامل جامعه نیست. زیرا مثلاً در طی سه هزار سال در غرب اروپا نظام اجتماعی سه بار و در مرکز و مشرق اروپا حتی چهار بار تغییر یافته اند در صورتی که تغییرات جغرافیایی این قاره به اندازه ای نامحسوس بوده که جغرافی‌دانان آنها را به حساب نمی‌آورند. و چه بسیار دیده شده در کشوری بدون اینکه تغییر جغرافیایی مهمی رخ دهد تغییرات عظیم اجتماعی بوقوع پیوسته اند مانند تغییر چین فیودالی به چین سوسیالیستی، در حالیکه تغییر جغرافیایی مهمی در آن مملکت رخ نداده است، بنابر این شرایط جغرافیایی نمی‌تواند عامل اساسی توسعه و تکامل جامعه باشد.

نقش جمعیت: وجود جامعه بدون عده معینی از افراد انسانی میسر نیست. بطوری که اگر در یک منطقه تعداد افراد انسانی آنقدر نباشد که بتوانند به کمک همدیگر کار کرده به زندگی خود ادامه دهند جامعه‌ای بوجود نمی‌آید. ولی از این امر نباید چنین نتیجه گرفت که تراکم جمعیت عامل اساسی تغییرات جامعه است. زیرا کشورهای بسیاری موجودند که جمعیت کم و بیش مشابهی دارند مانند امریکا و شوروی لیکن در مراحل تکاملی متفاوتی قرار دارند و کشورهایی هستند با جمعیت کمتر که از کشورهای پر جمعیت‌تر از خود پیشرفته‌ترند مانند کره شمالی و آلبانی کم جمعیت در برابر هندوستان بسیار پر جمعیت. پس جمعیت و تراکم آن عامل اساسی تغییرات و توسعه و تکامل جامعه نیست.

نقش قهرمانان: بعضی نیز توسعه و تکامل جامعه را تنها

معلول اراده شخصیت‌های برجسته (قهرمانـان، سـرداران بـزرگ و غیره) می‌دانند. طوری که تجارب تاریخی و علـم ثابـت مـی‌کنـد این شخصیت‌ها در حقیقت امر می‌توانند وقوع جریانات تـاریخی را تسریع نموده مانند ـ لنین در اتحاد شوروی ـ یا آنها را به تعویق اندازند ـ مانند هیتلر در مورد آلمـان و شاه خاین در ایران ـ ولـی هرگز قادر به تغییر جریان توسعه و تکامل جامعه نیستند.

پس عامل اصلی توسعه و تکامـل جامعـه چیـست؟ مـارکس اولین کسی بود که عامل اساسی توسعه و تکامل جامعه را کـشف و ثابت نمود که تولید نعمات مـادی و تغییـرات آن عامـل اصـلی تغییرات و توسعه و تکامل جوامع بشری است. مارکس می‌گویـد که انسانها برای اینکه بتوانند به زندگی خود ادامه دهند لازم است خوراک، پوشـاک، مـسکن و سـایر وسـایل مـادی زنـدگی را در اختیار داشته باشند و برای بدست آوردن این وسایل بایـستی آنهـا را تولید کنند. آنها بایستی کار کننـد، زیـرا جامعـه‌ای کـه تولیـد خود را متوقف کند محکوم بـه نـابودی اسـت. بنـابر ایـن انـسانها ناگزیرند برای تامین احتیاجات خـود آنهـا را تولیـد کننـد. بـرای اینکه بتوانند تولید کنند بایستی وسایل آن را داشته و نیز بتواننـد آنها را بکار اندازند. در جریان این تولید انسانها بطـور دسـتجمعی مجبور بکار می‌شوند زیرا هیچ انسانی قادر نیست احتیاجات خـود را به تنهایی مرتفع کند و لذا (در جریان کار دسـتجمعی و تقـسیم کار) داخل در یـک نـوع روابـط و مناسـبات معینـی بـا همـدیگر می‌گردند. انسانها در جریان تولید دستجمعی خـود، بطـور مـداوم ابـزار کـار و تجربیاتـشان را تکامـل مـی‌بخـشند و همـواره تـاثیر بیشتری بر طبیعت و نیز بر یکدیگر باقی می‌گذارند. لـذا تولیـد و

قبل از هر چیز ابزار کار انسانها بطور مداوم رو به تکامل می‌روند و همراه آن جامعه انسانی ناگزیر تکامل می‌یابد. بنابر ایـن، تولیـد نعمـات مـادی پایـه و اسـاس زنـدگی اجتمـاعی و عامـل اساسـی تغییرات و توسعه و تکامل آن است.

تولید چیست؟

تولید: بطـور خلاصـه عبارتـست از مجموعـه فعالیـت‌هـای انسان به کمک ابزار کار و تجربیاتش برای تامین احتیاجات خـود از طبیعت. تولید شامل دو جنبه یا دو جهت کاملاً مربوط و وابسته به هم است. این دو عبارتند از نیروهای مولده و مناسبات تولیدی.

نیروهای مولده: عبارتند از ۱ـ مجموعـه وسـایل تولیـد، ۲ـ انسان ها که به کمک تجربیاتشان این وسایل را بـه حرکـت در آورده و احتیاجات خود را تامین می کنند.

۱ـ وسایل تولیـد: کـه خـود شامــل دو قـسمت اسـت: اول وسایل کار که عبارتند از ماشین آلات، لـوازم، اسـباب و ابـزار و ساختمان‌های مورد استفاده در تولید، وسایل حمل و نقل، وسـایل ارتباطی، راهها، زمین و غیـره و از همـه مهمتـر ابـزار کـار. زیـرا قدرت انسانها در تولید بسته به نوع ابزار کاری است که در اختیار دارند. دوم مواد کار که عبارتند از کلیه آن چیزهـایی کـه انـسان به کمک وسایل کار در آنها تغییراتـی داده و از آن تولیـد مـورد نظرخود را بوجود می‌آورد. مانند مواد خام، مواد اولیـه و غیـره. مثلاً انسانها به کمک ماشین آلات از پنبه (مـاده خـام) نـخ بوجـود می‌آورند و یا از نخ (ماده اولیه) پارچه مـی بافنـد. پنبـه و نـخ در

اینجا مواد کار می‌باشند.

۲ـ انسان ها: که به کمک نیروی کار شان عامل اصلی تولید و تهیه وسایل و ابزار کار هستند. (نیروی کار انسان عبارت است از مجموعه استعداد و انرژی فکری و جسمی او برای کار).

مناسبات تولیدی: انسانها با کار مجزا و جدا از هم دست به تولید ارزش‌های مادی نمی‌زنند بلکه این عمل را با کار دستجمعی به صورت گروه‌های مختلف اجتماعی انجام می‌دهند. مثلاً کارخانه کفش سازی جدیدی را در نظر بگیرید. در اینجا تعدادی از انسانها به کمک هم برای تولید کالا یعنی کفش مشغول کار اند، صدها و گاه هزاران تن از افراد انسانی دیگر جهت تامین ماشین آلات، چرم، نخ و سوزن برای این کارخانه مشغول کارند. فلان دهقان مزرعه کوچک نیز به تنهایی جدا از دنیای اطرافش مشغول تولید یعنی کشت و کار نیست، زارع مزبور به خیش یا تراکتور احتیاج دارد که به دست صنعتگر یا در یک کارخانه درست می‌شود، او همچنین به نمک، کبریت، صابون وغیره نیازمند است که به وسیله انسانهای دیگر بوجود می‌آید. در نتیجه می‌بینیم که در جریان تولید ارزش‌های مادی انسان‌ها با هم عملاً به نوعی متحد بوده و مربوط به یکدیگر اند. بنابر این، مناسبات تولیدی عبارتست از مناسبات اجتماعی مردم با هم در جریان تولید. (این مناسبات تولیدی را مناسبات اقتصادی نیز می گویند).

مناسبات تولیدی شامل سه قسمت مربوط و وابسته بهم است. این سه قسمت عبارتند از: ۱ـ شکل مالکیت وسایل تولید، ۲ـ موقعیت گروه‌ها و طبقات در تولید،۳ـ شکل توزیع و تقسیم

ارزش‌های مادی تولید شده.

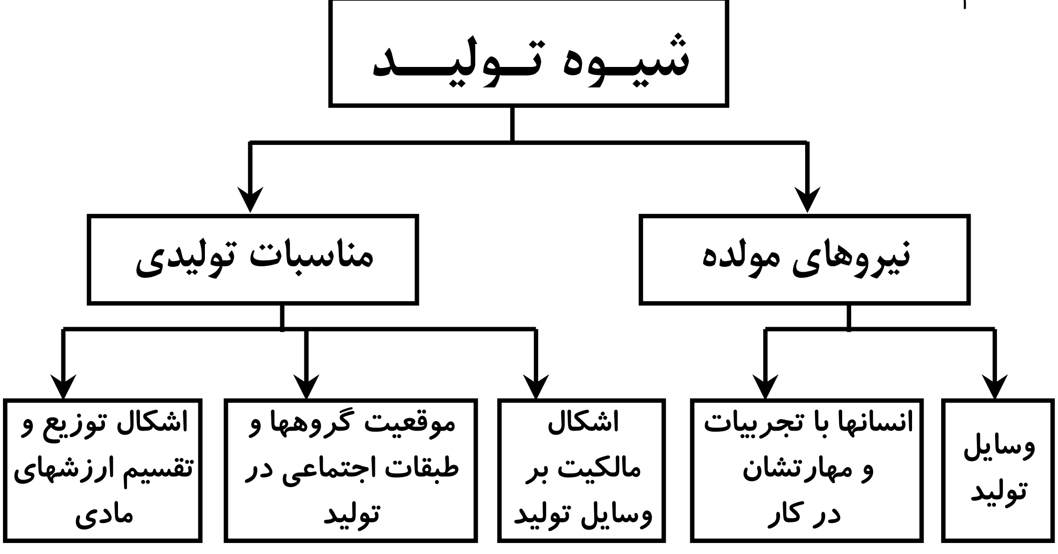
۱ـ شکل مالکیت وسایل تولید: روابط انسانها در جریان تولید ممکن است به صورت همکاری و کمک متقابل باشد، بطوری که هیچ شخصی، فرد دیگری را استثمار نکند و یا بصورت استثمار انسان از انسان باشد. این هر دو مربوط است به اینکه چه کسی مالک وسایل تولیدی است، اگر وسایل تولیدی متعلق به همه افراد جامعه باشد، در این صورت استثمار فرد از فرد موجود نیست و در صورتی که این وسایل به همه تعلق نداشته بلکه متعلق به عده یا گروه معینی باشد، مناسباتی برقرار می‌گردد که دارندگان وسایل تولیدی دیگران را به کار کشیده و حاصل دسترنج آنها را غارت می‌کنند. کارگران در جامعه سرمایه‌داری چون از وسایل تولیدی محروم اند مجبور اند نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشند (استثمار شوند) در صورتی که در کمونیزم که وسایل تولیدی متعلق به همه خواهد بود استثمار انسان از انسان به هیچ وجه در کار نخواهد بود.

۲ـ موقعیت گروه‌ها و طبقات اجتماعی در تولید: شکل مالکیت وسایل تولید موقعیت انسانها را در جریان تولید تعیین می‌کند. در صورتی که مالکیت شخصی وجود داشته باشد عده معینی از افراد دارای وسایل تولیدی بوده و در مقابل عده زیادی فاقد وسایل تولید می‌باشند. در نتیجه این امر افراد جامعه به گروه‌ها و طبقات مختلف که هر یک دارای موقعیت معینی هستند تقسیم می‌شوند. مثلاً در جامعه سرمایه‌داری، کارگران فاقد وسایل تولید و عامل اصلی تولید ارزش‌های مادی جامعه هستند ولی سرمایه‌داران صاحب وسایل بوده، تولید را در دست داشته و

فرماندهی می کنند.

۳ـ شکل توزیع و تقسیم ارزشهای مادی: همـانطوری کـه در بالا گفتیم، چگونگی مالکیت وسایل تولید موقعیـت انـسانها را در تولید بوجود می‌آورد. شکل تقسیم محصولات تولید شـده نیـز از چگونگی مالکیت وسایل تولید حاصـل مـی‌شـود. مـثلاً در جامعـه سـرمایه‌داری کـه سـرمایه‌داران مالـک وسـایل تولیـد انـد کلیـه محصولات تولید شده به دسـت کـارگران را بـه خـود اختـصاص می‌دهند در حالیکه کارگران چون فاقد وسایل تولید اند اکثراً در فقر و فاقه بسر می‌برند. در جامعه کمونیستی که وسایل تولیـد بـه همه مردم تعلق دارد کلیه اعضای جامعه می‌توانند طبق احتیاجات شان از محصولات تولید شده استفاده کنند. در نظام‌هـای مختلـف اجتماعی چون اشکال مالکیت مختلف است بنابر این شکل توزیـع و تقسیم ارزش‌های مادی و ثروت‌های اجتمـاعی بـین گـروه‌هـا و افراد جامعه نیز گوناگون است.

شیوه تولید: نیروهای مولده و مناسبات تولیدی را توامـاً شیوه تولید می‌گویند که خلاصـه نمـودار آن را مـی‌تـوان چنـین ترسیم نمود:



زیربنا و روبنا: گفتیم انسانها برای اینکـه تولیـد کننـد بـه ناچار داخل روابط و مناسبات معینی با یکدیگر می‌شوند که آن را مناسبات تولیدی گویند و ایـن مناسـبات را تـشریح کـردیم. ایـن مناسبات تولیدی پایه و اساس نظام اجتماعی را تشکیل می‌دهد که در اصطلاح به زیربنا معروف است. آنچه بر روی این زیربنا قرار می‌گیرد روبنا گفته می‌شود که عبارتست از اندیشه‌هـای سیاسـی، حقوقی، اخلاقی، زیبایی شناسی، مذهبی، نظریات فلـسفی وغیـره و نیز موسسات و سازمان‌های مربوط به آنهـا.ماننـد دسـتگاه‌هـای دولتی، سازمان‌های اداری، دانشگاه‌هـا و غیـره. هـم زیربنـا و هـم روبنای مربـوط بـه آن همـراه بـا تکامـل نیروهـای مولـده جامعـه بایستی تغییر کرده و عوض شوند.

فرمـاسیون یا شکل اقتصادی ـ اجتمـاعی: شیـوه تولید ارزش‌های مادی که از وحدت نیروهای مولـده و مناسـبات تولیدی بوجود آمده توام با روبنای مطابق بـا آن شـکل بنـدی یـا فرماسیون اقتصادی ـ اجتماعی را تشکیل می‌دهند. پنج فرماسـیون اقتصادی ـ اجتماعی در طول تاریخ بشر معلوم است. کمـون اولیـه (جامعـــه اشـــتراکی)، بـــرده داری، فیـــودالیزم (زمینـــداری)، سرمایه‌داری وکمونیزم (سوسیالیزم اولین مرحله کمونیزم است). هر یک از این صورت‌بندی‌های اقتصادی ـ اجتماعی دارای زیربنا و روبنای مربوط به خود می‌باشد. سیر تکامل جامعه از شکل ساده اولیه آن یعنی کمون آغاز گشته به طرف اشکال عـالی‌تـر تکامـل می‌یابد. به این ترتیب که کمون از بـین رفتـه بـرده‌داری بوجـود آمـــده و بـــا از بـــین رفـــتن بـــرده‌داری، فیـــودالیزم و ســـرانجام سرمایه‌داری و بالاخره سوسیالیزم پا به عرصه وجود نهاده کـه بـه

طرف کمونیزم یعنی عالیترین شکل جامعه انسانی در حرکت است.

فصل سوم

نظام اجتماعی کمون اولیه و توسعه و تکامل آن

مرحله تشکیل کمون

در فصل اول بطور خلاصه جریان پیدایش انسان، ابزار سازی، تکلم و تفکر را بررسی کردیم و گفتیم با این تغییرات که صدها هزار سال طول کشیده انسان به عرصه ظهور رسیده است. اولین ابزارهای انسان عبارت بودند از تبر دستی، چوب‌های نوک تیز و چماق. انسان‌های اولیه از این ابزار برای بریدن گوشت حیوانات شکار شده، شکستن استخوان و چوب و یا خارج کردن ریشه گیاهان و غیره استفاده می‌کردند. به این ترتیب انسان‌های اولیه با ابزار ساده خود هزاران سال در حال مبارزه با طبیعت بودند و بتدریج در جریان تولید و زندگی دستجمعی (گله وار) خود رو به تکامل می‌رفتند. همراه با ساختن این ابزارها بدن انسان و هماهنگی اعضای او تا اندازه ای تکامل یافت. این جریان بیش از نیم میلیون سال به طول انجامید و در تمام طول این مدت انسان‌های اولیه در جریان کار و تولید دستجمعی به تکامل خود ادامه می‌دادند. یکی از مراحل مهم در این دوران طولانی عصر یخبندان بوده است که تقریباً از ۱۰۰ هزار سال قبل آغاز گردید.

در این دوره آب و هوای نیمکره شمالی زمین به شدت سرد شـده و قسمت اعظـم آن را تـوده‌هـای عظـیم یـخ فـرا گرفـت. در ایـن تغییرات اغلب گیاهان از بین رفته و حیوانات این مناطق یا از بـین رفته و یا به مناطق استوایی مهاجرت کردند. لیکن انسان‌های ایـن مناطق با استفاده از آتش، تجربیات، ابزار کـار شـان، حیوانـات و گیاهان باقیمانده که خود را با شـرایط جدیـد طبیعـی تطبیـق داده بودند، توانستند به زندگی و تکامل خویش ادامه دهند.

<u>تقسیم طبیعـی کـار:</u> پیـشرفت ابـزار کـار و تجربیـات انسان‌ها و به خـصوص پیـدایش ابـزار کـار جدیـد از قبیـل نیـزه، زوبین و غیره این امکان را بوجود آورد که هر دسته از انـسان‌هـا انجام قسمتی از کار تولیدی را بعهده بگیرند. در این زمان انسان‌ها قادر بودند به مدت نسبتاً طولانی در یک منطقه مستقر گردند، بـه همین جهت یک تقسیم طبیعی کار بین زنان و مردان و بـین افـراد مسن و جوانان بوجـود آمـد. مـردان کـه جـسماً قـوی‌تـر بـوده و مجبور به مراقبت اطفال و انجام کارهـای خانـه نبودنـد شـکارچی شده، برای اعضای دیگر جامعه گوشـت و پوسـت وغیـره فـراهم می‌کردند و زنان به جمع‌آوری میوه و سـبزی، سـاختن پناهگـاه و کارهـای مربـوط بـه منـزل اشـتغال داشـتند. اشـخاص مـسن کـه تجربیات بیشتری اندوخته بودند ابزارسازی می‌کردند و بچه‌هـا از سنین سه سالگی در کار به مادران شان کمک می‌کردنـد. بـه ایـن ترتیب، تقسیم طبیعی کار بر حسب جنس و سن به وقـوع پیوسـت و این امر سبب پیشرفت بیشتر نیروهای مولده جامعه گردید زیـرا حاصل‌دهی کار و اندوختن تجربـه را بیـشتر کـرد. ایـن همکـاری ساده در کار به تدریج به همکاری و تقسیم مهمتـری مبـدل شـد و

آن عبارت بود از اختصاص یافتن تدریجی بعضی افـراد بـه انجـام کاری که در آن ماهر تر بودند.

پیدایش طایفــه (کــلان): تکامـل نیروهـای مولـده بـه انسان‌ها امکان داد در مناطق معینی مستقر شوند و ایـن امـر سـبب شد تا به جـای دسـتجات کثیرالعـده قبلـی جامعـه پـا برجـاتری از خانواده‌ها بوجود آید. این جامعه خویشاوندان را کلان یـا طایفـه گویند. به این ترتیب عمـلاً اولـین جامعـه انـسانی (کمـون اولیـه) شکل مشخصی به خود گرفت. از این پس توسعه و تکامل جامعـه انسان مطابق قوانین اجتماعی که خاص جامعه بـشری اسـت انجـام گرفته است و ما در این کتاب به ترتیـب جوامـع بـشری را یکـی پس از دیگری به طور خلاصه مطالعه می‌کنیم.

کمون اولیه و تکامل آن

نیروهای مولده کمون ـ اختراع ابــزار جدیــد: در فاصله ۱۴ تا ۱۳ هزار سال قبـل از مـیلاد تکامـل نیروهـای مولـده ادامه یافت و ابزار سنگی تکمیل گردید. انـسان بـا صـیقل دادن و سوراخ کـردن سـنگ، اشـیا و ابـزار نـسبتاً سـبکی ماننـد چـاقوی سنگی، تبر، سرنیزه و غیـره سـاخت. مـثلاً سـنگ چخمـاق را تیـز کـرده بـه نـوک چـوب یـا میلـه اسـتخوانی متـصل و از آن نیـزه ساخت. مهمترین اختراع این دوران تیر و کمان بـود. ایـن اسـلحه قدرت انسان را برای مقابله بـا دشـمنان و حیوانـات وحـشی بـسی افزایش داد زیرا او می‌توانست به وسیله آن از فاصله نسبتاً دور به دشمن ضربه بزنند.

اکنون دیگر انسان می توانست از شکار قسمت مهمی از مایحتاج خود را از قبیل گوشت، چرم و مواد اولیه برای ابزارسازی و اسلحه مانند شاخ و استخوان بدست آورد. با اختراع تور، نیزه و قلاب‌های استخوانی، اهمیت اقتصادی ماهیگیری نیز افزایش یافت. استفاده از ابزار جدید بهره‌وری کار را بالا برد. انسان می‌توانست کمی بیش از آنچه برای تامین احتیاجات اولیه‌اش لازم است تهیه کند. اکنون می‌توانست بعد از شکار کمی از آنچه بدست آورده بود برای روزهای سخت و بارانی و سرد بگذارد. اختراع ظروف گلی و چوبی به او امکان داد برای مدت طولانی‌تری غذا ذخیره کند و غذا را در آنها پخت کند. همه اینها به انسان‌ها امکان داد که باز هم بتوانند برای مدت طولانی‌تری در یک منطقه بمانند. لذا شروع به ساختن خانه‌های دایمی از چوب وغیره کرده و کم کم خانه بدوشی را کنار گذاشتند.

<u>پیدایش کشاورزی:</u> قبایلی که در مناطق حاصل خیز می‌زیستند در جریان استفاده از گیاهان خوردنی پی بردند که می‌توانند این گیاهان را بکارند. بدیهی است این کار ابتدا بیشتر بوسیله زنان که در قبیله می‌ماندند و شغل شان جمعآوری سبزی و میوه بود انجام گرفت. انسانها ابتدا دست به کشت ارزن زدند. زیرا علف‌های هرزه مانع رشد این گیاه نمی‌شد. سپس به تدریج کشت چاودار، گندم، جو و غیره را یاد گرفتند. در جریان تجربه آموختند که در صورت زیر و رو کردن زمین گیاه رشد بهتری پیدا می‌کند، از این جهت شخم زدن بوجود آمد که در ابتدا با چوب‌های سرکج که آنها را نیم سوز می‌کردند انجام می‌گرفت. بعدها سنگ چخماق را بر سر چوب متصل کرده و از آن بیل

درست می‌کردند و برای درو کردن، سنگ‌های ریز چخماق را به لبه داس چوبی متصل می‌کردند و با این وسایل اولیه کشاورزی شکل گرفت.

پیدایش دامپروری: هم زمان با توسعه‌ی کشاورزی، دامپروری نیز به وجود آمد و توسعه یافت. در آن زمان شکار حیوانات اغلب به این شکل انجام می‌گرفت که گله‌های حیوانات را به طور دستجمعی به طرف محوطه‌ی محصوری که قبلاً تهیه کرده بودند می‌راندند. چون وسایل تولید نسبت به گذشته پیشرفته بود و می‌توانستند احتیاجات خود را تا اندازه‌ای تامین کنند، تعدادی از حیوانات شکار شده را نمی‌کشتند و آنها را برای ایامی که شکار میسر نبود نگهداری می‌کردند. برخی از این حیوانات بچه زاییده و شیر می‌دادند و اهلی می‌شدند. به این ترتیب مسئله اهلی کردن حیوانات پیش آمده و دامپروری شکل گرفت. انسان از گوشت، پوست، پشم و شیر حیوانات استفاده کرده و به تدریج حیواناتی از قبیل گوسفند، گاو، بز، خوک و سگ را اهلی کرده و به خدمت خود درآورد.

مناسبات تولیدی کمون اولیه و تکامل آن:

مناسبات تولیدی کمون اولیه عبارت بود از روابط بین مردمی که با هم و برای هم کار می‌کردند. تمام اعضای کمون در تولید شرکت داشتند و عملاً آنچه را که تولید می‌کردند، به اجتماع تحویل می‌دادند. هر طایفه‌ای در قلمرو معینی می‌زیست، زمین و تمام ثروت‌های این قلمرو وسایل اصلی تولید بوده و مشترکاً مورد استفاده قرار می‌گرفت، یعنی متعلق به تمام اعضای کمون بود. تغییراتی که در جریان تولید به وقوع می‌پیوست، تغییرات

بیشتری را در سازمان جامعه انسانی ایجاد می‌کرد. انتقال تـدریجی به زندگی مستقر در یک نقطه، روابط قبلی بین طوایف را تقویت کرده و روابط جدیدی نیز به وجود می‌آورد. روابط اقتـصادی و تولیدی استحکام می‌یافتند، طوایف همسایه بـرای دفـاع در برابـر حیوانـات وحـشی، حفـظ ذخـایر غـذایی و حفاظـت از حمـلات طوایف بیگانه بـا یکـدیگر متحـد مـی‌شـدند، وابـستگی و روابـط نزدیکی بین طوایف منجر به بوجود آمـدن قبایـل شـد. در نتیجـه علاوه بر مناسبات تولیدی قبلی (مالکیت مـشترک هـر طایفـه بـر وسـایل تولیـدی مربـوط بـه آن) مالکیـت و دارایـی قبیلـه‌ای بـه عرصه‌ی ظهور رسید.

منطقه‌ای که افراد یک قبیله در آن مـسکن داشـتند، شـکار می‌کردند و به ماهیگیری وغیره مـی‌پرداختنـد و نیـز تمـام منـابع طبیعی مربوطه در حکم ثروت و یا مالکیت قبیله محسوب می‌شد. رودخانه‌ها، تپه‌ها، کوه‌ها و جنگل‌ها بـه منزلـه سـرحدات طبیعـی مناطق متعلق به قبایل بودند. (البته باید در نظرداشـت کـه در ایـن زمان به علت تفاوت جـسمانی افـراد از نظـر قـد و وزن و قـدرت جسمی، احتیاج به داشتن ابزار شخصی به وجود آمده بود. گرچـه وسایل اساسی تولید هنوز مشترک بود).

درهم آمیختن طوایف، قدم مهمی برای پیشرفت بـشر بـود. زیرا بـه ایـن ترتیـب اختراعـات و تجربیـات آنهـا زودتـر مبادلـه می‌گردید و نیز به هم آمیختن طوایف و تشکیل قبایـل بـه تـدریج طـی دوران‌هـای طـولانی سـبب بـه وجـود آمـدن لهجـه واحـد و فرهنگ و تمدن واحدی در هر قبیله گردید.

روبنای کمون

مادرشاهی: با تقسیم طبیعی کار به تدریج کار زنان به یک فعالیت مطمئن برای تامین احتیاجات طایفه مبدل شد. در حالیکه شکار که کار مردان بود جنبه‌ی اتفاقی داشت و نمی‌توانست منبع مطمئن تامین غذایی طایفه باشد، این امر کم کم نقش اقتصادی زن را در زندگی طایفه تحکیم بخشید و آن را در موقعیت ریاست طوایف قرار داد. زندگی مداوم زن در محل سکونت یا نزدیک آن به تحکیم این امر کمک می‌کرد.

وجود ازدواج گروهی که در آن تنها مادر فرزندان معلوم بود نقش زن را در کلان (طایفه) مستحکم ساخت. زن تنها جد کلان محسوب می‌شد، رئیس خانه و مرکزیتی بود که اعضای کلان به دور او جمع شده بودند. همه‌ی اینها نقش اجتماعی و اهمیت نفوذ مادر را افزون‌تر کرد. یک چنین طایفه‌ای کمون را که در آن زنان رئیس طایفه و قبیله بودند، کمون مادر شاهی گویند.

مادرشاهی پس از تقسیم طبیعی کار و پیشرفت نیروهای تولیدی به وجود آمد و مدت‌های طولانی مستقر بود و بعد از به هم پیوستن چند طایفه که قبایل پیدا شدند و سازمان اجتماعی تکامل یافته‌تری به عرصه‌ی ظهور رسید نقش زنان به تدریج کاهش یافت.

سازمان قبیله‌ای: با اتحاد چندین طایفه، سازمان قبیله‌ای به وجود آمد. هم زمان با پیدایش سازمان قبیله‌ای به تدریج نقش مردان و قدرت اقتصادی آنها افزایش پیدا می‌کرد و در این

سازمان اجتماعی جدید، طوایف مدت‌ها استقلال خود را حفظ می‌کردند. تمام امور قبیله به وسیله شورای سالمندان و بزرگان طوایف که در مجمع عمومی اعضای کمون انتخاب می‌شدند حل و فصل می‌گردید. هر قبیله و طایفه‌ای یک رئیس داشت، نفوذ رئیس یا سر دسته مربوط به خصوصیات فردی، تجربیات، قدرت و مهارتش در شکار، شجاعت جنگی و عقل و درایت او بود.

در موقع جنگ، رئیس جنگی انتخاب می‌شد و پس از جنگ کنار می‌رفت. ریاست موروثی نبود و دارایی رئیس با دیگران تفاوتی نداشت. به این ترتیب دیده می‌شود که در نظام کمون اولیه، موسسه‌ای شبیه دولت وجود نداشته است و یک نوع دمکراسی طایفه‌ای برقرار بود. یعنی شرکت تقریباً مساوی همه‌ی اعضای جامعه در امور مربوطه. این سازمان اجتماعی (روبنا) با مناسبات تولیدی مربوطه (زیربنا) به طور کلی مطابقت داشته است.

<u>فرهنگ کمون (آغاز تمدن و فرهنگ بشری-نقاشی):</u> انسان‌ها که قدرت تفکر شان توسعه یافته بود، اکنون قادر بودند تجسمات خود را از طبیعت به شکل خاصی منعکس کنند. انسان ابتدا می‌کوشید شکل اشیا و پدیده‌هایی را که می‌شناخت به کمک خطوط و دندانه‌هایی که به هم وصل می‌کرد بکشد. با پیشرفت بیشتر در جریان تولید و مبارزه با طبیعت، انسان‌ها با اندوختن تجربه و مهارت قادر شدند تصاویر کم و بیش دقیقی از اشیای گوناگون ترسیم کنند. آنها شروع به ترسیم شکل انسان‌های دیگر، صحنه‌های شکار، شکل حیوانات روی دیوار غارها و یا صخره‌ها نمودند و از نمک‌های معدنی

برای رنگ آمیزی آنها استفاده می کردند.

البته این نقاشی‌های اولیه خطوط ساده‌ای بودند که فقط شکل ظاهری و خارجی اشیا و پدیده ها را مجسم می کردند. ولی میزان دانش انسان کمون اجازه نمی‌داد ماهیت واقعی اشیا، ارتباطات و وابستگی درونی و متقابل آنها را مجسم کند.

پیدایش اندیشه‌های مذهبی در کمون: توسعه و تکامل و پیشرفت جامعه کمون انسان را مبدل به ناظر تیز هوش طبیعت کرد. او سعی داشت طبیعت و عوامل آن را بشناسد. لیکن تجربیات و اطلاعاتش در باره‌ی طبیعت کافی نبود. لذا در مواقع حوادث طبیعی مانند توفان، آتشفشان، آتش‌سوزی جنگل‌ها، سیل و قحطی به این نتیجه می‌رسید که نیروهای وحشتناک فوق طبیعی وجود دارند که بر تمام پدیده‌های طبیعت حکمفرمایی می کنند و لذا در مورد این قوای طبیعت خیالات اشتباه‌آمیزی می کرد. به این ترتیب عقاید مذهبی در آن زمان عبارت بودند از تجمع خیالات اشتباه‌آمیز در فکر انسان از نیروهای واقعی طبیعت که بر زندگی روزمره‌ی آنها تسلط داشتند.

اعتقاد به وجود روح: انسان‌ها در خواب صحنه‌های مختلفی را می‌دیدند، به انسان‌هایی که از آنها دور شده یا مرده بودند در خواب برخورد می کردند و نیز دشمنان خود را در رویا می‌دیدند که به آنها حمله کرده و در صدد آزار شان بر می‌آیند. در نتیجه عدم آگاهی آنان از منشاء واقعی رویاها، به این نتیجه می‌رسیدند که هر کس دارای روحی مستقل از جسمش می‌باشد که هنگام خواب به طور موقت و هنگام مرگ به طور دایم از بدنش جدا می‌شود و با ارواح دیگر ملاقات می کند و وقتی روح

به جسم برگشت، بیدار می‌شود. انسان‌ها معتقد بودند که ارواح روسای قبایل و طوایف پدران و اجداد شان در نزدیکی محل قبیله‌ی آنان زندگی کرده و از آنها محافظت می‌کنند. لذا در مواقع سختی و بلا و نیز برای تامین زندگی بهتر، از ارواح کمک می‌طلبیدند که خود به صورت مختلف در مراسم مذهبی و دادن قربانی‌ها و هدایا ظاهر می‌شد.

کم کم انسان‌ها برای همه چیز حتی خدایان روح قایل شدند. از قبیل روح توفان، جنگل، پریان، آب و ارواح متضاد خیر و شر، نیروهای مفید و مضر و غیره. برای تسخیر ارواح، سحر و جادو پیدا شد و نیز برای تجسم خدایان و پرستش آنها، بت‌پرستی شکل گرفت.

جریان تلاشی نظام اجتماعی کمون

اختراع ابزار فلزی: انسانها در طی کاوش‌های مداوم خود برای یافتن موادی که ابزار کار شان را با آنها می‌ساختند مس طبیعی را کشف کردند، فلزی که زیر ضربات یک تبر چخماقی به آسانی شکلش تغییر می‌یافت. انسان از این صفات مس استفاده کرده تبر، چاقو، تیر و کمان و سر نیزه‌های خود را از مس ساخت و سپس قلع را پیدا کرد. با مخلوط کردن مس و قلع آلیاژی بدست آورد (برنج) و ابزار خود را از این آلیاژ ساخت. همراه با این اختراعات انسان شروع به ساختن اولین خانه‌های بزرگی چوبی کرد. انسانی سعی کرد حرکت دست‌هایش را به ساده‌ترین دستگاه‌های ماشینی انتقال دهد و به این ترتیب چرخ

کوزه‌گری و ساده‌ترین کارگاه‌های بافندگی به عرصه ظهور رسیدند. پس از کشف آهن و آموختن طریقه ذوب آن، ساختن ابزارهای مختلف از قبیل داس، بیل و سایر ابزار کشاورزی وغیره را از آن آغاز کردند ولی با وجود استفاده از ابزار فلزی، ابزار چوبی، سنگی، شاخ حیوانات وغیره هنوز مورد استفاده بود. قبل از پیدایش ابزار فلزی بهره‌وری تولید کم بود، با بکار بردن ابزار فلزی و تجربیات انسان‌ها، امور تولیدی (کشاورزی و دامپروری) به سرعت رو به افزایش رفت.

توسعه کشاورزی: استفاده از ابزار فلزی در توسعه کشاورزی تاثیر زیادی داشت و به انسانها امکان داد در مناطقی که کشاورزی به آبیاری نیاز داشت با ابزار جدید کانال (جوی)ها برای رساندن آب به مزارع بوجود آورند و نیز با این وسایل فلزی توانستند سدهایی بسازند و آب را برای زراعت در مخازن بین کوه‌ها و صخره‌ها ذخیره نمایند. تجربیات کشاورزی به انسانها کمک کرد تا مناطق جدیدی را تحت کشت قرار دهند به طوری که در بعضی مناطق کشاورزی شغل اصلی بعضی از قبایل کمون شد.

توسعه دامپروری: در مناطقی که شرایط طبیعی برای کشاورزی مساعد نبود دامپروری توسعه یافت. انسانها تعداد زیادتری از حیوانات را اهلی کردند و با پیشرفت تجارب و وسایل کار شان توانستند از گوشت، پوست، پشم و شیر حیوانات فرآورده‌های مختلفی بوجود آورند. در بعضی مناطق دامپروری تولید اصلی بعضی از قبایل شد. در این مناطق اغلب دامپروران چادرنشین و خانه به دوش نبودند. آنها طی مدت طولانی تا زمانی

که چراگاه‌های آنها قابل استفاده بود در منطقه مربوطه باقی می‌ماندند، گاهی اوقات قبایل دامپروری با قبایل کشاورزی مخلوط می‌شدند. توسعه دامپروری و کشاورزی گام مهمی در تکامل بشریت بود.

تغییرات حاصله در زیربنای کمون:

اولین تقسیم اجتماعی کار: توسعه دامپروری و کشاورزی سبب شد که قبایل مختلف کمون بر حسب شرایط زندگی و محیط هر یک در یکی از این دو رشته تخصص حاصل کنند، تقسیم قبایل به قبایل کشاورزی و دامپروری اولین تقسیم اجتماعی کار در تاریخ بشر بود. قبایل دامپروری با افزایش تجربیات و مهارت خود دامپروری را توسعه داده و حاصل‌دهی آن را می‌افزودند. قبایل کشاورز نیز با بهبود بخشیدن به روش‌های کشاورزی محصول بیشتری بدست می‌آوردند.

دومین تقسیم اجتماعی کار (پیدایش پیشه‌وران): توسعه بیشتر نیروهای مولده موجب استفاده وسیع‌تر از انواع فلزات در ساختن ابزارها گردید. با استفاده از ابزار فلزی ساختن اشیای دیگر از قبیل ظروف، لوازم چوبی، چرخ‌های کوزه‌گری و سایر وسایل لازم برای انسان توسعه یافت، انجام این کارها مستلزم وجود گروه‌های ویژه‌ای برای آنها بود. اختراع وسایل نسبتاً بغرنج، ذوب فلزات بخصوص آهن و غیره ایجاب می‌کرد عده معینی از افراد جامعه که مهارت در این کارها کسب کرده بودند از نظر کار از سایر افراد جامعه جدا و متمایز گردند. این افراد پیشه‌وران (صاحبان صنایع دستی) نامیده شدند.

بنابر این پیشه‌وران اولیه عبارت بودند از افرادی که اشیا و

لوازم مختلف برای دیگران تهیه می‌کردند. فرزندان این استادکاران اغلب شاگردان آنان شده و این کارها جنبه خانوادگی پیدا کرد. اولین رشته‌های صنایع دستی عبارت بودند از ذوب فلزات، تولید ابزار فلزی، ظروف سازی، بافندگی و تهیه سایر وسایل زندگی. به این ترتیب دومین تقسیم اجتماعی کار بین کشاورزی و دامپروری از یک طرف و صنایع دستی از طرف دیگر بوجود آمد.

آغاز مبادله: اولین تقسیم اجتماعی کار دو نوع اقتصاد یعنی دامپروری وکشاورزی را بوجود آورد. قبایل دامپرور مشاهده می‌کردند که دارای چهارپا، پوست، پشم، گوشت و سایر فرآورده‌های حیوانی زیادتر از مصرف خود هستند در صورتی که احتیاج فراوان به فرآورده‌های کشاورزی دارند و قبایل کشاورزی برعکس آنها. این امر مبادله تولیدات را بین جوامع مختلف کشاورزان و دامپروران ایجاب می‌کرد، به این ترتیب مبادله که قبلاً جنبه تصادفی داشت، شکل مشخصی گرفت. دومین تقسیم اجتماعی کار مبادله را توسعه بیشتری داد. زیرا پیشه‌وران حرفه‌ای قسمت اعظم فرآورده‌های خود را برای مبادله تهیه می‌کردند نه برای مصرف خود. مبادله نقش مهمی در توسعه و تکامل نیروهای مولده و جامعه بشری داشته است.

تغییرات حاصله در روبنای کمون:

پدرشاهی: اولین تقسیم اجتماعی کار تغییر مهمی در روش زندگی جامعه کمون بوجود آورد. این تغییر ابتدا در قبایل دامپرور بوقوع پیوست. مردان بیشتر شکارچی و چوپان بودند. به این علت بود که کم کم کار مردان در قبایل دامپرور از لحاظ

اقتصادی اهمیت یافته منبع اصلی تولید ارزش‌های مادی کمون شدند و لذا موقعیت مردان را تغییر داد. در قبایل کشاورز این امر آهسته‌تر و دیرتر بوقوع پیوست. وقتی کشاورزی شغل اصلی قبیله شد قویترین افراد یعنی اغلب مردان به سخت‌ترین کارهای کشاورزی اشتغال ورزیدند، لذا به زودی آنها نیروی اصلی تولید کشاورزی شدند. با به وجود آمدن خیش که به کار بردنش قدرت جسمی زیادی لازم داشت، سرانجام کشاورزی نیز در انحصار مردان قرار گرفت. اکنون دیگر کار زنان اغلب محدود به امور خانه شده و در درجه دوم اهمیت قرار داشت. مردان بتدریج رئیس قبیله و طایفه شده و بدین ترتیب پدرشاهی بوجود آمد که جایگزین مادرشاهی گردید. در مراحل اولیه پدرشاهی نیز هنوز دمکراسی طایفه‌ای وجود داشت که قبلاً توضیح داده شد.

بحران در زیربنای کمون اولیه

<u>پیدایش تولید اضافی:</u> با پیشرفت نیروهای مولده و پیدایش اولین و دومین تقسیم اجتماعی کار، حاصل کار افزایش نسبتاً زیادی پیدا کرد، بنابر این اعضای کمون نه تنها احتیاجات اولیه خود را تامین می‌کردند بلکه قادر بودند به میزان معینی علاوه بر احتیاجات اصلی خود بوجود آوردند. اجناسی که اضافه بر حداقل میزان لازم برای بقای زندگی تولیدکننده و خانواده‌اش تولید می‌گردد تولید اضافی نامیده می‌شود. کار لازم برای بوجود آوردن آن را کار اضافی گویند که البته در کمون این تولید اضافی نسبت به احتیاجات ساده انسان‌ها به حساب می‌آید.

تغییراتی در توزیع تولیدات: توسعه نیروهای مولده و رشد حاصل‌دهی کار به سطحی رسیده بود که انسان‌ها مجبور نبودند به صورت گروه‌های زیاد و مشترکاً کار کنند. تخصص در کار تولیدی و استفاده شخصی از ابزار کار، تلاشی و از هم پاشیدگی این گروه‌های بزرگ را تسریع کرد. چون اعضای قبیله در تولید وظایف مختلفی انجام می‌دادند، محصول کار آنها متفاوت بود به این علت اهمیت کار افراد در تولید با هم تفاوت پیدا می‌کرد و لذا بطور متفاوتی قیمت گذاری می‌شد. در تحت چنین شرایط اصل تقسیم مساوی تولیدات که سابق وجود داشت به هم خورد، اکنون آن که بیشتر تولید می‌کرد بیشتر دریافت می‌کرد. اصل تقسیم برابر ناگزیر مختل گردید، این شکل تقسیم در آن شرایط جنبه مترقی داشت زیرا انسان را تشویق می‌کرد که فعالیت بیشتری انجام دهد و سهم بیشتری دریافت دارد و این خود باعث پیشرفت تولید و نیروهای مولده و بالاخره جامعه گردید.

خانواده پدرشاهی: شکل جدید تولید، یعنی تولید جدا جدای افراد کمون تغییراتی در مناسبات تولیدی و بالاخره در روبنای کمون بوجود آورد، قبایل و طوایف که دیگر به کار اشتراکی احتیاج نداشتند به گروه‌های کوچکتری تجزیه شدند و به صورت خانواده‌های پدرشاهی درآمدند که هر کدام از این خانواده‌ها واحد اقتصادی مستقلی شدند، روابط قبیله‌ای و طایفه‌ای سابق به مقدار زیادی از بین رفت و روابط جدیدی بین خانواده‌های پدرشاهی مختلف که از نظر اقتصادی استقلال داشتند بوجود آمد. جامعه کمون بصورت جوامع منطقه‌ای از همسایگانی

که هدف‌های اقتصادی آنها را متحد می کرد درآمد.

<u>تضاد بین نیروهای جدید و مناسبات تولیدی قدیم:</u> پیشرفت نیروهای مولده به جای رسیده بود که یک خانواده کمون می‌توانست بدون کمک خانواده‌های دیگر احتیاجات خود را تا اندازه‌ای تامین کند. مثلاً استفاده از خیش و بیل در زراعت دیگر احتیاج به عمل دستجمعی عده زیادی از اعضای کمون نداشت و حتی این کار گاه غیر عملی بود. ولی هنوز در کمون مناسبات تولیدی قبلی بطور عمده حکمفرما بود، یعنی تقریباً همه چیز متعلق به همه بود. اکنون که کار مشترک به شکل سابق وجود نداشت و خانواده‌های کمون جداگانه تولید می‌کردند وجود مالکیت مشترک با تولید تقریباً مستقل خانواده‌های جدا از هم، متضاد بود. به این ترتیب بین مناسبات تولیدی قدیم و نیروهای مولده جدید تضاد شدت گرفت. لازم بود مناسبات تولیدی جدیدی جایگزین مناسبات تولیدی قدیم شود.

<u>پیدایش مالکیت شخصی:</u> باوجود تغییرات حاصله در جامعه کمون، مناسبات تولیدی قدیم هنوز تا اندازه‌ای باقی مانده بود، به این ترتیب که زمین، جنگل رودخانه و بطور کلی وسایل اصلی تولید جنبه اشتراکی داشت. در قبایل کشاورزی هر خانواده قطعه زمین معینی را کشت می‌کرد و خانه و لوازم شخصی مخصوص به خود نیز داشت. در قبایل دامپرور گله‌ها به تدریج جزء مالکیت خانواده‌ها قرار گرفت. اکنون دیگر هر خانواده کار تولیدی مخصوص به خود داشت که مالک آن بود ولی در عین حال همانطور که در بالا گفتیم مالکیت مشترک

وسایل اصلی تولید باقی بود. مالکیت یک خانواده تشکیل می‌شد از ابزار تولید، دام، خانه و قطعه زمین از زمین‌های اشتراکی قبیله. این شکل جدید تولید باعث پیدایش مبادله بین خانواده‌ها در داخل کمون شد. مالکیت شخصی خانواده‌ها با مالکیت مشترک تمام کمون متضاد بود. توسعه مالکیت شخصی، مالکیت اشتراکی را کم کم از میان بر می‌داشت و این خود باعث پیدایش خانواده‌های غنی و فقیر می‌گردید.

پیدایش برده‌داری: وقتی وسایل تولید ابتدایی و ساده بود اعضای کمون با عمل دستجمعی خود فقط می‌توانستند احتیاجات ساده اولیه خود را به سختی تولید کنند. در آن موقع استثمار انسان از انسان میسر نبود، به این علت بود که در جنگ‌ها بین قبایل اغلب اسرا را می‌کشتند. ولی اکنون چون اسرا می‌توانستند بیش از احتیاجات اولیه خود تولید کنند، لذا آنها را نمی‌کشتند و با دادن غذای بخور و نمیر، آنان را بکار واداشته و با استفاده از تولیدات اضافی شان آنها را استثمار می‌کردند این اسرا به صورت برده درآمدند، این بردگان اولیه هیچگونه حقی نداشتند و فقط تا آن زمانی آنها را نگه می‌داشتند که قادر به تولید اضافی بودند. به این ترتیب یکی دیگر از خصایص اساسی نظام کمون اولیه یعنی کار اجتماعی مبتنی بر همکاری برادرانه تولیدکنندگان از بین رفت. بردگان دوشادوش سایر اعضای کمون کار می‌کردند، لیکن از تمام حقوق انسانی محروم بودند و قسمت اصلی زحمت آنها صرف بوجود آوردن تولید اضافی جهت دیگران می‌شد و منشاء ایجاد ثروت برای کمون بود. در ابتدای امر بردگان به تمام قبیله تعلق داشتند ولی با پیدا شدن

خانواده‌های متنفذ و غنی پدرشاهی، بردگان و سایر ثروت‌های اشتراکی قبیله کم کم در انحصار آنها درآمد.

پیدایش طبقات: در اجتماعی که قبلاً در آن مناسبات تولیدی برادرانه بر مبنای مالکیت اشتراکی وسایل تولید وجود داشت اکنون سه گروه پیدا شده بود که هر یک به شکل خاصی با وسایل تولید مربوط می‌شدند. این گروه‌ها عبارت بودند از:

الف ـ بردگان، محروم از تمام حقوق مالکیت که خود جزئی از مالکیت آقایان یعنی برده‌داران بودند.

ب ـ برده‌داران که مالک وسایل تولید و نیز بردگان بوده و آنها را استثمار می‌کردند.

پ ـ مردمان آزاد که دارای مالکیت‌های کوچکی بوده و متکی به کار محدود خود بودند.

بتدریج این مردمان آزاد یا خرده مالکین، خانه خراب و ورشکسته شده مبدل به برده می‌شدند و بر ثروت وتمول عده کمی از اعضای کمون که صاحبان برده بودند افزوده می‌شد و تعداد بردگان آنها زیاد می‌گردید. این تغییرات در قبایل کمون، در وضع ساختمان جامعه و در تمام شئون زندگی تغییراتی بوجود می‌آورد، بطوری که دستجات ثروتمند کم کم حاکم بر تمام امور جامعه شده و عهده‌دار رهبری نیروهای قبیله نیز می‌شدند و همه چیز را در جهت منافع شخصی خود (نه منافع کمون) بکار می‌بردند و بردگان خود را زیادتر می‌کردند. نظام کمون کم کم به آخرین مراحل زوال خود می‌رسید و نظام اقتصادی و اجتماعی بردگی در حال پیدایش بود. جنگ بین قبایل و پیدا شدن مداوم افراد فقیر در جامعه منشاء اصلی به دست آوردن بردگان جدید

بود. تعداد بردگان روز به روز زیادتر می‌شد و سرانجام زمانی فرا رسید که قسمت اعظم تولید جامعه را بردگان بوجود می‌آوردند. بقای مناسبات کمون دیگر مانع رشد بردگی نبوده و به این ترتیب برده‌داری جایگزین نظام اجتماعی کمون گردید.

فصل چهارم

نظام برده‌داری و توسعه و تکامل آن

زیربنای نظام برده داری

نیروهای مولده: همزمان با توسعه و تکامل تجربیات انسان‌ها در کار، ابزار فلزی نیز به پیشرفت مداوم خود ادامه می‌داد. بکار بردن ابزار فلزی در کشاورزی به صورت خیش و بیل و ابزار دیگر سبب توسعه و تکامل بیشتر کشاورزی گردید. پیشه‌وران دائماً ابزار کار و مصنوعات جدیدی می‌ساختند، تجارب تولیدی آنها زیادتر می‌شد و حرفه‌های گوناگون بوجود می‌آمد. بافندگی، آهنگری، مسگری، کشتی سازی، بنایی، دباغی، شیشه سازی وغیره بوجود آمد و در برخی نقاط آجرسازی نیز آغاز گشت. اولین ماشین‌های ساده به عرصه ظهور رسیدند، دستگاه‌های مخصوص برای حمل و نقل از جمله حمل و نقل سنگ‌ها وغیره بوجود آمدند (مانند دستگاه‌هایی که برای ساختن اهرام مصر به کار می‌رفتند). شبکه آبیاری، ساختن سدها، کانال‌ها و مخازن بزرگ آب همگی نشانه پیشرفت کشاورزی در این دوره بود، با توسعه مبادله کالا و به وجود آمدن تجارب راه‌های زمینی و دریایی مختلفی به وجود آمد، آغاز مسافرت‌های

دریایی احتیاج به کشتی‌سازی و قایق‌سازی را به وجود آورد. تکنیک نظامی پیشرفت کرد و ارابه‌های جنگی و سایر سلاح‌های ساخته شده از فلزات به طور وسیعی مورد استفاده قرار گرفت.

مناسبات تولیدی: در شیوه تولیدی نظام برده‌داری، صاحبان برده مالک وسایل تولید، محصولات تولید شده و خود بردگان بودند (آنان حق داشتند آنها را بکشند و یا خرید و فروش کنند) اما بردگان هیچگونه وسایل تولیدی نداشته و از آنچه تولید می‌شد فقط به اندازه قوت بخور و نمیر به آنها داده می‌شد و از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی نیز محروم بودند. مطابق قوانین بردگی هر آزار جسمی بر برده‌ی شخصی دیگر مانند اذیت و آزار به حیوانات او تلقی می‌شد و جریمه مختصری داشت و اگر کسی برده‌ی دیگری را می‌کشت موظف بود در مقابل برده‌ای از خود به وی دهد. خانواده‌ی برده به هیچ وجه به حساب نمی‌آمد، برای خرید و فروش برده هیچ محدودیتی در کار نبود، برده را می‌توانستند به عنوان هدیه به دیگری ببخشند و بردگان یک برده‌دار به فرزندان او ارث می‌رسیدند. هر برده با نشان صاحبش مانند حیوانات داغ می‌شد کسانی که به قوانین مالکیت برده‌داری تجاوز می‌کردند مجازات شدیدی داشتند. مثلاً مجازات دزدیدن برده یا پناه دادن برده فراری اعدام بود.

در مناسبات تولیدی برده‌داری مالکیت‌های کوچک زارعین آزاد، پیشه‌وران و تجار نیز وجود داشت. گرچه این افراد دائماً استقلال خود را با توسعه برده‌داری از دست داده به ارتش بردگان می‌پیوستند ولی کم و بیش موجودیت خود را در مناسبات تولیدی برده‌داری حفظ می‌کردند. آنها با کار شخصی یا مبادله

تولیدات به زندگی خود ادامه می‌دادند. نظام برده‌داری با توسعه تولید اضافی، مبادله کالا و بردگان رواج یافت. بر مبنای مبادله‌ی کالاـ پول، تجارت، سرمایه‌ی نقدی و شهرها به وجود آمدند.

مبادله کالایی

تعریف کالا: کالا در واقع تولیدی است که نه برای مصرف شخصی بلکه برای مبادله (تعویض) تولید شده است و لذا تعویض یا مبادله این تولیدات را با هم مبادله کالایی گوییم.

پیدایش پول: مبادله کالا در نظام کمون اولیه به طور استثنایی انجام می‌گرفت ولی در برده‌داری شکل وسیعتری یافت. با توسعه مبادله در هر منطقه بر حسب اوضاع و احوال آن، کالایی از بین کالاهای دیگر انتخاب می‌شد که تقریباً تمام کالاها با آن تعویض می‌شدند یعنی ارزش کلیه کالاها بوسیله این کالا تعیین می‌گردید و این کالا را در اصطلاح اقتصادی معادل عمومی ارزش گویند که در حقیقت همان پول است. در ابتدا این کالا عبارت بود از پوست، خز، چهارپا، گندم، نمک، عاج وغیره. با پیدایش فلزات از آهن، مس و سرانجام نقره و طلا به عنوان معادل عمومی ارزش یعنی پول استفاده شد. این فلزات که ابتدا به صورت شمش به کار می‌رفتند با پیشرفت صنعت کم‌کم شکل سکه به خود گرفت. به این ترتیب پول به منزله معادل عمومی ارزش یعنی وسیله‌ای جهت تعویض تولیدات شکل مشخصی پیدا کرد. با پیشرفت بردگی استعمال پول روز به روز وسیعتر شد. بنابر این پول کالای مخصوصی است که برای مبادله با تمام کالاهای دیگر بکار می‌رود و از ابتدایی‌ترین شکل خود یعنی یک کالای کثیرالمصرف مثل پوست، خز، چهارپا و غیره شروع

شده و دائماً رو به تکامل بوده است.

پیدایش تجار: توسعه مبادله منجر به پیدایش گروه مخصوصی از مردم شد که خود شان در تولید شرکت نداشتند و شغل شان فقط مبادله کالا و برده بین مناطق مختلف یعنی تجارت بود و از این راه سهمی از محصولات تولید شده را به خود اختصاص می‌دادند، این گروه تجار نامیده شدند و با مشخص شدن تجارت در واقع سومین تقسیم اجتماعی کار به وجود آمد.

روابط تجارتی: روابط تجارتی ابتدا بین جوامعی که در سواحل دریاها و رودخانه‌ها قرار داشتند به وجود آمد. دو هزار سال قبل از میلاد فنیقی‌ها شهری در کنار دریای مدیترانه ساختند که شغل اصلی ساکنین آن تجارت بود. آنها روابط تجارتی با آسیای صغیر، قبرس، یونان و سایر ممالک کنار دریای مدیترانه برقرار کرده بودند. بر مبنای احتیاج به توسعه تجارت و بسط روابط تجارتی با نقاط مختلف و ممالک دیگر راه‌های دریایی و زمینی برای مسافرت‌های تجارتی بوجود آمد که ممالک دور دست را به هم مربوط می‌ساخت. مثلاً راه قدیمی که چین را از طریق آسیای مرکزی به ایران و ممالک مدیترانه مربوط می‌ساخت به وجود آمد. چینی‌ها فلزات، چرم، به خصوص ابریشم را از این راه صادر می‌کردند و این راه به "جاده ابریشم" معروف شده بود. پیدایش تجارت و بسط روابط تجارتی بین اقوام و ملل مختلف به پیشرفت همه جانبه‌ی بشریت کمک‌های بسیاری کرد و از طرف دیگر سبب تجمع بیشتر سرمایه در دست عده معدودی از افراد جامعه گردید و نابرابری‌های موجود در جامعه را افزایش داد.

پیدایش شهرها: با توسعه تجارت، مناطق مسکونی جدیدی به وجود آمدند که در آنها پیشه‌وران و تجار زندگی می‌کردند و معاملات مختلف در آنجا انجام می‌گرفت، این مناطق که مرکز صنایع دستی و تجارت بود شهر نامیده شدند. شهرها معمولاً نزدیک قلعه‌های نظامی، اطراف محل سکونت شاهان و حکام آنها، در محل سکونت دایمی قبایل ، نزدیک مراکز مذهبی، کنار چشمه‌ها و یا در محل تقاطع راه‌های تجارتی بنا می‌شدند.

پیدایش سرمایه نقدی (سرمایه ربایی): توسعه بردگی و مبادله کالایی نابرابری‌های اقتصادی افراد جامعه را افزایش می‌داد. فقرا برای به دست آوردن قوت بخور و نمیر خود اغلب مجبور می‌شدند از ثروتمندان ابزار کار، پول، گندم و غیره قرض کنند. عدم پرداخت این دیون به مفهوم برده شدن شخص مقروض بود (وام بردگی) و این خود تعداد بردگان را به طور روز افزون اضافه می‌کرد. آنها که پول قرض می‌دادند از این راه ثروتمندتر شده و به رباخواران حرفه‌ای که شغل اصلی شان قرض دادن پول و گرفتن ربح بود مبدل شدند و به این ترتیب اولین شکل سرمایه نقدی پیدا شد.

روبنای نظام برده داری

در برده‌داری، جامعه برای اولین بار به طبقات تقسیم شد. در جریان تلاشی کمون اولیه دیدیم که عامل اصلی تقسیم جامعه به طبقات عامل اقتصادی یعنی پیدایش مالکیت خصوصی، تولید

اضافی و بالاخره تغییر مناسبات تولیدی بود. حال قبل از بررسی طبقات جامعه برده‌داری ببینیم تعریف طبقه چیست؟

طبقه: طبقه گروه بزرگی از مردم یک جامعه را گویند که موقعیت مشابه و معینی در نظام تولیدی (اقتصاد) آن جامعه داشته باشند. این موقعیت بر حسب عوامل زیر تعیین می‌گردد: ۱ـ شکل روابط آنها نسبت به وسایل تولید. ۲ـ موقعیت آنها در نظام اجتماعی تولید. ۳ـ میزان سهمی که از محصول تولید شده به خود اختصاص می‌دهند. حال ببینیم در جامعه برده‌داری این تقسیم طبقاتی به چه شکل بوده است.

طبقات اصلی: در برده‌داری دو طبقه اصلی عبارتند از برده‌داران و بردگان، برده‌داران مالک وسایل تولید و خود بردگان بودند. آنها در تولید شرکت نداشتند ولی قسمت اعظم آنچه را که از زحمت بردگان به دست می‌آمد به خود اختصاص می‌دادند. بردگان برعکس آنان، فاقد هر نوع وسایل تولید بوده و تمام زحمت تولیدی بر دوش آنان بود. در حقیقت کلیه ثروت‌های اجتماعی و اسباب معیشت را آنها به وجود می‌آوردند اما فقط سهم ناچیزی به اندازه قوت بخور و نمیر به آنها داده می‌شد.

طبقات غیراصلی (اقشار یا گروه‌ها): در نظام برده‌داری علاه بر دو طبقه اصلی گفته شده، گروه‌هایی از مردمان آزاد (مالکین کوچک زمین‌ها، دام‌داران کوچک، پیشه‌وران، تجار و خرده سرمایه‌داران اولیه) وجود داشتند، این گروه‌ها را اقشار اجتماعی نیز می‌گویند. این گروه‌ها در حقیقت به وجود آورندگان طبقاتی بودند که در نظام‌های (فیودالیزم و

سرمایه‌داری) به عرصه ظهور رسیدند.

<u>مبارزه طبقاتی و اهمیت آن:</u> با پیدایش طبقات، تاریخ بشریت همواره شاهد مبارزات سخت و مداوم طبقاتی بوده است. مبارزاتی که سرانجام بر غلبه و حاکمیت طبقه‌ای خاتمه داده و طبقه دیگری را به حاکمیت رسانده است. این مبارزات طبقاتی در برده‌داری شکل گرفته و به اشکال مختلف تا فتح نهایی کمونیزم در جهان ادامه خواهد یافت. پایه مبارزات طبقاتی در بردگی (مانند رژیم‌های طبقاتی بعدی آن) اختلاف فاحش وضع اقتصادی، چگونگی زندگی و از همه مهمتر وجود مالکیت خصوصی در جامعه بوده است. بردگان از تمام حقوق انسانی محروم بودند و به طور وحشیانه‌ای استثمار می‌شدند و خود جزئی مالکیت برده‌داران محسوب می‌گردیدند و با تمام وجود خواهان محو و نابودی وضع موجود یعنی نظام برده‌داری بودند. لذا در واقع طبقه‌ای کاملاً انقلابی بودند، به طوری که قهرمانی‌ها و فداکاری‌های سخت و افسانه‌ای از مبارزات طبقاتی آنها به یادگار مانده است. در جامعه برده‌دار، زارعین آزاد، پیشه‌وران و سایر اقشار در مبارزات انقلابی بردگان علیه ظلم و استثمار برده‌داران فعالانه شرکت داشتند، چون خود این گروه‌ها نیز مورد تجاوز برده‌داران بودند.

<u>پیدایش دولت:</u> با تقسیم جامعه به طبقات و به وجود آمدن مبارزات طبقاتی، برای جلوگیری از مبارزات و انقلاب بردگان و نیز برای اینکه بتوانند آنها را به کار کشیده و وادار به اطاعت از برده‌داران نمایند احتیاج به دستگاه مداوم و مقتدری بود. این دستگاه دولت نامیده می‌شد که برای حفظ منافع صاحبان

برده در مقابل برده‌داران به وجود آمد. پیدایش دولت نیز مانند هر پدیده دیگر یک مرتبه انجام نگرفته بلکه مراحل تکاملی چندی را طی کرده است.

وظایف دولت: قدرت طبقه حاکم (برده‌داران) در دولت بردگی جمع می‌شد. اولین وظیفه اساسی دولت عبارت بود از حفظ منافع طبقه حاکمه و فرو نشاندن طغیان‌هایی که علیه آنان انجام می‌گرفت. دومین وظیفه دولت عبارت بود از بسط قلمرو حاکمیت خود به وسیله تصرف مناطق همسایه به منظور کسب بردگان جدید یا تبدیل اقوام دیگر به خراج‌گذاران خود. چنانچه گفتیم دولت برای اجرای منظورهای خود دستگاه‌های مختلفی به وجود می‌آورد. یکی از وسایل اصلی اجرای مقاصد دولت‌ها نیروی جنگی (ارتش) بود.

نیروی جنگی (ارتش): نیروهای نظامی کمون اولیه از تمام اعضای طایفه که قادر به جنگ بودند تشکیل می‌شد در حالی که در برده‌داری نیروی نظامی جدیدی به عرصه ظهور رسید. این نیرو از مردم به وجود آمد ولی در برابر آنها قرار گرفت، این نیرو عبارت بود از ارتشیان مزدوری که وظیفه آنها دفاع از منافع خودخواهانه و غارتگرانه برده‌داران بود.

ما در این جا بعضی از اشکال دولت‌های برده‌داری را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

اتحاد قبیله‌ای (اولین شکل دولت): اتحاد قبیله‌ای به منزله اولین شکل دولت بوده است و بیشتر دولت‌های بردگی از این مرحله گذشته اند. قویترین و کثیرالعده‌ترین قبایل مرکز این اتحاد بودند، اتحاد قبایل معمولاً بر مبنای توافق روسای آنها با

یکدیگر به وجود می‌آمد و قبایل دیگر را نیز با غلبه بر آنها وادار به اتحاد یا تبعیت می‌کردند. روسای قبایل غالب و قوی به تـدریج قدرت و نفوذ خود را موروثی می‌کردند. این حکام موروثی شاه نامیده شدند.

<u>استبداد بردگی (پیدایش دربار):</u> اتحاد قبیله‌ای تنها پیش درآمد دولت بود. افزایش تدریجی قدرت روسـای قبایـل و شاهان و تقویت و بسط دستگاه‌های آنـان منجـر بـه ایـن شـد کـه اتحاد قبیله‌ای به خودکامگی و اسـتبداد بـرده‌داران تبـدیل شـود. شاهان به تدریج بر قـدرت و نفـوذ خـود افـزوده و دسـتگاه‌هـای عریض و طویلی برای خود به وجود آوردند. شاه در راس قدرت دولتی قرار داشـت. ایـن قبیـل دولـت‌هـا دارای تمرکـز شـدیدی بودند. تمام قـوای مقننـه، اجراییـه، قـضاییه و مـذهبی در اختیـار شاهان قرار داشتند. مجموعه دستگاه عریض و طویلی را کـه شـاه و سایر مدافعین منافع طبقه حاکم در کنار او برای خود به وجـود آورده بودند دربار گویند. شاهان و خانواده‌های آنـان، کشیـشان، مباشرین، مستحفظین، نویسندگان، مـاموران اخـذ مالیـات و سـایر عمال دستگاه دولتـی تـشکیل دهنـدگان دربـار بودنـد. شـاهان بـه کمک سایر عناصر هیئت‌هـای حاکمـه دسـتگاه‌هـای اداری بـرای اداره امور به وجود آورده بودند.

فرهنگ و ایدئولوژی برده‌داری

<u>نقش مذهب:</u> گرچه مذهب در سرزمین‌هـای مختلـف و در بین اقوام اشکال گوناگونی داشته و افسانه‌هـای مـذهبی بـسیار

متنوعی پیدا شده معهذا ماهیت تعالیم همه آنها یکسان بوده است و آن عبارت است از به اطاعت کشیدن توده‌های زحمتکش از راه ترساندن آنان از خدایان خشمگین که همواره مراقب اند و در صورت سرپیچی گناهکاران را در زندگی یا پس از مرگ مجازات می‌کنند. در بسیاری از مذاهب تعلیمات و اصولی دیده می‌شود که به طور کلی حاکی از مجازات خداوندان برای اشخاص نافرمان «جهنم» و نوید پاداش در دنیای پس از مرگ «بهشت» برای کسانی است که در دنیا رنج و عذاب‌ها را تحمل کرده باشند. «روحانیون» در تمام مذاهب برای قانع کردن و تحت اطاعت نگهداشتن توده‌ها به وسایل مختلف متشبث می‌شدند تا به آنان بقبولانند که قدرت و تسلط و برتری طبقات بالا امری خدادادی است. چنانچه گفتیم مبارزات بین قبایل و علل عوامل مختلف دیگر منجر به پیدایش دولت‌ها و به وجود آمدن شاهان مستبد گردید که حاکم مطلق سرزمین بزرگی بودند. به وجود آمدن حاکم مطلق در جامعه این فکر را در پیروان مذاهب به وجود آورد که بین خدایان خدایی برتر و بالاتر از همه لازم است و این عبور تدریجی عقاید مذهبی از چند خدایی (پلی تیئزم) به یک خدایی یا توحید (منوتیئزم) در اکثر جوامع بشری همزمان با تبدیل حکومت‌های محلی به یک دولت مستبد متمرکز و در راس آن شاه یا امپراتور واحد، به وجود آمده است. برای حفظ قدرت مطلقه شاه لازم بود وجود خدای بزرگی که مسلط بر خدایان دیگر باشد در ذهن مردم تقویت گردد و شاه به منزله انعکاس این قدرت بزرگ در روی زمین قلمداد شود.

<u>پیدایش و رشد نظریات علمی:</u> احتیاجات مادی

انسان‌ها و پیشرفت نیروهـای مولـده و توسـعه مناسـبات متقابـل و انتقال تجربیات بین مردم در یک جامعه و نیز بین جوامع مختلـف بشری سبب به وجود آمدن انواع مختلف نظریـات علمـی گردیـد که در ابتدا ساده و محدود بود و به تدریج رو به توسـعه گذاشـت و همزمان با پیشرفت تولید و تجربیات انسان‌ها وسـیعتر و عمیقتـر شده و به طور لاینقطع به تکامـل خـود ادامـه داده و خواهـد داد. مثلاً در ابتدا احتیاج انـسان‌هـا بـه نگهداشـتن حـساب ذخـایر و یـا محصولات شان، برای شمارش تعـداد دامهـا وغیـره حـساب را بـه وجـود آورد. و احتیـاج شـان بـه انـدازه‌گیـری قطعـات زمـین و چگونگی تقسیم آن و یا اندازه‌گیـری و ترسـیم شـکل مـصنوعات مختلف و غیره هندسه را به عرصه ظهور رساند که مجموع حساب و هندسه، ریاضیات اولیه آن زمان را تشکیل می‌داد. کشتیرانی در دریاها و شناختن راه‌های دریایی ایجاب می‌کرد کـه بـرای یـافتن راه‌ها از ستاره‌هـا و نیـز حرکـت خورشـید و مـاه و غیـره کمـک بگیرند و روز و ماه و فـصل و سـال را بـرای کـشت و زرع خـود تعیین کنند. به این ترتیـب اشـکال بـسیار اولیـه نجـوم (سـالنما یـا تقویم) وغیره به وجود آمـد. سـاختن ابـزار فلـزی، انـدازه‌گیـری میزان و مقاومـت، درجـه ذوب فلـزات و تغییـرات مختلـف آنهـا وغیره اولین قوانین فزیک و شیمی را به بشر شناساند. بناً بـر ایـن علوم با اشکال ساده و ابتدایی خود آغاز و بـر حـسب احتیاجـات انسان‌ها و به تدریج رو به توسعه و تکامل نهاده اند.

خط: چنانچه دیدیم در دوران کمون اولیه، نقاشی به وجود آمد که ابتدا به صورت بسیار ساده بوده و به تدریج رو به تکامـل گذارد. در جریـان پیـشرفت مناسـبات متقابـل انـسان‌هـا بـه علـت

احتیاجــات شــان بــه ثبــت بعــضی موضــوعات ابتــدا آنچــه را می‌خواستند بنویسند شکل آن را مــی‌کـشیدند و توسـعه و تکامـل این امر منجر به پیـدایش خـط تـصویری گردیـد کـه در آن هـر تصویر نشانه مطلـب یـا حرفـی بـود و ایـن خـط بـه پیکتـوگراف (تـصویرنگاری) معـروف گردیـد. بـا ظهـور بردگـی و توسـعه و تکامل آن، انـسانها بـرای ثبـت قـوانین، میـزان ثـروت، کمیـت و کیفیت محصولات مورد مبادله و یا آنچه ذخیـره مـی‌شـد وغیـره احتیاج زیادی به نوشتن داشـتند، لـذا خـط تـصویری را توسـعه و تکامل داده کم کم برای هر مطلب یـا حرفـی علامتـی قـراردادی درست کردند. این خط جدیـد را ایـدئوگراف (علامـت نگـاری) گویند و بـالاخره در نتیجـه توسـعه و تکامـل بیـشتر آن سـرانجام فنیقی‌ها برای اولین بار الفبا را اختراع کردنـد کـه پایـه و اسـاس الفبای یونانی و کلدانی است و الفبای امروزی از توسعه و تکامل الفبای یونانی و کلدانی به وجود آمده اسـت. خـط میخـی نـوعی خط ایدئوگراف بوده است. پس سیر تکاملی خط را میتوان چنین خلاصه کرد:

نقاشیهای ساده اولیه ← خط تصویری (پیکتوگراف) ← خط علامتی (ایدئوگراف) ← الفبای فنیقی ← الفبای یونانی وکلدانی ← خط امروزی.

<u>ادبیات و هنر در دوران برده‌داری:</u> برده‌داران برای تجلی قدرت خود و ستایش حکام که حافظ منافع آنان بودنـد بـه خصوص وصف قدرت پادشاهان و قهرمانی‌ها و لشکرکـشی‌هـای

آنان، مقاله نویسی، تاریخ نویسی، شعر و نثر را به وجود آوردند. بردگان نیز برای تجسم وضع رقت‌انگیز خود و انتقاد از وضع موجود و جلب حمایت دیگران شعرا و نویسندگانی از میان خود به وجود آورده بودند و به این ترتیب انواع نظم و نثر و سبک‌های اولیه در ادبیات به طور کلی به وجود آمد. ادبیات در دوره بردگی شکل مشخصی به خود گرفت و روز به روز رو به توسعه و تکامل بوده است. در هر دورانی از تاریخ بشر، هر یک از طبقات سبک‌های ادبی مخصوص به خود به وجود آورده اند و این جریان تکاملی تا به امروز که عصر پر شکوه ادبیات پیشرو پرولتاریایی است ادامه یافته است و همچنان به تکامل خود ادامه می‌دهد.

نقاشی: چون تکلم، نوشتن و خواندن تمام احتیاجات انسان‌ها را مرتفع نمی‌ساخت نقاشی توسعه و تکامل یافت. نقاشی که در دوران کمون و از اشکال بسیار ساده اولیه خود آغاز گشته بود، همزمان با پیدایش دوران‌های مختلف زندگی بشر رو به تکامل بوده است و در هر دوره بیان کننده حالات و عواطف انسانها و نشاندهنده زندگی دوره مربوطه بوده است. نقاشی در دوران بردگی بیشتر برای تزئین قصر شاهان، معابد و مقابر به کار می‌رفته و بیشتر منعکس کننده ایدئولوژی جامعه بردگی بوده است.

موسیقی و مجسمه سازی: موسیقی و مجسمه سازی نیز وسیله دیگری برای نشان دادن مظاهر زندگی و بیان احساسات و عواطف انسانهاست. موسیقی از ساده‌ترین آلات یعنی نی آغاز و به تدریج رو به تکامل رفته است. از مجسمه سازی نیز برای

تزئین کاخ‌های شاهان و امپراتوران و معابد استفاده می‌شد. به طوری که دیده می‌شود ادبیات و هنر در دوره بردگی بوسیله طبقه حاکمه برای حمایت و افزایش تسلط امپراتوران و صاحبان ثروت به کار می‌رفته است. بیشتر شعرا و نویسندگان و هنرمندان از طبقه پایین برخاسته بودند لیکن برای ادامه زندگی خود اغلب خود را در اختیار طبقه حاکم قرار می‌دادند ولی در عین توصیف زندگی مجلل آنها و قدرت فرمانروایان، فقر و بدبختی طبقه محکوم را نیز نمایش می‌دادند و برخی نیز به انتقاد از طبقات حاکمه پرداخته و هر یک به طریقی با جامعه بردگی به مبارزه پرداخته اند.

ایدئولوژی: مجموعه نظریات و ایده‌های سیاسی، فلسفی، قانونی، اخلاقی، هنری و مذهبی وغیره را ایدئولوژی گویند. ایدئولوژی قسمتی از روبناست و لذا پدیده‌ایست زاییده روابط اقتصادی انسانها در هر جامعه. هر طبقه دارای ایدئولوژی خاصی است. در جوامع طبقاتی، مبارزات طبقاتی با مبارزات ایدئولوژیکی توام است. ایدئولوژی ممکن است در شرایطی نو و انعکاس علمی و واقعی و در شرایط دیگر کهنه و انعکاس غیر علمی یا غیر واقعی پدیده های اجتماعی باشد. منافع طبقات مرتجع ایدئولوژی غیر واقعی (دروغین) را پرورش می‌دهند ولی طبقات انقلابی پیشرو به شکل‌گرفتن ایدئولوژی واقعی و علمی کمک می‌کنند. در نظام برده‌داری نیز صاحبان برده و بردگان هر کدام ایدئولوژی خاص خود را داشتند یعنی بنابر موقعیت خود نسبت به مسایل سیاسی، فلسفی، اخلاقی، مذهبی وغیره افکار و ایده های خاصی داشتند که متضاد هم بود ولی در مجموع چون

برده‌داران حاکم بودند دائماً سعی داشتند ایدئولوژی خود را مسلط کنند. بنابر این ایدئولوژی حاکم جامعه برده‌داری ایدئولوژی صاحبان برده بوده است.

جریان تلاشی برده‌داری

پیشرفت نیروهای مولده: چنانچه می‌دانیم نیروهای مولده همواره بلاانقطاع به تکامل خود ادامه می‌دهند. در اواخر بردگی نیز همزمان با پیشرفت تجارب انسانها در امر تولید، ابزارسازی، توسعه بیشتری یافت. ابزار فلزی در تمام رشته‌های صنعت و کشاورزی تکامل پیدا کردند. انواع ابزارهای جدید فلزی در زراعت و صنایع به کار افتادند. این امر همراه با توسعه تجربیات انسانها باعث پیشرفت کشاورزی و صنعت شد. با پیشرفت صنعت تولیدکنندگان در فنون مختلف تجربیات زیادی اندوختند. دریانوردی، تجارت و پیشرفت نظریات علمی در توسعه و تکامل تولید نقش بزرگی را بازی می‌کرد. کارگاه‌های بزرگی به وجود آمدند که گاه در آنها بیش از صد برده به کار اشتغال داشتند. به این ترتیب اولین کوپراتیف[۱] صنعتی پیدا شدند. صنایع مختلف از قبیل بافندگی، کشتی سازی، معماری، ذوب فلزات و استخراج معادن با استفاده از کار بردگان به وجود آمد. ایجاد بناهای بزرگ تاریخی که برای ساختن آنها هزاران

۱ـ کارگاه‌هایی که در آنها ده‌ها برده با کار مشترک خود دست به تولید مصنوعات معینی می‌زدند.

برده به کار کشیده می‌شدند، نشانه بارزی از پیشرفت نیروهای مولده بود. در زراعت نیز ساختن سدهای عظیم با استفاده از کار بردگان به کمک دستگاه‌های مختلف و ایجاد کانال‌های بزرگ جهت آبیاری ممکن گردید.

<u>مناسبات تولیدی نظام برده‌داری در حال تلاشی:</u> توسعه و تکامل نیروهای مولده و تقسیم باز هم بیشتر اجتماعی کار، مبادله و پیدایش سرمایه نقدی نابرابری‌های افراد جامعه بردگی را باز هم شدیدتر کرد. پیشرفت نیروهای مولده، تولید را به مرحله بالاتری برد و این امر تجارت را رونق داد. روابط تجارتی بین جوامع مختلف و مبادله تجربیات بین آنها باعث توسعه شهرها گردید. تمام این عوامل نابرابری‌های افراد جامعه را تشدید کرد. هر قدر وسایل تولید پیشرفت می‌کرد و تولید زیادتر می‌شد این وسایل بیشتر در دست ثروتمندان متمرکز می‌گردید. بالعکس فقرا فقیرتر شده و اغلب مجبور بودند برای گرفتن قرض به ثروتمندان روی آورند. توسعه اقتصادی به میزان وسیعی بر مبنای مالکیت بردگان قرار داشت. بنابر این مالکیت بر وسایل تولید و خود برده و محرومیت اکثریت تولیدکنندگان از آنچه خود به وجود می‌آوردند از مشخصات اصلی مناسبات تولیدی بردگی در مرحله تلاشی آن بوده است.

تغییرات حاصله در روبنای برده‌داری

<u>الیگارشی برده‌داری:</u> گروه برده‌داران متنفذ که دارای

کلیه حقوق سیاسی بودند (حکام، قضات، روحانیون بزرگ، درباریان و غیره) در برخی از جوامع بردگی کم‌کم قدرت حاکمه را به خود اختصاص دادند. آنها به منظور مطیع نگهداشتن بردگان و مردمان آزاد دست به همه گونه اعمال غیر انسانی می‌زدند. گاه گروه‌های بزرگی از بردگان متمرد را یکجا قتل عام می‌کردند تا سایر افراد جامعه را بترسانند. این نوع حکومت‌های برده‌داری را که گروه برده‌داران اشراف صاحب نفوذ و قدرت بودند، الیگارشی برده‌داری گویند که به معنی حکومت متنفذین است.

دمکراسی برده‌داری: در برخی از حکومت‌های برده‌داری برای اداره امور مملکت، مجالسی به وجود آمدند که حکام و شاهان مجبور بودند با آنها در اداره امور مشورت کنند. اعضای این مجالس را فقط گروه برده‌داران و زمین‌داران، صاحبان سرمایه نقدی، بعضی از صنعتگران و پیشه‌وران عمده می‌توانستند انتخاب کنند. اینها برای رسیدگی به امور مجامع عمومی تشکیل می‌دادند که در آن امور سیاسی، نظامی و اداری را مطرح می‌کردند. این نوع حکومت‌های برده‌داری را دمکراسی برده‌داری گویند.

پیدایش استعمار: اشراف جوامع برده‌داری قدرت را یکی پس از دیگری به خود اختصاص داده و کلیه زمین‌های هر ناحیه را ضبط می‌کردند، لذا بسیاری از مردمان آزاد مجبور می‌شدند اراضی خود را ترک کنند. به وجود آمدن کارگاه‌های بزرگ که در آنها از کار بردگان استفاده می‌شد صنعتگران آزاد را به ورشکستگی می‌کشاند. مالکین کوچک و متوسط نیز در اثر

فشار آریستوکراسی طایفه‌ای (برده‌داران) به فقر می‌افتادند. بسیاری از بازرگانان که برای کسب منافع زیادتر به مسافرت‌های دور و دراز می‌رفتند به اضافه گروه‌های فوق‌الذکر که ترک وطن می‌کردند در نواحی دیگر که هنوز حکومت‌های متمرکز به وجود نیامده بود مستقر گشته و برای خود شهرهایی برپا کرده و کم‌کم مردمان آن نواحی را تحت اطاعت خود می‌آوردند. این حکومت‌های مستقل روابط اقتصادی و فرهنگی تنگاگی با پایتخت کشور خود داشتند و اکثراً به حکومت‌های مرکزی مقتدر باج و خراج می‌دادند. این نواحی آباد شده را که تحت اطاعت حکومت‌های مقتدر قرار داشتند مستعمرات می‌گفتند. به این ترتیب در دوران بردگی اولین شکل ابتدایی استعمار کهن پا به عرصه‌ی وجود نهاد.

فرهنگ برده‌داری در دوران تلاشی آن:

پیشرفت ادبیات و هنر: پیشرفت ادبیات و هنر در برده‌داری انعکاسی از پیشرفت تولید و تشدید تضادهای موجود در جامعه بود. این امر سبب شد که شعرا و نویسندگانی به وجود آیند که به مخالفت با ظلم و ستم طبقه استثمارگر برخاسته و در صف بردگان علیه صاحبان برده مبارزه نمایند. این شعرا و نویسندگان از میان توده‌ها به وجود آمده و یا اغنیایی بودند که در اثر علل و عوامل مختلفی از طبقه خود رانده شده بودند. الفبای که در برده‌داری پیدا شده بود، ادبیات و هنر را به مرحله نوینی ارتقا داد. سرود، اشعار زیبا و نثرهای مختلف که اکثراً انعکاسی از زندگی جامعه و مبارزات طبقاتی بردگان بودند، به عرصه ظهور رسیدند. معماری، مجسمه سازی و نقاشی با سبک‌های جدیدی

پیدا شدند، برخی از نویسندگان به نوشتن تاریخ عصر خود و گذشته پرداختند، سبک‌های هنری و ادبی متضادی که هر کدام در خدمت طبقات متخاصم بودند، پا به عرصه‌ی وجود نهادند.

پیشرفت نظریات علمی: نظریات علمی همراه با پیشرفت نیروهای مولده به خود شکل گرفته و دائماً توسعه می‌یافتند. علوم آن زمان از جمله ریاضیات، نجوم و طب به وجود آمدند. ریاضی‌دانان مسائلی مطرح می‌ساختند که ارزش علمی داشته و از تجربیات تولیدی و پیشرفت فنون و صنایع سرچشمه گرفته بودند. فرضیات علمی در رشته نجوم که زمین و اجرام سماوی را کروی می‌دانستند پیدا شدند. تقویم شکل مشخصی به خود گرفت که سال را به ۳۶۵ روز تقسیم می‌کرد. سقراط و دانشمندان دیگر تجربیات و مشاهدات خود را در علوم طبیعی (از جمله طب) به رشته تحریر درآوردند.

پیدایش مکاتب فلسفی

ماتریالیزم و ایدیالیزم: فلاسفه در نظام بردگی به دو گروه تقسیم می‌شدند. آنهایی که معتقد بودند دنیا و تمام پدیده‌های آن مادی است و روح نیز از ماده مشتق شده، پیرو مکتب ماتریالیزم بودند و به عکس کسانی که معتقد بودند دنیا به وسیله روح (خدا) ساخته شده و روح ماده، جهان و پدیده های آن را به وجود می‌آورد پیرو مکتب ایدیالیزم بودند. اندیشه‌های ایدیالیزم و ماتریالیزم از زمان‌های بسیار قدیم وجود داشته اند. زمانی بود انسان‌هایی که مثلاً در مناطق سیلابی سکونت داشتند،

عامل به وجود آمدن سیل را نیروهای مافوق‌الطبیعه (خدایان روح وغیره) می‌شناختند (ایدیالیزم). ولی پیشرفت نیروهای مولده راه کشف پاره‌ای از قوانین طبیعت را هموار ساخت، از جمله انسانها عوامل پیدایش سیل را پیدا کردند و راه جلوگیری آن را دریافتند (ماتریالیزم). به این ترتیب نظریات ایدیالیستی و ماتریالیستی در دو مکتب مشخص نمایان و آشکار شد. اولین فلاسفه ماتریالیست معتقد بودند که جهان از عناصر اولیه چهارگانه، آب، باد، خاک و آتش به وجود آمده است.

دیالکتیک و متافزیک: در سیستم بردگی توام با پیدایش مکاتب ماتریالیزم و ایدیالیزم دو جهان بینی متضاد شکل گرفت. آنهایی که جهان و پدیده‌های آنرا در حالت حرکت و تغییر دانسته و این تغییر و حرکت را نتیجه‌ی وجود عوامل متضاد در درون پدیده‌ها می‌دانستند، طرز تفکر دیالکتیکی و آنهایی که پدیده‌های جهان را غیر متحرک و لایتغیر می‌دانستند طرز تفکر متافزیکی داشتند.

فلسفه و جهان بینی ماتریالیزم دیالکتیک مدافع طبقه پیشرو و مترقی جامعه بود. انقلابیون دوره بردگی با این معتقدات و جهان بینی جایی برای خدا یا روح باقی نگذاشتند و نیز معتقد بودند که جامعه بردگی باید تغییر یابد و آقایی صاحبان برده لایتغیر و همیشگی نیست و موقعیت صاحبان برده را نه خدا بلکه زورگویی و ستم طبقه حاکم به وجود آورده است. طرفداران این عقاید اغلب به قیام‌های بردگان پیوسته و می‌خواستند از راه انقلاب اوضاع را عوض کنند. از بین فلاسفه ماتریالیست یکی از برجسته‌ترین آنها هراکلیت را می‌توان نام برد. سقراط و افلاطون

نیز از فلاسفه مشهور ایدیالیست بودند.

بحران در زیربنای سیستم برده‌داری

تشدید تضاد بین نیروهای مولـده و مناسـبات تولیـدی: چنانچـه گفتـیم نیروهـای مولـده در دوران بردگـی پیشرفت زیادی حاصل کردند و این توسعه و تکامل همچنان ادامه داشت. لیکن حاکمیت دولت‌های برده‌داری و تسلط آنها مبتنی بر اسـتثمار بیرحمانـه بردگـان بـود کـه اکثریـت جامعـه را تـشکیل می‌دادند. به این ترتیب در اقتصادی که مبتنی بر کار بردگان بود مناسباتی حکمفرما بود که مانع پیـشرفت بعـدی نیروهـای مولـده می‌شد. زیرا برده به هیچ وجه علاقه‌ای به نتایج زحماتش نداشت و برای اصلاح ابزار کار و بهبود مهارت و تجربیاتش هـیچ علاقـه‌ای نشان نمی‌داد. به علاوه از وسایل تولیدی که با آنها کـار مـی‌کـرد مواظبت نمی‌نمود لذا تضمینی برای سپردن ابزار قیمتی بـه دسـت او وجود نداشت. گسترش بیش از حـد بردگـی عـلاوه بـر اینکـه برای زارعین آزاد زیان‌آور بود به تدریج جایگزین کار پیشه‌وران آزاد نیز گردید. زیـرا اسـتفاده از کـار گروهـی بردگـان توسـط بـرده‌داران، دهقانـان آزاد و پیـشه‌وران را بـه ورشکـستگی سـوق می‌داد و این خود مانعی دیگـر در راه توسـعه و تکامـل نیروهـای مولده بود.

تضاد بین کار بدنی و فکری: با افزایش تعداد بردگان زمانی فرا رسید کـه تمـام کارهـای جـسمی را تقریبـاً آنهـا انجـام می‌دادند. این امر این احساس را در ذهـن مردمـان آزاد (دهقانـان

آزاد، صنعتگران وغیره) به وجود آورده بود که کار بدنی پست و دون شان یک مرد آزاد است. این افراد نیز مایل بودند مانند برده‌داران و وابستگان آنها تنها به کارهای اداری، هنری، حقوقی، علمی وغیره بپردازند. به این ترتیب کار فکری و بدنی از هم کاملاً مشخص شد و تضاد میان آن دو رو به توسعه گذارد. این طرز تفکر (برتری کار فکری بر کار بدنی) که مولود سیستم بردگی است، در سراسر دوره‌های اقتصادی ـ اجتماعی که بر اساس استثمار انسان از انسان قرار دارد باقی مانده است.

پیدایش عناصر فیودالی در درون نظام برده‌داری: همانطوری که مناسبات برده‌داری در داخل نظام اشتراکی اولیه به ظهور رسید مناسبات فیودالی نیز در نظام برده‌داری کم‌کم شکل گرفت. برخی از برده‌داران که متوجه عدم پیشرفت تولید به علت وجود مناسبات بردگی شده بودند، بردگان خود را بالنسبه آزاد کردند. به این ترتیب که قطعات کوچکی از زمین خود را به بردگان و افراد تهیدست و آزاد اجاره می‌دادند. مستاجرین این املاک کوچک حق داشتند سهم کمی از محصول به دست آمده را به خود اختصاص دهند و بقیه را می‌بایست تسلیم برده‌داران نمایند. لذا این افراد در مقایسه با بردگان با علاقه و توجه بیشتری به کشت زمین می‌پرداختند. رومی‌ها این افراد را کولون می‌نامیدند. این گونه املاک در حقیقت نمونه املاک فیودالی آینده بود، به این ترتیب تضاد جدیدی در درون طبقه حاکم (برده‌داران) شکل گرفت. تضاد بین برده‌دارانی که کار شان را عوض کرده و با دادن زمین به بردگان در حقیقت آنها را آزاد کرده بودند (فیودال‌های جدید) و آن

عده از برده‌داران که حاضر نبودند به هیچ وجه از شکل گذشته استثمار بردگان دست بردارند.

<u>تهاجمات خارجی:</u> پس از استقرار دولت‌های برده‌داری متمرکز، آنهایی که شرایط رشد و توسعه بیشتری داشتند نیرومندتر شده و پس از ایجاد ارتش‌های منظم و دستگاه‌های دولتی مقتدر دست به تهاجم به کشورهای دیگر زدند. از جمله امپراتوری عظیم برده‌داری در ایران که هندوستان تا مصر کنونی را زیر سلطه‌ی خود آورده بود و به یونان که در آن زمان خود امپراتوری بزرگی را تشکیل می‌داد هجوم آورد. از آن زمان به بعد جنگ‌ها در اضمحلال و تلاشی یک دولت برده‌دار و قدرت گرفتن دیگری نقش بزرگی داشتند ولی برای دولتی که در جنگ‌ها پیروز می‌گشت خالی از اثرات منفی نبودند، زیرا این جنگ‌ها و یا دفاع در برابر تهاجمات دیگران مستلزم حفظ و نگهداری گروه عظیمی از سپاهیان بود که خود در کار تولیدی شرکت نمی‌کردند ولی جامعه مجبور بود کلیه وسایل زندگی و ادوات جنگی لازم وغیره را برای آنان تهیه کند و این امر فشار استثمار را بر بردگان می‌افزود. بار مالیات‌ها را که اکثراً مردمان آزاد می‌پرداختند روز بروز سنگین‌تر و طاقت فرساتر می‌کرد. و لذا برای تلاشی نظام برده‌داری عامل مهمی به شمار می‌رفت. ولی باید متذکر شد که این جنگ‌ها از سوی دیگر تاثیر مثبت و قابل توجهی در امر مبادله‌ی تجربیات علمی و پیشرفت تمدن و فرهنگ بین ملل مختلف داشت. در اثر همین جنگ‌ها بود که پیشرفت‌های حاصله در تمدن و فرهنگ یونان به شرق سرازیر شد و خود این تمدن نیز به شدت تحت تاثیر کامیابی‌های فرهنگ

و تمدن شرق قرار گرفت.

تشدید مبارزات طبقاتی و بحران اجتماعی: تشدید تضادها و مبارزات طبقاتی و عمیق شدن بحران اجتماعی نظام بردگی را می‌توان چنین خلاصه کرد:

الف ـ تشدید تضاد بین بردگان و برده‌داران، زیرا ظلم و ستمی که از طرف صاحبان برده به بردگان وارد می‌شد نارضایتی آنها را به اوج شدت خود رسانده و آنها را آماده‌ی انقلاب می‌کرد.

ب ـ تشدید تضاد بین پیشه‌وران و زارعین آزاد با برده‌داران، زیرا جایگزین شدن کار بردگان به جای کار آنها آنان را به ورشکستگی سوق می‌داد.

پ ـ تضاد درون شهرها، بین اغنیا (برده‌داران) و فقرا (طبقات پایین و اعضای کثیر بی طبقه) که در اثر فقر بیشتر این گروه شدت خاصی گرفت.

ت ـ تشدید تضاد بین شکل جدید تولید فیودالی با تولید بردگی یعنی بین آنهایی که شکل تولید خود را عوض کرده بودند (فیودالها) با برده‌داران.

ث ـ تضاد بین ایدئولوژی‌های متخاصم که هر یک مدافع منافع طبقه خاصی بودند، شدت گرفت.

ج ـ تضاد بین دولت‌های برده‌داری (تهاجمات خارجی) که عامل مهمی در سقوط بسیاری از دولت‌های برده‌داری بود. کلیه تضادهای فوق‌الذکر و تضادهای دیگر در دو قطب اساسی تجمع یافته بودند، در یک طرف، توده‌های انقلابی (بردگان، مردمان آزاد، خرده بورژوازی، پیشه‌وران، دهقانان آزاد و فیودالها) و از

طرف دیگر برده‌داران و مدافعین سیستم کهنه بردگی. قیام‌های بزرگی در بسیاری از کشورهای بردگی به وقوع پیوست که یکی از مشهورترین آنها قیام اسپارتاکوس بوده که در آن بردگان برای نابودی نظام در حال تلاشی بردگی و نجات خود از ننگ غلامی جانبازی‌ها و فداکاری‌های بزرگی انجام داده‌اند.

<u>تلاشی برده‌داری</u>: بر اثر علل و عوامل فوق‌الذکر، امپراتوری‌های بردگی رو به زوال گذاردند، از جمله مشخص‌ترین آنها تلاشی امپراتوری‌های بزرگ بردگی مثل یونان، ایران، مصر و تجزیه امپراتوری بزرگ روم به دو قسمت شرقی و غربی بود. تولیدات املاک فیودالی بهتر می‌توانست نیازهای مالکین متمول را تامین کند ولی به علت تسلط مناسبات تولیدی بردگی امکان رشد و تکامل نداشت. قیام‌های توده‌ای بردگان دائماً پایه‌های امپراتوری‌های بردگی را می‌لرزاند. جنبش‌های انقلابی بردگان ملل مغلوب و اسیر، و جنگ‌های پیاپی امپراتوران سرانجام سیستم بردگی را متلاشی و نظام فیودالی را جایگزین آن ساخت.

فصل پنجم

سیستم فیودالی

جریان پیدایش سیستم فیودالی

رشد تولید فیودالی در درون سیستم بردگی:

چنانکه ذکر شد توسعه و تکامل سیستم بردگی بر اساس استثمار ظالمانه بردگان صورت می‌گرفت. اصلاح ابزار کار و حفظ آنها، احتیاج به توجه کافی داشت ولی بردگانی که در تحت سخت‌ترین شرایط زندگی می‌کردند نه تنها علاقه‌ای به حفظ وسایل و ابزار کار نداشتند بلکه آنها را شکسته و از بین می‌بردند. نتیجتاً مرحله‌ای فرا رسید که مناسبات تولیدی بردگی از رشد نیروهای مولده ممانعت کرده و به همین علت بحران سیستم بردگی آغاز گشت. این بحران یک دوره نسبتاً طولانی از تاریخ را در برمی‌گیرد. بعضی از صاحبان برده تحت فشار قیام‌های بردگان و در حقیقت به منظور حفظ منافع خود ناچار شدند که امتیازاتی به بردگان دهند. از این رو دست به ابداع اشکال نوین استثمار زدند. این برده‌داران املاک وسیع خود را که بر کار برده متکی بود، تدریجاً به قطعات کوچکی تقسیم کرده آن را به بردگان که اکنون بالنسبه آزاد شده بودند اجاره می‌دادند. این بردگان آزاد شده را کولون می‌گفتند. به این ترتیب برده‌داران

زمین خود را به کولون‌ها می‌سپردند زیرا کولون با رغبت بیشتری بکار پرداخته و منافع بیشتری را عاید برده‌داران که اکنون به فیودال مبدل شده بودند می‌ساخت. همزمان با تقسیم املاک وسیع تعداد بردگان آزاد شده نیز افزایش می‌یافت. کولون با برده تفاوت بسیار داشت و زارعی بود که قطعه زمینی داشته و تا به هنگام مرگش می‌توانست از آن استفاده کند. کولون ناچار بود که مبلغی پول یا محصول در ازای این قطعه زمین به فیودال یا ارباب بدهد، اما او مستاجر آزاد بشمار نمی‌رفت بلکه وابسته به زمین بود و قادر به ترک آن نبود، کولون یا سرف را همراه با زمین خرید و فروش می‌کردند. به این ترتیب در درون سیستم کهنه بردگی عناصری از تولید نوین فیودالی به ظهور رسید.

دوران انقلاب، تحول بردگی به فیودالیزم: با افزایش تولید فیودالی در درون سیستم بردگی بحران این سیستم افزایش می‌یافت زیرا سیستم بردگی مانع توسعه و تکامل طرز تولید فیودالی بود و این طرز تولید بخودی خود قادر به انهدام سیستم مذکور نبود. از این رو یک جهش انقلابی برای درهم پاشیدن سیستم بردگی ضروری بود. طرز تولید بردگی با داشتن تضادهای آشتی ناپذیر در بطن خود به سمت نابودی می‌رفت. مهمترین عامل این تضادها استثمار بردگی بود که دائماً نیروهای مولده اصلی جامعه یعنی بردگان را معدوم می‌ساخت. به همین علت بردگان و کولون‌ها و سایر زحمتکشان به کمک عناصر فیودالی علیه سیستم بردگی طغیان می‌کردند. سرانجام ضربات این قیام‌ها و انقلابات پایه‌های اقتدار سیستم بردگی را درهم فرو ریخته و سیستم جدید فیودالیزم را به وجود آورد.

استقرار سیستم فیودالی و توسعه وتکامل آن

<u>**نیروهای مولده:**</u> در سیستم فیودالی نیروهای مولـده بـه سـطح بـالاتری از توسـعه و تکامـل خـود رسـیدند. در ایـن دوره ابزارهای مختلف را بیشتر از آهن ساخته و آنها را تکمیل کردنـد، گاوآهن سبک و سنگین، شن‌کش آهنی، کج بیـل، نـوعی کلنـگ آهنی، داس آهنی وغیره از جمله آن ابـزار هـستند. در ایـن دوره رشته‌هـای جدیـدی از کـشاورزی نظیـر سـبزیکاری و موکـاری و غیره پدید آمد و یا تکامل حاصل کرد و در نتیجه شـراب سـازی نیز رشد یافت. در زمینه دامپروری و شعب فرعی آن ـ تهیه لبنیات و پوست و چرم وغیره ـ پیشرفت‌هایی حاصل شـد. آسـیاب بـادی در همین دوره شناخته شده و مورد استفاده قرار گرفت و آسیاب آبی که در عصر بردگی نیز از آن استفاده مـی‌شـد در ایـن زمـان تکمیل شد. تکنیک کـشاورزی تـدریجاً روش آیـش و سیـستم دو مزرعه‌ای را پـشت سـر نهـاده و سیـستم سـه مزرعـه‌ای را بوجـود آورد. دهقانان برای کشت زمین ابتدا بته‌ها و درختان را سـوزانده و بـا کـشیدن کنـده درخـت بـه روی زمـین کلـوخ‌هـا را خـرد می‌کردند، سپس زمین را بـا وسـایل مختلـف شـکاف داده و دانـه می‌کاشتند. بدیهی است که ایـن روش متـضمن تحمـل زحمـت و صرف وقت زیادی بود. به علاوه چون پی در پـی در یـک زمـین کشت می‌کردنـد کـم کـم خـاک آن مزرعـه بـه کلـی بـی قـوت می‌گشت و بعد این زمین‌ها را رها کرده و به سراغ زمین دیگـری می‌رفتند تا این زمین پـس از چنـد سـالی در اثـر تـابش آفتـاب و

بارندگی وغیره مجدداً قابل کشت شود، این نحوه کشاورزی را سیستم آیش می‌نامیدند. کم کم با پیشرفت وسایل تولید و بالا رفتن تجارب تولیدی زمین را دو قسمت نموده در یک قسمت دانه می‌کاشتند و قسمت دیگر را به اصطلاح می‌خواباندند تا قوت گیرد. این طرز کشت را سیستم دو مزرعه‌ای می‌نامیدند. با پیشرفت بعدی تجارب تولیدی این بار زمین را به سه قسمت تقسیم می‌کردند. قسمت اول و دوم را بترتیب اختصاص به کشت بهاره و زمستانی داده و قسمت سوم را می‌خواباندند. این طریقه را نیز سیستم سه مزرعه‌ای می‌نامند. بدیهی است که در سیستم دو مزرعه‌ای نصف و در سیستم سه مزرعه‌ای یک سوم زمین بلااستفاده می‌ماند و از این جهت دومی بر اولی برتری داشته و نشانه پیشرفت تجارب انسان در کشاورزی بود. در این دوره ابزار پیشه‌وران و روش‌های آنها اصلاح شده و پیشه‌وران تخصص بیشتری کسب کردند. ضمناً صنایع تولیدی اسلحه سازی، ساختن چاقو، قفل، کفش، زین وغیره تکامل یافتند.

مناسبات تولیدی (زیربنا)ی سیستم فیودالی:

زمین که اساسی‌ترین وسیله تولید در این دوره بود، در انحصار مالکانه فیودالها قرار داشت و هر منطقه‌ای به یک فیودال تعلق داشت. معمولاً فیودال در مرکز املاک وسیع خود قلعه اربابیش را که حصاری آن را احاطه می‌کرد می‌ساخت. خانه فیودال و مباشرش، انبارهای غله و سایر تولیدات، اصطبل، مرغدانی وغیره همگی در داخل این قلعه قرار داشتند. در اطراف قلعه دهکده‌های دیده می‌شد که سرف‌ها در آن بسر می‌بردند. تمام زمین‌های قابل کشت و زرع به دو قسمت نابرابر تقسیم می‌شدند، مزارع ارباب و

مزارع کوچک دهقانان! تمام محصولات مزارع ارباب به انبارهای وی انتقال می‌یافت. ضمناً هر سرفی سهمیه زمین خود را شخصاً کشت می‌کرد. جنگل‌ها، مراتع، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها وغیره همگی متعلق به ارباب بود، ولی دهقانان نیز می‌توانستند با اجازه ارباب و مطابق قراردادهای مخصوص از آنها استفاده کنند. دهقانان می‌بایست در قبال استفاده از زمین ارباب کارهای انجام دهند، اولاً مزارع او را کشت کنند (بطوری که غالباً هنگام کار در زمین ارباب، باد و بوران محصولات قطعه زمین شخصی شان را از بین می‌برد)، ثانیاً مجبور به انجام سایر کارهای بدون مزد (بیگاری) از قبیل ساختن خانه ارباب، انبارها و پلها و تمیزکردن استخرهای ارباب وغیره نیز بودند. علاوه بر این مجبور بودند قسمتی از تولیدات شان از قبیل عسل، تخم مرغ، کره وغیره را به ارباب بدهند. ارباب انواع فشار را بر سرف‌ها روا می‌داشت، فقط حق کشتن آنها را نداشت ولی هر وقت ملک خود را می‌فروخت همراه با آن تمام سرف‌ها به فروش می‌رفتند. با این وصف سرف برخلاف برده زمین کوچک، ابزار کار، حیوانات بارکش و گله‌ای در اختیار داشت و از آزادی نسبی برخوردار و دارای خانواده بود. به این ترتیب مناسبات تولیدی یا زیربنای جامعه فیودالی مبتنی بر مالکیت خصوصی فیودال بر زمین و مالکیت محدود او بر تولیدکنندگان واقعی یعنی سرف‌ها بود. البته در کنار مالکیت فیودال‌های بزرگ مالکیت خصوصی دهقانان و پیشه‌وران نیز وجود داشت. اینان با دارا بودن مالکیت زمین و وسایل تولیدی بر کار خود متکی بودند. با وجودی که اقتصاد طبیعی در فیودالیزم مدتها تسلط داشت پیشرفت نیروهای مولده

موجب بسط مناسبات تولیدی گردید. در نتیجه تولید اضافی شکل مشخص‌تری یافت، تجارت رونق گرفت و صنایع از کشاورزی جدا شد و این عوامل به ایجاد و توسعه شهرها در سیستم فیودالی منجر شد.

اقتصاد طبیعی: در سیستم فیودالی به ویژه در دوره استقرار و توسعه و تکامل آن تمام احتیاجات خانواده‌های فیودال، مباشرین و مستخدمین آنها با زحمت طاقت‌فرسای سرف‌ها یا رعایا تامین می‌شد. سرف‌ها با همان ابزار اولیه خود به ساختن خانه، ابزار کار و وسایل زندگی می‌پرداختند به طوری که در املاک بزرگ هر فیودالی کارگاه‌هایی وجود داشت که سرف‌های صنعتگر در آنجا کار می‌کردند. از نظر پوشاک و آذوقه نیز سرف‌ها احتیاجات اهالی ملک را برطرف می‌کردند. به این ترتیب بیشتر آن چیزهایی که در املاک فیودالها تولید می‌شد (به استثنای نمک، آهن و نظایر اینها که از نقاط دیگر وارد می‌کردند) در همانجا به مصرف می‌رسید. از این رو میان نواحی مختلف کمتر روابط تجارتی برقرار می‌شد. این نوع اقتصاد را که در آن نیروهای مولده به صورت پراکنده و جدا از هم بوده و هر واحدی تقریباً تمام احتیاجات خود را تامین می‌کرد، اقتصاد طبیعی می‌نامند.

تولید لازم و تولید اضافی (استثمار فیودالی): تمام آن چیزهایی که در ملک یک فیودال تولید می‌شد نتیجه کار مستقیم سرف‌ها بود. تولید فیودالی را می‌توان به دو قسمت کرد:

۱ـ قسمتی از تولید که برای گذران زندگی و یا تامین حداقل لازم برای ادامه حیات سرف و خانواده‌اش مصرف می‌شد.

۲ـ قسمت بزرگتر تولید که در اختیـار فیـودال قـرار مـی گرفـت. بخش اول کـه بـرای بقـای زنـدگی دهقـان و خـانواده‌اش (بقـای نیروی کار) لازم بود تولیـد لازم و قـسمت دوم را تولیـد اضـافی گوینـد. بنـابر ایـن اسـتثمار فیـودالی عبـارت اسـت از تـصاحب بلاعوض تولید اضافی سرف‌ها به وسیله فیودالها.

<u>اجاره‌داری فیودالی:</u> تولیـد اضـافی را کـه فیـودال در ازای سپردن زمین و وسایل کار از سرف‌ها می گرفت اجـاره‌داری فیـودالی گوینـد. نـرخ‌هـای اجـاره نـسبت بـه نـواحی گونـاگون جغرافیایی و در طی زمان‌های مختلف تفـاوت مـی کـرد. در ابتـدا سرف‌ها مجبور بودنـد کـه بیـشتر وقـت خـود را صـرف کـار در مزارع ارباب کنند. این امر در واقع پرداخـت اجـاره بـه صـورت کار است. بعدها با افزایش محصول کار، فیودالهـا منـافع خـود را در این دیدند که اجاره را بیشتر به صورت جنس دریافت کننـد و بالاخره پس از مدتی پرداخت اجاره نقدی جنبه مسلط یافت، زیرا هر فیودال علاوه بر کالاهای تولید شده در ملک خود به کالاهای خارج از ملکش نیز علاقمند بود. بنابر این از لحاظ ترتیب تاریخی سه نوع اجاره در فیودالیزم وجود داشته است: اجاره بـه صـورت کار، اجاره جنسی و اجاره نقدی. علاوه بر آنچه ذکر شد سرف‌ها اغلب ناچار بودند در کار ساختمان استحکامات لازم بـرای اربابـان شان و نیز حمل و نقل محصولات و در امور صنعتی مختلف بدون گرفتن مزد شرکت نمایند، این نوع کارهـا را بیگـاری مـی‌نامنـد. میزان این بیگاری ابتدا زیـاد بـود ولـی تـدریجاً در اثـر مبـارزات سرف‌ها کاهش یافت.

<u>جدایی صنایع از کشاورزی:</u> همان طوری که ذکر شـد

سرف‌ها شخصاً اقدام به تهیه ابزار مورد احتیاج خود می‌کردند لیکن پارچه بافی یا ساختن گاوآهن سنگین و غیره نیاز به وقت زیاد و نیز ابزار کار، تجارب و مهارت داشت بطوری که تهیه آنها همزمان با کشت زمین برای رعایا، عملاً مشکل و یا غیر ممکن بود از این رو عده‌ای از سرف‌ها وقت کمتری برای کشت و زرع یافته و تقریباً به صورت صنعتگران حرفه‌ای در آمدند. در نتیجه هر دهکده‌ای صاحب آهنگر، تجار، دباغ، کوزه‌گر و سایر پیشه‌وران مخصوص به خود شد. به طوری که بعضی از سرف‌ها اجاره خود را تماماً به صورت اشیای ساخته شده تحویل می‌دادند. این صنعتگران گاهی احتیاجات سرف‌های دیگر را نیز برآورده و به تدریج می‌توانستند مقداری پول نیز برای خود ذخیره کنند. این صنعتگران با وجود این که زراعت تنها طریق معاش آنها نبود هنوز سرف به شمار می‌رفتند. در ابتدا جدایی صنایع در چهارچوب ملک فیودال آغاز شد.

در زمانی که فیودالیزم تکامل می‌یافت فیودالها معمولاً به صنعتگران روستایی اجازه می‌دادند که در بازارهای مکاره‌ای که به مناسبت اعیاد و جشن‌های مختلف و غیره در اطراف قلاع و اماکن عمومی برپا می‌شد، شرکت جسته و آنچه را که ساخته بودند به فروش برسانند. لیکن این نوع فرصت‌ها بطور استثنایی پیش می‌آمد و از این رو اشیای ساخته دست صنعتگران به ندرت جنبه کالا بخود می‌گرفت. اغلب تمام آنچه را که صنعتگران می‌ساختند در دهات خریدار کافی نداشت و نیز آنان اغلب در اثر شدت استثمار فیودالها و فشارهای وارده از طرف گروه حاکم احساس خفقان می‌کردند و از این رو انگیزه‌ای در صنعتگران

روستایی وجود داشت که آنان را وادار می‌کرد املاک فیودالی را ترک گفته و به جایی روند که امکان فروش دسترنج شان بدون ظلم فیودالها وجود داشته باشد. علاوه بر صنعتگران ماهر، کشاورزانی هم که برای رفع حوایج خود گاه و بیگاه دست به کار صنعتی می‌زدند کم کم دهات را ترک گفتند. به این ترتیب تقسیم اجتماعی و عمومی کار میان کشاورزی و صنایع کم کم تکامل یافت و این امر به پیدایش و توسعه شهرهای فیودالی کمک کرد.

<u>گسترش شهرها در دوره فیودالی:</u> سرف‌هایی که از دهکده‌ها گریخته و یا با اجازه اربابان شان ده را ترک می‌گفتند سعی داشتند در نقاطی اقامت کنند که منابع مواد خام مورد احتیاج و امکان فروش دسترنج شان وجود داشته باشد و بالنسبه از خطر مصون باشند. در ابتدا صنعتگران دوره گرد جعبه ابزار کار خود را بر دوش گرفته و در جستجوی مشتری از این ناحیه به آن ناحیه می‌رفتند. لیکن این پیشه‌وران نیز به تدریج پی بردند که شرایط فوق‌الذکر را می‌توانند در اطراف برج و باروی پادشاهان، امرا، روحانیون وغیره بیابند. از این رو سرف‌های فراری، صنعتگران، دست‌فروشان دوره گرد، تجار و کسبه با طیب خاطر نزدیک این نوع مراکز اقامت گزیدند و یا اینکه در نزدیکی کاروانسراهایی که بر سر تقاطع راه‌های تجارتی و دریایی قرار داشتند، مستقر می‌شدند. در این اماکن اکثراً مبادله کالایی میان بازرگانان نواحی مختلف نیز صورت می‌گرفت. تجار با رفت و آمد به این نواحی غالباً دسترنج صنعتگران را خریده و نیز سرف‌های سابق را به عنوان باربر و قایقران وغیره اجیر

می‌کردند و سرانجام به تدریج این نوع مهاجرنشین‌های پیشه‌وری به صورت شهرهای جدید شکل گرفتند. پیشه‌وران و اهالی ساکن این شهرها برای حفظ خود از هجوم دشمنان و تجاوز عمال فیودالها به دور مهاجرنشین‌ها (شهرها)ی خود خندق کنده و دیوار می‌کشیدند. گسترش شهرها نشانه توسعه و تکامل فیودالیزم بود که خود به توسعه و تکامل کارگاه‌های پیشه‌وری، تشکیل اصناف، تکامل تجارت و غیره کمک کرد.

کارگاه‌های پیشه‌وری: در شهرهای فیودالی ابتدا از ماشین و یا کارخانه خبری نبود. کالاهای مختلفی که در بازار به فروش می‌رسید در کارگاه‌های کوچک پیشه‌وران به کمک دست و ابزار ساده ساخته می‌شد. پیشه‌وران در طی مدت زمانی طولانی به کسب مهارت و تجربه می‌پرداختند. معمولاً پسران هر صنعتگری ابزار کار و رموز حرفه پدر شان را به ارث می‌بردند. عضو اصلی کارگاه پیشه‌وری استادکار بود که صاحب کارگاه، ابزار کار و مواد خام و مالک کالاهای آن به شمار می‌رفت. بعد از وی دستیار او قرار داشت که صاحب هیچ یک از وسایل کارگاه نبوده ولی به علت تخصص در حرفه مزبور دست راست استادکار محسوب می‌شد. شاگرد آخرین عضو کارگاه پیشه‌وری بود که به عنوان کارآموز در کارگاه کار می‌کرد. استادکار علاوه بر کارهای ابتدایی که در کارگاه به عهده شاگرد می‌گذاشت وی را مجبور می‌کرد که در منزلش نیز کار کند، البته خوراک و محل خواب وی را استادکار تهیه می‌کرد ولی مزدی نمی‌داد. وضعیت دستیار کارگاه نیز چندان از وضع شاگرد بهتر نبود. وی مجبور بود از صبح تا شام در یک کارگاه کار کند

و در برابر این همه زحمت مزد بسیار کمی می‌گرفت. لیکن دستیار این امید را داشت که روزی استادکار شده و کارگاهی دایر کند. این دستیاران چنانچه گفته شد اغلب فرزندان یا اقوام نزدیک استادکار بودند.

تشکیل اصناف: مجموعه کسانی که در هر شهر به حرفه معینی اشتغال داشتند به نام صنف مزبور شناخته می‌شدند مانند صنف بافنده، آهنگر، مسگر، نقاش، سنگتراش، مجسمه ساز و غیره. سازمان صنفی عبارت بود از سازمانی صنعتی که با تولید کالایی کوچک فیودالی عصر خود مطابقت داشت. این سازمان صنف با اصول اداره دستجمعی رهبری می‌شد و وظیفه تنظیم امور مربوطه صنف خود را به عهده داشت. به این ترتیب که مثلاً اندازه یک توپ پارچه، کیفیت مواد خام و نیز میزان مزد دستیاران، قوانین فروش اجناس، قیمت کالا وغیره را تعیین می‌کرد. در عین حال اصناف به صورت گروه‌های تعاونی بوده و اغلب جنبه مذهبی نیز داشتند به طوری که هر یک از خود دارای نمازخانه، روزهای مخصوص، جشن‌های مذهبی وغیره بودند. ضمناً هر صنفی حکم یک گروه نظامی را داشت که به هنگام جنگ تحت رهبری استادکاران صنف، اعضای آن اسلحه به دست می‌گرفتند. اکثر شهرها قوانینی داشتند که صنعتگران شهر را مجبور می‌کرد به عضویت صنف مربوطه خود درآیند. اگر کسی در هیچ یک از اصناف عضو نبود حق کار کردن در رشته مربوطه را نداشت. کالاهای هر شهری در همان شهر قابل فروش بوده و اصناف اجازه نمی‌دادند که کالاهای سایر نقاط در شهر آنها به فروش رسد. در ابتدا اصناف دارای ماهیتی مترقی بودند و

صنعتگران را در انجام عملیات حرفه‌ای مختلف و مبارزه برای کسب حقوق شان یاری می‌کردند و وسیله‌ای بودند برای کسب، انتقال و توسعه تجربیات تولیدی. لیکن بعدها بنابر ماهیت خود از پیشرفت نیروهای مولده و بوجود آمدن اختراعات و اکتشافات جدید جلوگیری کردند.

<u>تجار در دوره فیودالیزم:</u> فیودال ها روز به روز بیشتر از سابق با بازار بستگی می‌یافتند. زیرا بازار محلی بود که آنها اجناس ساخته شده مورد احتیاج خود را خریده و یا تولیدات املاک خود را در آن به فروش می‌رساندند. سرف‌ها نیز به تدریج بعضی از محصولات را از بازار می‌خریدند. احتیاج شهر نشینان به غله و سایر تولیدات کشاورزی با عث شد که مبادله کالایی میان شهرها و دهات به وجود آید.

تولید اجتماعی به دو قسمت کشاورزی و صنعتی تقسیم شده و ضمناً محصولات تولیدی به مقیاس بیشتری جنبه‌ی کالایی یافتند. به این ترتیب بازرگانان دوره‌ی فیودالیزم تولیدات صنعتگران را خریده و در بازار به فروش می‌رساندند.

<u>توسعه‌ی تجارت و نقش پول در فیودالیزم:</u> پول در فیودالیزم مانند بردگی وسیله‌ای بود جهت مبادله که فرمول آن عبارت بود از پ-ک- پ (کالای اول-پول-کالای دوم). ولی با توسعه‌ی تجارت به تدریج وسیله‌ای جهت کسب منفعت و جمعآوری سرمایه شد. البته وجود این وسیله بدان معنی نیست که مناسبات سرمایه‌داری به نحو کاملاً شکل گرفته به وجود آمده بود، زیرا به وجود آمدن مناسبات سرمایه‌داری مستلزم این است که نیروی کار به صورت کالا درآمده باشد. منظور از تجارت آن

بود که بازرگانان پول را وسیله‌ی کسب مبلغی اضافه می‌شناختند که با فروش اجناس به مبلغی بیش از آنچه که خریداری کرده اند سودی کسب کنند. این جریان را می‌توان به نحوی بهتر با فرمول پ-ک-پ بیان کرد که در آن مبلغ «پ» (پول دوم) بیش از اولی است. به این ترتیب با تکامل تجارت، پول کم کم علاوه بر انجام وظیفه‌ی قبلی (واسطه برای مبادلات) وسیله‌ای شد جهت جمع‌آوری سرمایه.

نقش سرمایه‌ی ربایی در فیودالیزم، پیدایش بانک‌ها (صرافخانه‌های) اولیه: با افزایش نقش پول نه تنها توده‌های زحمتکش بلکه فیودال‌ها نیز دریافتند که احتیاج بیشتری به وام دارند. این جریان موجب پیدایش قشری شد که اعضای آن مبالغ هنگفتی پول جمع کرده و در ازای بهره، آن را به اشخاص مختلف وام می‌دادند. فرمول گردش و جریان این سرمایه‌ی جدید به صورت «پ-پ» توصیف می‌شود که در آن مبلغ «پ» دومی بیش از اولی است. اغلب بازرگانان نیز بدون اخذ وام قادر به تجارت نبودند به این علت معاملات اعتباری و رهنی وسعت گرفته و بانک‌های اولیه (صرافی‌ها) به وجود آمدند. بانک‌ها برای اولین بار در قرن ۱۳ و ۱۴ در شمال ایتالیا که در آنجا روابط کالایی-پولی توسعه‌ی زیادی یافته بود شکل گرفتند. ریشه‌ی کلمه‌ی بانک لغت ایتالیایی «بانکا» به معنی نیمکت صراف است.

روبنای سیستم فیودالی

طبقات و اقشار اجتماعی: با این که قبلاً در مورد برخی از طبقات و اقشار اجتماعی سیستم فیودالی بحث شده است، برای درک بهتر مسئله به طور خلاصه در این قسمت نیز بدانها اشاره می کنیم:

فیودال‌ها: فیودال‌ها یکی از دو طبقه‌ی اصلی سیستم فیودالی بودند. این طبقه صاحب زمین و وسایل دیگر تولیدی بوده و مالکیت محدودی بر سرف‌ها داشت. فیودال‌ها طبقه‌ی حاکمه را تشکیل می‌دادند و در تقسیم ثروت مادی جامعه سهم عمده را می‌بردند. عده‌ای از این فیودال‌ها جنبه‌ی روحانی داشتند که قشر ارتجاعی‌تر فیودال ها را تشکیل می‌دادند.

دهقانان وابسته به زمین (سرف‌ها): دومین طبقه اصلی سیستم فیودالی را دهقانان تشکیل می‌دادند. دهقانان وابسته به زمین بوده (یعنی حق ترک ملک فیودال خود را نداشتند و با زمین خرید و فروش می‌شدند) و مورد استثمار طبقه حاکمه یعنی فیودال‌ها قرار می گرفتند و گاه دارای قطعه زمین کوچک و ابزار کشاورزی نیز بودند که از طرف فیودال در اختیار آنها قرار داده شده و در مقابل آن مجبور به پرداخت اجاره بودند. به طور کلی سرف‌ها با فیودال‌ها دارای تضاد آشتی ناپذیری بوده و از همین رو تاریخ دوره‌ی فیودالیزم به کرات شاهد قیام‌های وسیع توده‌های دهقانی بوده است.

پیشه‌وران: پیشه‌وران آن دسته از افرادی بودند که با تولید

کوچک سر و کار داشتند و صاحب ابزار کـار و کارگـاه بـوده و در رشته خود نوعی تخصص داشتند. در جریان تکامل فیـودالیزم تفاوت میان استادکاران و دستیاران آنها به تدریج زیاد و به حـدی رسید که هر دسته، گروه اجتماعی جداگانـه‌ای را تـشکیل دادنـد. ولی اغلب استادکاران به ندرت به همه‌ی دستیاران اجازه می‌دادند که به صورت اسـتادکار در آینـد و اسـتادکـار شـدن مخـتص بـه پـسران و یـا خویـشان نزدیـک آنهـا بـود. از ایـن رو بـسیاری از دستیاران، امید استادکار شدن را از دست داده و به صـورت یـک گروه اجتماعی به تهیدستان شهری پیوستند.

تجار: چنانچه قبلاً ذکر شد، تجار کسانی بودند که مبادلـه‌ی کـالا را بـین شـهر و ده و بـین شـهرها و ممالـک مختلـف انجـام می‌دادنـد. بـا تکامـل تجـارت و ازدیـاد امـور تجـاری، بازرگانـان افرادی را استخدام کردند که به امور تجاری آنها رسیدگی کنند. این افراد بعدها به کارمندان معروف شدند.

مبارزات طبقـاتی در سیـستم فیـودالی: اسـتثمار نامحدود تولیدکنندگان (دهقانان) و اقشار و گروه‌هـای اجتمـاعی دیگر، مانند کارکنان موسسات تجارتی و تهیدستان شهری و سایر گروه های ذکر شده بوسیله فیودالها، باعث میشود که اینهـا همـه اکثراً به مثابه متحد دهقانان در مبارزه علیه فیودال ها عمل نمایند.

مبارزه‌ی سرف‌ها علیه ظلـم و اسـتثمار فیـودالی از صـورت متواری شدن آنها تا برپـا کـردن قیـام‌هـای مـسلحانه تغییـر شـکل مـی‌یافـت. قیـام‌هـای خـود بـه خـودی و غیـر متـشکل سـرف‌هـا نمـی‌توانـست بـه پیـروزی بیانجامـد. لـیکن مبـارزه‌ی پیگیـر آنهـا فیودال‌ها را مجبـور مـی‌ساخت کـه میـزان عـوارض و فـشارهای

وارده بر دهقانان را افزایش ندهند.

به طور کلی تمام سازمان‌های سیاسی سیستم برای سرکوب توده‌ها به کار می‌رفت. مالکین بزرگ از دستجات نظامی خود برای سرکوبی قیام‌های دهقانی استفاده می‌کردند و نیز نیروهای سلطنتی که به طور کلی مدافع طبقه‌ی فیودال‌ها به شمار می‌رفتند، قدرت نهایی را در سرکوبی این قیام‌ها تشکیل می‌دادند.

اولین سرمایه‌داران نقدی یا رباخواران: رباخواران آن دسته از افرادی بودند که مبلغ قابل توجهی پول نقد داشته و آن را در ازای گرفتن ربح قرض می‌دادند. ضمناً سرمایه‌ی خود را در امر مبادله‌ی سکه‌های مختلف به کار انداختند و سودهای کالانی به جیب می‌زدند.

تهیدستان شهری: با توجه به طبقات و اقشار فوق‌الذکر معلوم می‌شود که دستیاران، شاگردان، کارمندان و زحمتکشان بی تخصص وغیره قشر تهیدستان شهری را تشکیل می‌دادند. تهیدستان همواره علیه طبقه‌ی فیودال و ثروتمندان شهری (بازرگانان متمول، رباخواران، فیودال‌های شهرنشین، استادکاران صنف وغیره) مبارزه می‌کردند و هنگامی که دهقانان دست به قیام می‌زدند به حمایت از آنها به پا خاسته و نقش متحد دهقانان را در مبارزه با فیودال‌ها ایفا می‌کردند.

دولت در سیستم فیودالی: دولت‌های فیودالی از ابتدا حامی منافع طبقه‌ی حاکم (فیودالها) بودند، به این جهت در اوایل فیودالیزم برای استیلای کامل مناسبات فیودالی بر بقایای بردگی دولت‌های متمرکز فیودالی به وجود آمدند که جنبه‌ی

مترقی نیز داشتند. در راس این دولت‌ها بزرگترین فیودال یک منطقه قرار داشت که آن را شاه می‌گفتند. اما با پیشرفت اقتصاد طبیعی فیودالی و افزایش قدرت فیودال‌های محلی پادشاهان اجباراً بسیاری از اختیارات خود را در نواحی مختلف به آنها دادند و یا این فیودالها به علت افزایش قدرت خود و ضعف حکومت مرکزی از تبعیت آنها سر باز می‌زدند. فیودال‌های مزبور همه گونه اختیارات از قبیل تصدی امور قضایی، اداری، وصول مالیات‌ها، رهبری دستجات نظامی و غیره را در ناحیه مربوط به خود در اختیار داشتند. این امر حکومت مرکزی فیودالی را تضعیف کرده و ملوک‌الطوایفی فیودالیزم را به وجود آورد (تفرقه‌ی فیودالی). این فیودال‌های محلی بر سر تصرف سرزمین و یا به تبعیت واداشتن یکدیگر دست به جنگ‌ها و قتل و غارت‌های فراوان می‌زدند. بعدها با رشد مناسبات سرمایه‌داری در درون سیستم فیودالی، حکومت‌های متمرکز (دسپوتیزم) فیودالی به وجود آمدند که در تلاشی فیودالیزم به شرح آن خواهیم پرداخت.

<u>سلسله مراتب فیودالیزم:</u> هر فیودال بزرگ به منظور اینکه از خدمات جنگی فیودال‌های کوچکتر بهره‌برداری کند قسمتی از اراضی خود را به آنها می‌بخشید. اربابی که صاحب اصلی زمین بود به «سینیور» معروف شده و فیودال‌های کوچکی که از وی زمین می‌گرفتند «واسالها» (گماشتگان جنگی) وی به شمار می‌رفتند. پادشاهان در راس تمام فیودال‌های کشور بود. مثلاً در اروپای غربی سلسله مراتب فیودالی طبق نمودار زیر بود:

شاه ← دوکها و کنت‌ها ← بارون‌ها ← شوالیه‌ها.

هر یک از این مقام‌ها فقط از مقام مافوق خود تبعیت می‌کرد.

<u>فرهنگ و ایدئولوژی جامعه فیودالی:</u> طبقه فیودال از طریق استثمار و مظالم سیاسی استیلای خود را بر طبقات زحمتکش حفظ می‌نمود و در این جریان فشار ایدئولوژیکی، یکی از قوی ترین سلاح‌های وی بود. مذهب و روحانیت قدرت ایدئولوژیک واقعی را برای حمایت دولت فیودالی تشکیل می‌داد. مذهب مسخ شده به دست طبقه حاکم با وعده‌ی سعادت ابدی در بهشت که پاداش رنج‌های زمینی محسوب می‌شد، توده‌های مردم را از مبارزه علیه فیودالها منحرف کرده و می‌کوشید آنها را در حالی نگهدارد که کاملاً برای اربابان شان مفید باشند.

در طی استقرار و توسعه و تکامل فیودالیزم، فرهنگ عمیقاً در تحت نفوذ مذاهب قرار داشت. اصول مذهبی، فلسفه مترقی عصر باستان را به کلی کنار نهاده و ریاضیات و علوم طبیعی که در عصر باستان ارتباط تنگاتنگی با فلسفه داشتند، اکنون به کلی محدود شده بودند. ادبیات مبدل به توصیف زندگی مقدسین شده و تاریخ نیز محدود به وقایعی بود که روحانیون ثبت می‌کردند. شعر و موسیقی و سایر هنرها کمر به خدمت مذهب بسته بودند. استیلای مذهب بر فرهنگ، نتیجه نوعی توسعه و تکامل مسالمت آمیز و آرام نبود. این استیلا در جریان مبارزه‌ای سخت میان فیودالها و روحانیون حامی آنها و متفکرین مترقی توده‌های مردم به وجود آمده بود. مذهب و روحانیت آنهایی را که عقاید توده‌ای ضد روحانی داشتند و یا هنر توده‌ای را عرضه می‌کردند،

بی‌رحمانه آزار و اذیت می‌کرد.

ایدئولوژی ضد فیودالی: تسلط عقاید ایده‌آلیستی و مذهبی در ایدئولوژی دلیلی بر عدم وجود جریانات مخالف نبود. عصر فیودالیزم عصر مبارزه‌ی شدید ایدئولوژی‌های متضاد است. با وجود فشارها و تضییقات شدید در جامعه فیودالی، عناصر مترقی نظیر ابن سینا، ابن رشد، سی‌ژر، ببرابینسکی و غیره وجود داشتند که پیرو فلسفه‌ی ماتریالیزم بودند. مخالفت اشراف شهری، گروه‌های سرف و تهیدستان شهری با فیودالها ارتباط تنگاتنگی با مبارزه‌ی آنها علیه مذهب داشت. بدعت‌های مذهبی که یک شکل ایدئولوژیکی مبارزه طبقاتی بود غالباً شورش‌های مسلحانه ضد فیودالی را به همراه داشت. گاهی اوقات مخالفت با ستم بر توده‌های سرف و تهیدستان شهری به صورت تعالیمی ارائه می‌شد که اغلب در لباس مذهبی جدید علیه مذهب حاکمه بود (مانند تعالیم بابک در ایران). مبارزه دشمنان ایدیالیزم و مذهب در فیودالیزم راه را برای ظهور ماتریالیزم در قرون جدید گشود.

فصل ششم

تلاشی سیستم فیودالی

با وجودی که خصوصیات کلی سیستم فیودالی که در گذشته مورد بحث قرار گرفتند در مرحله‌ی تلاشی فیودالیزم نیز همچنان تسلط داشتند، معهذا این خصوصیات با پیدایش عناصر نو و عناصر روبنایی مربوط به آن در داخل فیودالیزم تغییرات قابل ملاحظه‌ای یافتند. پیدایش و رشد طریقه تولید سرمایه‌داری در درون فیودالیزم سرانجام به موجودیت این سیستم پایان داد که جریان آن را ذیلاً به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌دهیم.

پیشرفت نیروهای مولده: توسعه و تکامل نیروهای مولده، عامل اصلی پیدایش اقتصاد سرمایه‌داری در درون فیودالیزم بود. استفاده از چرخ آبگرد به منزله‌ی موتور، در عصر بردگی رایج بود لیکن بعدها این چرخ کاملاً در میان آب نصب شد. در آسیاب‌های قدیمی چرخ آبگردی وجود داشت که در به حرکت درآوردن سنگ‌های عظیم آسیاب به کار می‌رفت. برای اینکه این سنگ‌ها به حرکت درآیند، چرخ مذکور را طوری نصب می‌کردند که یک جریان نیرومند آب بر روی پره‌های قسمت پایین آن می‌ریخت، بعدها چرخی اختراع شد که در اثر ریزش آب بر روی پره‌های قسمت بالایی آن به حرکت در می‌آمد. به این ترتیب که نهرهای کوچکی از رودخانه منشعب

شده تا قسمت بالای چرخ امتداد پیدا می‌کرد، در اثر گردش این چرخ، میله‌ای که به آن متصل بود و از داخل دیوار کارگاه عبور می‌کرد نیز به حرکت در می‌آمد. از نیروی گردش این میله، در امر استخراج و ذوب فلزات و کارخانه‌های کاغذ سازی و در معادن و غیره نیز استفاده می‌شد. بعد از اختراع کوره‌ی بلند، دم‌های مکانیکی که با چرخ آبگرد مزبور به حرکت در می‌آمدند، وارد میدان عمل شدند. تا قبل از اختراع کوره، فلزات را به کمک دم‌های دستی به صورت خمیر غلیظی در می‌آوردند، در صورتی که از این به بعد فلزات را به صورت مایع درآورده و امکان یافتند که ابزار مختلفی از طریق ریخته‌گری بسازند. فولاد اولین فلزی بود که از این طریق ذوب و تصفیه شد. این اختراعات امکان اصلاح ابزار و وسایل را فراهم ساخت. به طوری که چرخ تراش، مته و ماشین آسیاب نیز اختراع گشت. از ماشین‌های ساده نیز در حفر معادن استفاده می‌شد. در صنعت نساجی دستگاه قایم بافندگی جای خود را به دستگاه افقی بافندگی که بازده بیشتری داشت داد.

استفاده از قطعات فلزی امکان ساختن کشتی‌های مدرن را که بارهای فراوانی را برای مسافت‌های دور حمل می‌کردند فراهم آورد. ضمناً قطب‌نما نیز تکمیل گشت، چاپ تکمیل شده و اولین کتب به چاپ رسیدند. در کشاورزی نیروهای مولده با گام‌های آهسته‌تری از آنچه که در صنعت گفته شده پیش می‌رفتند. اراضی زیر کشت وسعت یافته، حاصلدهی کشاورزی بالا رفتند و متدهای کشت و زرع اصلاح شدند. سیستم چند مزرعه‌ای و کشت علف در زمین‌های آیش ابداع گشت. تکامل

صنعت موجب افزایش تقاضای پشم، چرم، کتان و سایر محصولات دامپروری و کشاورزی شد. لذا در مرحله‌ی تلاشی فیودالیزم، دامپروری، بستانکاری، باغبانی و موکاری پیشرفت زیادی نمود.

تغییرات حاصله در زیربنای سیستم فیودالی: در مرحله‌ی تلاشی فیودلیزم، نیروهای مولده به آنچنان سطحی رسیدند که مناسبات سرمایه‌داری در میان اقتصاد فیودالی گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت. این امر منجر به پیدایش طبقات جدید بورژوازی و پرولتاریا گردید. توسعه و تکامل رشته‌های مختلف صنعتی و کشاورزی موجب تفکیک بیشتر صنعت از کشاورزی و ظهور روش‌های جدید صنعتی شد. تقسیم اجتماعی کار باز هم پیشرفت کرده و هر ناحیه بیشتر به تهیه محصول خاصی اختصاص یافت. نواحی‌ای وجود داشت که محصولات و چهارپایان اهلی را بیشتر برای بازار پرورش می‌داد، مثلاً هالندی‌ها در پرورش گاو شیرده و فروش لبنیات تخصص داشتند و یا در بعضی از نواحی اسپانیا بیشتر به پرورش گوسفند مرینوس و فروش پشم وغیره می‌پرداختند. این امر طبیعتاً سبب رشد مبادله کالایی، یعنی تکامل روابط تجارتی در فیودالیزم گردید. معاملات بازاری در سابق تقریباً محدود به نواحی معینی بود، لیکن در این زمان کم‌کم به تمام ممالک گسترش یافت. توسعه و تکامل تجارت در تحت شرایط جدید به از میان رفتن تدریجی تولید کوچک و ظهور و توسعه مناسبات سرمایه‌داری کمک کرد.

کئوپراسیون ساده و مانوفاکتور: اولین قدم تولید سرمایه‌داری در زمینه‌ی صنعت عبارت بود از ایجاد کئوپراسیون

(تعاونی) ساده. کئوپراسیون ساده عبارت از کارگاه پیشه‌وری توسعه یافته‌ای بود که در آن تعداد زیادی از کارگران مزدور (همان پیشه‌وران سابق) کار می‌کردند. این افراد نیروی کار خود را به صاحبان کئوپراسیون‌ها می‌فروختند. (صاحبان کئوپراسیون‌ها عبارت بودند از تجار، رباخواران، استادکاران متمول صنف و غیره). در این کارگاه‌های اولیه سرمایه‌داری تقسیم کاری وجود نداشت، یعنی هر کارگر کلیه کارهای مربوط به تولید یک کالا را خود انجام می‌داد. تجمع تعداد زیادی کارگر در یک کارگاه میزان بازده کار را در مقایسه با کارگاه کوچک پیشه‌وری بالا برد. به این ترتیب با ایجاد رقابت بین کارگران، استفاده از بهترین کار به عنوان مقیاس تعیین مزد، صرفه جویی در محل کار و سوخت و غیره، این سرمایه‌داران امکان یافتند که سودهای کلانی به جیب بزنند.

قدم بعدی در توسعه و تکامل سرمایه‌داری ایجاد مانوفاکتور بود. مانوفاکتور کارگاهی بود که در آن تقسیم کار وجود داشت ولی در این جا هم از شیوه‌ی کار دستی استفاده می‌شد. (مانوفاکتور از دو واژه لاتین «مانو» به معنی دست و «فاکتور» به معنی ساخته گرفته شده که تواماً ساخته دست معنی می‌دهد).

صاحبان مانوفاکتورها، وسایل و مواد خام لازم را فراهم ساخته و کارگاه بزرگی به وجود آوردند که در آن کارگران مزدور همه با هم در زیر یک سقف کار می‌کردند. این شکل جدید تولید مناسب ترین زمینه را برای توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری فراهم ساخت.

شرایط انباشت (تجمع) سرمایه: شرایط لازم برای ظهور و تجمع سرمایه به این ترتیب بود:

الف ـ تولید کالایی نسبتاً توسعه یافته که تجمع مبالغی هنگفتی پول را در دست بازرگانان، رباخواران، صاحبان مانوفاکتور و غیره میسر کرد.

ب ـ وجود توده‌هایی از مردم که از نظر فروش نیروی کار خود آزاد و از داشتن وسایل تولید محروم بودند. این دو شرط علل اساسی انباشت سرمایه را تشکیل می‌دادند. به این ترتیب اولین سرمایه‌داران با دارا بودن وسایل تولید و سرمایه و استثمار کارگران مزدور روز به روز بر سرمایه‌ی خود افزودند. ولی باید تجمع اولیه‌ی سرمایه را که از طریق سلب مالکیت از دهقانان و پیشه‌وران با اعمال زور، قروض* دولتی، حمایت از صنایع داخلی و غارت مستعمرات صورت گرفته تا تجمع بعدی که صرفاً از طریق استثمار نیروی کار عملی شده فرق گذاشت. ما در این جا به شرح طرق گوناگون تجمع اولیه‌ی سرمایه می‌پردازیم:

۱ـ سلب مالکیت از دهقانان و پیشه‌وران با اعمال زور: پیشرفت سطح تولید کالایی در جریان تلاشی فیودالیزم، چشم طمع فیودال‌ها را متوجه زمین دهقانان و وسایل تولید پیشه‌وران نمود. از این رو آنان شروع به ضبط اراضی دهات، بیرون ریختن دهاقین از زمین شان و غصب زمین آن‌ها و ضبط وسایل تولید پیشه‌وران کردند. دهقانان و پیشه‌ورانی که به این ترتیب از زمین و وسایل تولید خود محروم می‌شدند، قهراً اجیر مانوفاکتورهای

* ایجاد سیستم مالیاتی

سرمایه‌داری می‌گشتند.

۲ـ قروض دولتی و ایجاد سیستم مالیاتی: اخـذ مالیـات‌هـای جدیـد و قـروض دولتـی یکـی از وسـایل تجمـع اولیـه سـرمایه محسوب می‌شد. زیرا دولت فیودالی برای حفظ ارتش و دسـتگاه اداری دائماً احتیاج به پول داشت و معمولاً مالیات‌ها قادر بـه رفـع این احتیاج نبودند. از این رو دولت فیودالی غالباً از ربـاخواران و تجار پول قرض کرده و به موجب آن بهره زیـادی مـی‌پرداخـت. غالب اوقات هزینه عیاشی‌ها و جشن‌های درباری، بر احتیاج فـوق به آن حد می‌رسید که شاه ناچار در ازای مبلغ معینی پول (معمولاً این مبلغ معادل مالیاتی بود که در یکی دو سال بعد می‌بایست اخذ شود) وصول مالیات‌ها را مقاطعه می‌داد. مقاطعـه‌کـار مالیـاتی بـه کمک سربازان دولتی به زور از مردم مالیات‌ها را وصول کرده و غالباً دو و حتی سه برابر مقدار همیشگی از تـوده‌هـای زحمـتکش مالیات می‌گرفت. در نتیجه مقاطعه‌کار مزبور مبالغی بیش از آنچـه که به دربار قرض داده بود از مردم وصول می‌کرد.

<u>حمایت از صنایع داخلی:</u> حمایت از صنایع داخلـی یکـی از صفات خاص دولت فیودالی در مرحلـه‌ی تلاشـی آن اسـت. دول فیودالی عوارض سنگینی بر کالاهای وارداتـی بـسته و از صـدور مواد خام و خواروبار جلوگیری می‌کردند. این حکومت‌ها بـرای تشویق بازرگانان و صاحبان مانوفاکتورهای مملکت خود به آن‌هـا کمک مـالی، جـایزه و سـایر امتیـازات مـی‌دادنـد. زیـرا متعاقـب پیشرفت صنایع و تجارت، میزان مالیات‌ها نیز فزونی مـی‌یافـت و به ثروت فیودال‌های حاکم افزوده می‌شد.

<u>غارت مستعمـــرات:</u> توسعه و تکامل روابط کالایـی-پـولی،

تمـایل فیودال‌هـای اروپایی را بـه گردآوری ثروت‌های هنگفـت زیاد کرد. پیشرفت اقتصادی بورژوازی و درنتیجه احتیاج به مواد خام و بازار نیز از جمله عوامل مهمی بودند که توام با عامل فـوق (توسعه و تکامل روابط کالایی-پـولی) موجـب کـشف قـاره‌هـای جدید شدند (قاره‌ی امریکا، آسترالیا و جزایر اندونزی و فلیپین و غیره). کشف مناطق جغرافیـایی، در حقیقـت آغـاز سیاسـت‌هـای استعماری دول اروپایی بود.

هر منطقه جدیدالکشف بی‌درنگ در اختیار کاشف و دولت متبوع وی قرار می‌گرفت. بعد از کـشف هـر منطقـه سـیل تجـار، رباخواران، فیودال‌های حریص و طماع متوجه آن ناحیه می‌شدند. در ابتدا استعمارگران از تجارت نامتعادل استفاده می‌کردند، یعنی کالاهای خود را با قیمت‌های بسیار گران در بازارهای مـستعمرات به فروش رسانده و مواد خام مورد نیاز خود را با قیمت‌های بسیار ارزان می‌خریدند. اسـتعمارگـران بـا گذشـت زمـان تـدریجاً و بـه درجه‌ی روزافزون از نیروی نظامی برای تحمیـل و فـشار اسـتفاده کرده و مستعمرات را مستقیماً به صورت ممالـک متـصرفی خـود درآوردند.

غارت و چپاول ثـروت‌هـای سرشـار مـستعمرات و سـرازیر کردن این ثروت‌ها به کشورهای اروپـایی عامـل بـسیار مهمـی در توسعه و تکامل سـرمایه‌داری در درون سیـستم فیـودالی بـود، بـه طـوری کـه یکـی از اشـکال مهـم تجمـع اولیـه سـرمایه، غـارت مستعمرات محسوب می‌شد.

<u>تغییرات حاصله در روبنای سیستم فیودالی:</u>

<u>پیدایش طبقات جدید:</u> بـا توسـعه و تکامـل تولیـد صـنعتی،

طبقات نوینی در فرماسیون فیودالی به ظهور رسیدند. یکی از این طبقات بورژوازی و دیگری ضد آن پرولتاریا یا کارگران مزدبگیر است. طبقه سرمایه‌دار از تکامل مجموع سرشار بازرگانان، رباخواران، استادکاران متمول و آن دسته از فیودال‌ها که در تولید بورژوازی نیز شرکت داشته و از نیروی کار پرولتاریا استفاده می‌بردند، به وجود آمد. طبقه سرمایه‌دار صاحب وسایل تولید بوده و پرولتاریا را که فاقد آن است استثمار می‌کند. در تحت شرایط فیودالی تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا نسبت به تضاد اصلی جامعه فیودالی، یعنی تضاد توده‌های زحمتکش و بیش از همه دهقانان در برابر طبقه حاکم، فیودال‌ها و وابستگان آن‌ها در درجه دوم قرار داشت. بورژوازی و پرولتاریا، هر یک به سختی در تحت فشار فیودال‌ها بودند. از این رو این دو طبقه در مورد سرنگون ساختن فیودالیزم وحدت نظر داشتند. به طوری که خواهیم دید اغلب پرولتاریا تحت رهبری بورژوازی دست به انقلاب توده‌ای ضد فیودالی می‌زند.

تجزیه دهقانان به اقشار مختلف: شرکت دهقانان، در روابط کالایی–پولی، تحولی در مالکیت زمین و نوع استفاده از آن موجب رشد نابرابری تضادی در میان دهقانان شد. در مرحله‌ی تلاشی فیودالیزم، دهقان می‌توانست زمینش را بفروشد و قطعه دیگری بخرد، رهن کند و بالاخره آنچه را که تمایل داشت در مورد زمینش انجام دهد و نیز دهقان ناگزیر بود که مالیات سنگین زمین خود را بپردازد، به طوری که بسیار اتفاق می‌افتاد که دهقانان فقیر تمام ملک خود و یا قسمتی از آن را از دست می‌دادند. دهقانان تنگدست ملک خود را نزد رباخوار به رهن

گذاشته و در اکثر موارد، بهره‌ی کمرشکن آن مانع تصاحب مجدد زمین شان می‌شد. دهقانان غنی‌تر از این فرصت استفاده کرده و با دست یافتن به اراضی همسایگان فقیر کار را به جایی رساندند که گاهی اوقات وسعت املاک شان بیش از چند برابر مساحت یک ملک معمولی دهقانی می‌گشت. به این ترتیب دهقانان به سه قشر تقسیم شدند:

۱ـ دهقانان تهیدست که چیزی از خود نداشتند و برای دهقانان غنی و فیودال‌ها کار می‌کردند که آنها را به عنوان پرولترها و نیمه پرولتاریای دهات می‌شناسیم.

۲ـ دهقانان میانه حال که زمین و حیواناتی داشته و قادر به تهیه‌ی معاش خود بودند و گاهی دهقانان تهیدست را نیز استثمار می‌کردند.

۳ـ بورژوازی دهات (کولاک‌ها) که دهقانان ثروتمند بوده و دهقانان تهیدست و گاهی میانه حال را استثمار می‌کردند.

مبارزات ضد فیودالی دهقانان: دهقانان در قبال استثمار بی‌رحمانه‌ی فیودال‌ها دست به مقاومت سرسختانه زده و طغیان می‌کردند. وجه مشترک مبارزه‌ی طبقاتی توده‌های دهقان در فیودالیزم، تمایل آنها به آزاد کردن خود از وابستگی به زمین و از تمام اشکال انقیاد فیودالی بود. در مرحله‌ی تلاشی فیودالیزم جنبش‌های دهقانی بسیاری به وقوع پیوست که غالباً مورد حمایت تهیدستان شهری قرار داشته و هدف شان ارتقای سطح زندگی توده‌های مردم بود. جنبش‌های دهقانی دارای نقشی مترقی و انعکاسی از تمایلات دهقانان انقلابی بود. تمایلات شخصی دهقانان معمولاً از حد آزاد ساختن خود، بدست آوردن املاک

کوچک خود، رهایی از مالیات فیودالی وغیره تجاوز نمی‌کرد. به طوری که در بعضی از جنبش‌ها دهقانان حتی جرأت تقاضای لغو تمام عوارض و مالیات‌های فیودالی را نداشته و فقط خواهان تقلیل آنها بودند. آنها به غلط تصور می‌کردند که محدود بودن خواست‌های شان ضامن کسب این امتیازات خواهد بود. نداشتن سازمان‌های منظم و تفرقه بین شورشیان که از خصوصیات ویژه‌ی تولید پراکنده دهقانی است، فقدان رهبران با تجربه و به طور کلی عدم آگاهی دهقانان اغلب این جنبش‌ها را با شکست مواجه می‌ساخت. با وجود این، مبارزات دهقانان پیروزی‌هایی نیز کسب نمود که مهمترین آنها رهایی از وابستگی به زمین بود و به این ترتیب رفته رفته سرف‌ها به دهقانان آزاد مبدل می‌شدند.

تشکیل حکومت استبدادی در تلاشی فیودالیزم: توسعه و تکامل مناسبات سرمایه‌داری، فیودال‌های بزرگ را مواجه با وظیفه‌ی ایجاد شکل سیاسی نوینی از استیلای طبقاتی نمود که این شکل نوین حکومت استبداد فیودالی بود. این فیودال‌ها می‌کوشیدند که از صنایع در حال رشد بورژوازی، در راه منافع خود استفاده کنند. آنها نمی‌توانستند خطری را که در وجود سرمایه‌داری نهفته بود، پیش‌بینی کنند و از این رو به حمایت از بورژوازی برخاستند. جریانات اقتصادی، سازش میان فیودال‌ها و بورژوازی را با حفظ برتری فیودال‌ها، ایجاب می‌کرد. عده دیگری از فیودال‌ها صرف نظر از میزان قدرت شان نمی‌توانستند صنایع بورژوازی را در مجاورت خود تحمل کنند و در نتیجه فقط یک دولت متمرکز استبدادی قادر بود ضمن سرکوبی آنها این امر را ممکن سازد. زیرا طبقه‌ی حاکمه با بستن مالیات بر

بنگاه‌های تولیدی سرمایه‌داری منافعی از توسعه و تکامل صنعت و تجارت نصیبش می‌شد که در این زمان برای حفظ قشون وسیع و ماشین حکومتی شدیداً بدان احتیاج داشت. به همین علت، فیودال‌های بزرگ علاقمند به افزایش منافع و مالیات‌های دولتی بودند. نیروی اقتصادی رو به رشد بورژوازی، میزان استثمار دهقانان و تهیدستان شهری را بالا برد. از این رو حکومت دسپوتیزم فیودالی احساس کرد که وظیفه‌ی عمده‌ی آن سرکوبی توده‌های زحمتکش و ناراضی است.

وقوع اجتناب ناپذیر انقلاب

نیروهای مولده در حال تکامل، با مناسبات تولیدی مختصر فیودالی داخل در کشمکش به مراتب بزرگتری شدند. ولی تا هنگامی که موسسات سیاسی و به ویژه دولت فیودالی از میان نمی‌رفت، استقرار نهایی «نو» یعنی تسلط مناسبات سرمایه‌داری نمی‌توانست برقرار شود. ضمناً این جریان امکان نداشت که از طریق تکامل تدریجی و مسالمت آمیز به وجود آید. به همین علت انهدام سیستم سیاسی فیودالیته از طریق انقلاب، قانون اجتناب ناپذیر توسعه و تکامل اجتماعی بود. قبل از آغاز هر انقلاب وضعی به وجود می‌آید که آنرا «حالت انقلاب» می‌نامند. حالت انقلابی از دو جنبه عینی و ذهنی طبق نمودار زیر تشکیل می‌شود.

<u>عوامل عینی (شرایط مادی انقلاب)</u>: شدت فوق‌العاده فقر و تنگدستی توده‌های مظلوم که آنها را وادار به

طرح خواست‌های شان می‌کند و بحران سیاسی طبقات حاکمه به نحوی که دیگر قادر به ادامه حاکمیت خود با وضع سابق نباشند از جمله عوامل عینی هستند.

از ابتدای بحث پیرامون تلاشی فیودالیزم، به ذکر شرایطی پرداختیم که در حقیقت عوامل عینی انقلاب بودند. تجمع اولیه‌ی سرمایه و طرق گوناگون گردآوری آن، نفوذ مناسبات سرمایه‌داری در اقتصاد فیودالی و تضاد بین نیروهای مولده در حال تکامل با مناسبات تولیدی مختصر فیودالی، همان اساس اقتصادی انقلاب را تشکیل می‌دهند. هنگامی که به بحث پیرامون مبارزه‌ی ضد فیودالی دهقانان پرداختیم، نشان دادیم که نارضایتی و تنگدستی توده‌های مظلوم، آنها را وادار به اقامه‌ی خواست‌های شان ساخته بود. شکل نوینی از حکومت فیودالی یعنی دسپوتیزم در حقیقت بحران سیاسی طبقه حاکمه است که دیگر قادر به ادامه‌ی وضع سابق نبود. حال به بحث درباره‌ی عوامل ذهنی می‌پردازیم.

عوامل ذهنی (آمادگی ایدئولوژیکی انقلاب):

عوامل ذهنی را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: توانایی طبقه انقلابی در اقدام به عملیات انقلابی توده‌ای برای سرنگون ساختن طبقه‌ی حاکمه‌ی مرتجع. مدت‌ها قبل از آغاز انقلاب سرمایه‌داری ایدئولوک‌های بورژوازی به انتقاد از سیستم فیودالی برخاسته و لزوم محو آن را متذکر می‌شدند. روشنفکران بورژوازی در اثر پیشرفت تولید سرمایه‌داری به کشف ماهیت تمام پدیده‌های طبیعی علاقه خاصی یافتند. همانطور که می‌دانیم تسلط ایدیالیزم از پیشرفت علم جلوگیری می‌کرد، لیکن با توسعه مناسبات

سرمایه‌داری، کشفیات علمی و مطالعه‌ی قوانین طبیعت بر اساس تجربه (که کلیسا آن را نفی می‌کرد) در اروپا آغاز شد. این کشفیات در جریان مبارزه‌ی پیگیر نو علیه کهنه یعنی جهان‌بینی فیودالی صورت می‌گرفت. به این ترتیب جهان‌بینی نوین که بر اساس مناسبات سرمایه‌داری استوار بوده و در تمام حوزه‌های تفکر بشر یعنی علم ، ادبیات و هنر بحث می‌نمود به وجود آمد. ماهیت روش جدید در ایدئولوژی در کلمه‌ی «هومانیزم» (مکتب انسان دوستی و طرفداری از کاهش آلام بشری) خلاصه می‌شود. اولین ایدئولوگ های بورژوازی اروپا معتقد بودند که در حال «تجدید حیات فرهنگ باستان» (رنسانس) هستند و از همین رو فرهنگ و به طور کلی ایدئولوژی خود را رنسانس می‌نامیدند و هومانیزم روش جهان‌بینی این ایدئولوژی محسوب می‌شد. هومانیزم ضمناً نشان دهنده‌ی ماهیت غیر روحانی یا مادی فرهنگ نوین و آزادی آن از قید مذهب فیودالی نیز بود. روشنفکران بورژوازی با یک چنین جهان‌بینی، اصول عقاید خود را به صورت کتب و سایر نشریات به زبان توده‌ای میان مردم انتشار داده و آنها را آماده ساختند تا دست به انقلاب زنند.

فصل هفتم

سیستم سرمایه‌داری

جریان پیدایش سیستم سرمایه‌داری

رشد تولید سرمایه‌داری در درون سیستم فیودالی: در بررسی تلاشی فیودالیزم به این نتیجه رسیدیم که طرز تولید سرمایه‌داری از درون فیودالیزم سرچشمه گرفته است. زمینه پیدایش تولید سرمایه‌داری در دهات و شهرها را به ترتیب مورد بررسی قرار می‌دهیم:

توسعه مناسبات سرمایه‌داری در دهات: پیشرفت نیروهای مولد در دهات که طی دوران طولانی به تدریج به مرحله نسبتاً نوینی رسیده و در نقاط مختلف منجر به تشکیل کئوپراسیون (تعاونی)ها گردیده بود تولید کالایی را در دهات توسعه داد و کم‌کم قشر جدیدی را در میان دهقانان به وجود آورد که فاقد هرگونه وسایل تولید بوده و برای دیگران کار می‌کردند و مزدبگیر بودند. با توسعه و تکامل تولید کالایی اهمیت پول افزایش یافت که از این به بعد دهقانان ناگزیر بودند که محصولات خود را در بازارها به فروش رسانده اجاره زمین و عوارض خود را به صورت پول به فیودال پرداخت کنند. به عبارت دیگر دهقانان نیز وارد مناسبات کالایی-پولی شدند. بسط مناسبات کالایی-پولی بر مبنای پیشرفت نیروهای مولد منجر به

تجزیه دهقانان به اقشار مختلف (کولاک‌ها-دهقانان میانه حال و پرولتاریای دهات) گردید. کولاک‌ها از فیودال‌ها زمین اجاره کرده و پس از تقسیم آن به قطعات کوچک آن را به دهقانان میانه حال اجاره می‌دادند و یا با استفاده از نیروی کار دهقانان تهیدست (پرولتاریای دهات) زمین را کشت می‌کردند. استثمار روزافزون سرمایه‌داری توام با استثمار و مظالم فیودالی منجر به فقر شدیدتر و خانه خرابی بیشتر دهقانان گردید. بدیهی است که در جامعه فیودالی دهقانان اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دادند، از اینرو کاهش قدرت خرید آنان بازار داخلی را محدودتر ساخته و از رشد بیشتر مناسبات سرمایه‌داری که بر پایه رشد نیروهای مولد و توسعه تجارت یعنی مبادله کالاها میان شهر و ده قرار داشت جلوگیری کرد.

گسترش سرمایه‌داری در شهرها: توسعه نیروهای مولد به رشد تولیدات انجامید و در نتیجه بسط تجارت، شهرها توسعه بیشتری یافت. با توسعه شهرها سرمایه تجارتی به تدریج تولیدات دهقانان و صاحبان صنایع یدی را تحت کنترل خود درآورد. سرمایه تجارتی در ابتدا به صورت واسطه‌ای در جریان تعویض کالاهای تولیدکنندگان کوچک ظاهر شد. سپس تجار شروع به خرید منظم کالاهای تولیدکنندگان کوچک کرده و مواد خام و پول به صورت مساعده به آنها می‌دادند. به این طریق تولیدکنندگان کوچک وابسته به تجار شدند. در قدم بعدی صاحبان سرمایه تجارتی دست به تاسیس «کئوپراسیون‌های» ساده و بعدها «مانوفاکتور» زدند. به این ترتیب قسمتی از سرمایه تجارتی از این طریق به سرمایه صنعتی مبدل شده و صاحبان

صنایع سرمایه‌داری به وجود آمدند. البته پیشه‌وران ثروتمند نیز بعدها به صورت سرمایه‌داران صنعتی درآمدند. با این که «مانوفاکتور»ها بنابر شرایطی که به وجود آمده بود تا اندازه‌ای در تحت حمایت نسبی دول خودکامه پیشرفت کردند معهذا تسلط قطعی هنوز با اصناف بود زیرا اصناف حداکثر کوشش خود را در جهت جلوگیری از رشد «مانوفاکتورها» و اختراعات فنی به کار می‌بردند. عوارض گمرکی داخلی، (برای حمل کالا از منطقه‌ای به منطقه دیگر) مالیات‌های محلی، سلطه مستبدانه صاحب‌منصبان و فیودال‌ها و اختلاف در اوزان و مقیاس‌ها همگی مانع تکامل بیشتر تجارت و تشکیل بازار واحد ملی و بسط مناسبات سرمایه‌داری بودند. به این ترتیب در جامعه فیودالی چه در دهات و چه در شهرها مناسبات تولیدی کهنه فیودالی به صورت سدی در برابر پیشرفت نیروهای مولد جدید درآمده بود.

انقلاب بورژوازی و تحول فیودالیزم به سرمایه‌داری: رشد دایمی نیروهای مولد قانونی است که بر توسعه و تکامل جامعه بشری حکمفرماست اما مناسبات تولیدی کهنه مانع رشد نیروهای مولد است. تضاد میان نیروهای مولد و مناسبات تولیدی کهنه اساس انقلابات اجتماعی را تشکیل می‌دهد. انقلاب سبب می‌شود که یک فرماسیون اقتصادی‌ـاجتماعی نوین به جای فرماسیون قدیم مستقر گردد. ضمناً این تضاد قانونی است که بر توسعه و تکامل تاریخ حکمفرماست. تضاد فوق در روبنا به صورت مبارزات میان طبقات مرتجع (که از مناسبات تولیدی کهنه پشتیبانی می‌کنند) و طبقات مترقی (در درجه اول زحمتکشان که مهمترین عامل پیشرفت دایمی نیروهای مولد

محسوب می‌گردند) منعکس می‌شود. مبارزه طبقاتی در مرحله معینی از رشد خود به انقلاب می‌انجامد. انقلابات اجتماعی بر طبق خصلت نیروهای محرک و رهبری انقلاب و نتایج اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنها مشخص می‌شوند. از این رو برای تشریح انقلاب بورژوازی هر یک از عوامل فوق را به ترتیب بررسی می‌کنیم.

۱ـ <u>خصلت انقلابی بورژوازی:</u> خصلت یک انقلاب را تضادهایی که آن انقلاب حل می‌کند (محو مناسبات تولیدی کهنه و استقرار مناسبات تولیدی نو) و استقرار روبنای نو به جای روبنای کهنه تعیین می‌نماید. انقلابی که هدفش نابودی مناسبات فیودالی است از نظر خصلت، انقلابی است بورژوایی. شالوده اقتصادی و اجتماعی انقلاب بورژوایی تضادی است بین نیروهای مولد جدید و مناسبات تولیدی کهنه فیودالی. طبقات حاکمه استثمارگر خواهان حفظ مناسبات تولیدی کهنه و در حال احتضار هستند. آنها از قدرت دولتی خود به منظور ابقای سلطه خویش استفاده می‌کنند. بنابر این به منظور برقراری مناسبات تولیدی جدید، طبقه انقلابی باید قدرت و نیرو کسب کنند. از این رو مسئله به دست گرفتن حکومت، اساسی ترین مسئله هر انقلاب است.

۲ـ <u>نیروهای محرک و رهبری انقلاب بورژوایی:</u> چنانچه می‌دانیم تضاد میان مناسبات تولیدی کهنه و نیروهای مولد به صورت تضادهای طبقاتی در روبنا منعکس می‌شود. در این جا نیز این تضاد میان طبقه مرتجع فیودال‌ها از یک طرف و توده‌های مردم و بورژوازی از سوی دیگر بود. به همین علت نیروهای

محرک و مترقی انقلاب بورژوایی را توده‌های مردم تشکیل می‌دادند. توده‌های مردم عبارت بودند از دهقانان و به ویژه فقیرترین قشر آنها، تهیدستان شهری، پرولتاریای جوان و عناصر مترقی بورژوازی و خرده بورژوازی شهری که خواهان محو سیستم کهنه بودند. اما دهقانان و پرولتاریا به علت فقدان سازمان و آگاهی سیاسی نتوانستند رهبری انقلاب را به دست گیرند. بورژوازی که طبقه مترقی آن زمان را تشکیل می‌داد رهبری انقلاب را به دست گرفت.

۳ـ نتایج اقتصادی، اجتماعی و سیاسی انقلاب بورژوایی:

نتایج اقتصادی: انقلاب بورژوایی با استقرار مناسبات تولیدی نوین، راه را برای توسعه و تکامل نیروهای مولد هموار ساخت. به طوری که دیری نپایید که بعد از استقرار سرمایه‌داری، انقلاب صنعتی صورت گرفته و نیروهای مولد با سرعت راه تکامل خود را در پیش گرفت. انقلاب بورژوایی استثمار کارگران را از بین نبرد بلکه فقط شکل این استثمار را تغییر داد.

نتایج اجتماعی: ظهور پرولتاریای صنعتی مهمترین نتیجه اجتماعی انقلاب بورژوایی است. کار در کارخانجات منجر به تشکیل و اتحاد کارگران گردید. ضمناً شرایط اجتماعی، زندگی پرولتاریا را به انقلابی‌ترین طبقه تاریخ مبدل گردانید. به این ترتیب این انقلاب شرایط توسعه و تکامل پرولتاریای صنعتی را که خود گورکن سرمایه‌داری است به وجود آورد. استقرار فرهنگ نوین و پیشرفت سریع علم و تکنولوژی توام با تاسیس دانشگاه‌ها و مدارس به مقیاس نسبتاً وسیع و بالا رفتن آگاهی توده‌ها از جمله نتایج اجتماعی انقلاب بورژوایی هستند.

نتایج سیاسی: مهمترین نتیجه سیاسی انقلاب بورژوایی، انهدام سازمان سیاسی کهنه و جایگزین شدن قدرت بورژوازی به جای آن بود. به این ترتیب برچیدن بساط حاکمیت کهنه و استقرار قدرت حاکمه جدید، محتوای انقلاب سیاسی را تشکیل می‌دهد. تشکیل پارلمانی که از مجالس فیودالی نسبتاً مترقی‌تر بود و شرکت کم و بیش وسیع توده‌ها در امور سیاسی باعث بالا رفتن آگاهی سیاسی آنها بود. از این به بعد توده زحمتکشان و به ویژه پرولتاریا شروع به ایفای نقش بسیار مهمتری در حیات سیاسی کشورها کردند.

اشکال انقلاب بورژوایی: انقلاب بورژوایی به دو شکل صورت گرفته است. شکل اول را انقلاب بورژوا دموکراتیک می‌نامند. در این شکل توده‌های مردم و به ویژه پایین‌ترین اقشار اجتماعی که در زیر فشار ظلم و استثمار خرد شده بودند به مبارزه برخاسته و تاثیر به سزایی در جریان انقلاب داشتند. لذا در این انقلابات توده‌های زحمتکش (دهقانان و پرولتاریا) تا اندازه‌ای به خواسته‌های خود می‌رسند و حقوقی کسب می‌کنند که به تدریج از طرف بورژوازی به قدرت رسیده غصب می‌شود.

در شکل دوم انقلاب بورژوایی به رهبری اقشار بالاتر بورژوازی (بورژوازی بزرگ) صورت می‌گیرد و اکثراً در نیمه راه انقلاب بین بورژوازی و فیودال‌ها از ترس عمیق شدن انقلاب-سازش انجام می‌گیرد و حاکمیت تا مدتی بین این دو تقسیم می‌شود که به تدریج از نفوذ فیودال‌ها کاسته می‌گردد و لذا در آن‌ها اغلب زحمتکشان حتی توده‌های وسیع دهقانان به خواسته‌های اقتصادی و سیاسی خود نمی‌رسند.

استقرار سیستم سرمایه‌داری و توسعه و تکامل آن

الف، نیروهای مولد در سیستم سرمایه‌داری:

نیروهای مولد در دو جهت تکامل می‌یافتند، صنعت و کشاورزی. این دو را به ترتیب مورد بررسی قرار می‌دهیم.

رشد نیروهای مولد در صنعت (انقلاب صنعتی): انقلاب بورژوایی موانع را از سر راه توسعه و تکامل نیروهای مولد برداشته و انقلابی در صنعت پدید آورد، یعنی موجب اختراع ماشین‌ها شد. از این رو منظور از توسعه و تکامل سرمایه‌داری و چیزی که به انقلاب صنعتی معروف شده جایگزین شدن وسیع کار ماشین به جای کار دستی در کارگاه‌های سرمایه‌داری است. به عبارت دیگر عبور از مرحله «مانوفاکتور» سرمایه‌داری که بر پایه کار دستی استوار بود به صنایع ماشینی، انقلاب صنعتی نامیده می‌شود. در دوره سرمایه‌داری کارخانجات به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شوند: گروه اول را که صنایع سنگین می‌نامند آن دسته از کارخانجاتی هستند که مستقیماً وسایل مصرفی تهیه نکرده بلکه آلات و ادوات تولید تهیه می‌کنند، مانند کارخانجات تراکتور سازی، ماشین‌سازی و یا کارخانجات سازنده چرخ‌های بافندگی وغیره. گروه دوم یا صنایع سبک، کارخانه‌هایی را گویند که مستقیماً وسایل مصرفی مثل خوراک و پوشاک و یا وسایل منزل وغیره می‌سازند نظیر کارخانجات ریسندگی، بافندگی، کنسرو سازی و غیره. انقلاب صنعتی در ممالک سرمایه‌داری بدواً در صنایع سبک آغاز گردید و سپس متوجه صنایع سنگین شد. همان

طور که می‌دانیم در ابتدا ماشین‌ها توسط چرخ‌های آبگرد که فقط نزدیک رودخانه‌ها نصب می‌شد به کار می‌افتاد. اما بعدها احتیاج به ماشینی پیدا شد که بتوان آن را در همه جا مورد استفاده قرار داد. این احتیاج با اختراع ماشین بخار توسط «وات» برآورده شد. با استفاده از ماشین بخار وات ده‌ها و صدها ماشین مربوط به رشته‌های مختلف صنعتی، به خصوص ریسندگی اختراع شد و صنایع سبک با سرعتی شگرف پیش رفتند. افزایش تولید ماشین احتیاج به فلز را سبب گردید اما کمبود ذغال چوب، توسعه فن استخراج و ذوب فلز را محدود ساخت تا این که «هنری کورت» کوره‌های مخصوص ذوب را که با ذغال سنگ کار می‌کردند اختراع کرد و در نتیجه میزان مصرف ذغال سنگ و تولید فلز بالا رفت. به این ترتیب انقلاب صنعتی متوجه صنایع سنگین نیز گردید. همراه با پیدایش ماشین آلات رشته مهندسی ماشین که نقش مهمی در انقلاب داشت به وجود آمد. در میان وسایل حمل و نقل وسیله جدید یعنی راه آهن اختراع و به کار افتاد که اهمیت شایان توجهی داشت. کشتی‌سازی مدرن توسعه یافته و کشتی‌های عظیمی ساخته شد. سرانجام با اختراعات فراوانی که صورت گرفت تولید ماشینی جایگزین تولید دستی شد.

رشد نیروهای مولد در کشاورزی: رشد سرمایه‌داری در کشاورزی به مراتب کندتر از توسعه آن در صنعت بود. زیرا سرمایه‌داری هنوز هم می‌بایست به نبرد خود علیه فیودال‌ها در دهات ادامه دهد. تاریخ ممالک تکامل یافته نشان می‌دهد که ورود ابزار آلات مدرن کشاورزی و در نتیجه توسعه مناسبات

سرمایه‌داری در کشاورزی از طرق مختلفی صورت گرفته است. یکی عبارت است از افزایش ثروت دهقانان مرفه‌الحال دهات و تبدیل شدن آن به صاحبان مزارع بزرگ که در آنها از ابزار مدرن استفاده می‌شود، دیگری عبارت است از این که عده‌ای از فیودال‌ها قدرت خود را حفظ کرده به تدریج خود شان ابزار تولید جدید را برای کسب منفعت بیشتر جایگزین ابزار قدیمی ساخته و به این ترتیب شکل استثمار فیودالی را به شکل استثمار سرمایه‌داری تغییر می‌دهند و یا سرمایه‌داران زمین‌هایی را در دهات خریداری کرده و با استفاده از نیروی کار دهقانان به کشت آن می‌پردازند.

<u>ب، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری:</u> سرمایه‌داری سیستمی است که در آن ابزار و وسایل تولید متعلق به مشتی سرمایه‌دار و ملاک است در حالی که توده‌ها فاقد هرگونه مالکیتی هستند و یا مالکیت اندکی دارند و بنابر این مجبور اند برای کار اجیر (مزدبگیر) سرمایه‌داران شوند. مناسبات تولیدی سرمایه‌داری دارای خصوصیات ویژه‌ای است که در زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

<u>۱ـ تولید کالایی ساده و سرمایه‌داری:</u> گفتیم تولید کالایی تولیدی است که نه برای مصرف شخصی بلکه برای فروش (مبادله) در بازار به عمل می‌آید.

تولید کالایی که در جریان تلاشی سیستم کمون اولیه به وجود آمد در شیوه‌های تولید بردگی و فیودالیزم نیز با وجود تسلط اقتصاد طبیعی وجود داشته است. پایه و اساس تولید کالایی، تقسیم اجتماعی کار و وجود مالکیت خصوصی بر وسایل

تولید است. هنگامی که این شرایط موجود باشد تولید کالایی انجام گرفته و مبادله تولیدات به شکل خرید و فروش در می‌آید. تولید کالایی سرمایه‌داری در تحت شرایط معین اجتماعی از تکامل تولید کالایی ساده به وجود آمده است. مشخص‌ترین نمایندگان تولید کالایی ساده دهقانان و پیشه‌وران می‌باشند. به همین علت تولید کالایی ساده دارای ماهیت دوگانه است. از یک طرف چون بر مبنای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید قرار دارد دهقان یا پیشه‌ور فردی است صاحب سرمایه و این وجه مشترک او با سرمایه‌دار است. از جانب دیگر چون تولید کالایی ساده مبتنی بر کار شخصی است، تولیدکننده‌ی کالا فردی است که کار می‌کند و این وجه مشترک او با پرولتر می‌باشد که بر خلاف وی صاحب وسایل تولیدی نیست.

تولید کالایی سرمایه‌داری مانند تولید کالایی ساده مبتنی بر تقسیم اجتماعی کار و مالکیت شخصی وسایل تولید است با این تفاوت که این تولید بر مبنای استثمار کار مزدور قرار گرفته و سرمایه‌دار دیگر خودش کار نمی‌کند بلکه با در دست داشتن وسایل تولید و اجیر کردن پرولتاریا فقط استثمار می‌کند. از این رو می‌توان گفت که تحت شرایط معین اجتماعی تولید کالایی ساده می‌تواند به تولید کالایی سرمایه‌داری تکامل یابد. برای این امر علاوه بر دو شرط فوق‌الذکر (تقسیم اجتماعی کار و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید که در سیستم های قبلی به وجود آمده بود) شرط سومی نیز ضروری است و آن عبارت است از تبدیل نیروی کار به کالا که در مرحله تلاشی فیودالیزم به وجود آمد. در زیر آن را مورد بررسی مختصر قرار می‌دهیم.

۲ـ نیروی کار به منـزله یک کـالا: یـک کـارگر بـه علـت نداشـتن وسـایل تولیـد چـاره‌ای جـز اجیـر شـدن نـدارد. سرمایه‌دار هم بـا وجـود داشـتن تمـام وسـایل قـادر نیـست بـدون کارگر، تولیدی را آغاز کند. کارگر مانند هـر شخـصی دیگـر از نیروی کار برخوردار است که در واقع عنصر مهـم تولیـد در هـر جامعه است. اما در سرمایه‌داری نقش نیروی کار تغییـر مـی‌کنـد. یعنی این نیرو نیز مبدل به کـالا مـی‌شـود. بـه ایـن ترتیـب تولیـد کالایی خصلت عمومی بـه خـود مـی‌گیـرد (همـه چیـز را شـامل می‌گردد). بنابر این سرمایه‌داری را می‌توان به منزلـه عـالی‌تـرین مرحله تولید کالا دانست. برای تبدیل نیروی کار به کالا دو شرط لازم است. نخست این که کارگر باید شخصاً آزاد باشد به طـوری که بتواند نیروی کار خـود را بـه صـلاحدید خـویش بفروشـد در صورتی که برده و سرف در فروش نیروی کار خود آزاد نبودند. ثانیاً کارگر بایـستی فاقـد وسـایل تولیـد و امـرار معـاش باشـد بـه طوری که ذخیره‌ای در اختیار نداشته و مجبور شـود نیـروی کـار خود را به سرمایه‌دار بفروشد. شرایط سرف‌ها از ایـن نظـر بـا آن چه گفته شد کاملاً فرق داشت زیرا آنـان دارای زراعـت شخـصی بوده و می‌توانستند برای خود و خانواده شان وسایل زندگی تهیـه کنند.

۳ـ کالا: کالا چیزی است که اولاً یکی از احتیاجات انسانی را برطرف کند و در ثانی برای فروش یا مبادله تولید شـده باشـد نـه بـرای مـصرف شخـصی. کـالا دارای دو جنبـه اسـت، ارزش استعمال و ارزش. آن خاصیت کالا را که یکی از احتیاجات انسان را برطرف می‌کند ارزش اسـتعمال آن کـالا مـی‌نامنـد. امـا ارزش

یک کالا عبارت است از کار اجتماعی لازم تولیدکنندگان که در آن کالا مجسم شده است. ارزش یک کالا به خودی خود قابل رویت نیست و فقط در موقع تعویض آن با کالای دیگر مشخص می‌شود. زیرا در این موقع آن چه در واقع تعویض می‌شود کار اجتماعاً لازمی است که صرف تهیه کالاهای مورد نظر شده است به عبارت دیگر این ارزش‌های کار هستند که به شکل کالا درآمده و با هم مبادله می‌شوند. ارزش هر کالا به وسیله مقدار کار اجتماعاً لازمی که برای تولید آن کالا به کار رفته معلوم می‌گردد و مقدار کار به وسیله زمان کار اندازه‌گیری می‌شود.

۴ـ ارزش نیروی کار: ارزش نیروی کار مانند هر کالای دیگر به وسیله زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن معین می‌شود. برای این که کارگری قادر به کار باشد باید حداقل وسایل امرار معاش یعنی خوراک، پوشاک، کفش، مسکن و غیره را داشته باشد و نیز برای تامین مجدد نیروی کار، کارگر باید هم برای خود و هم برای خانواده‌اش وسایل زندگی تهیه کند و بالاخره کارگر برای اینکه بتواند ماشین پیچیده‌ای را به کار اندازد احتیاج به اندازه معینی مهارت دارد که خود مستلزم هزینه‌ای برای تعلیم او می‌باشد، بنابر این ارزش نیروی کار شامل ارزش وسایل لازم جهت تهیه معیشت کارگر و خانواده وی و هزینه کسب مهارت او می‌باشد. ارزش نیروی کار وقتی به صورت پول بیان شود بهای نیروی کار نامیده می‌شود که بهای نیروی کار در سرمایه‌داری به صورت مزد در می‌آید.

۵ـ ماهیت استثمار سرمایه‌داری

ارزش اضافی: برای درک ساده مفهوم ارزش اضافی

بررسی آن را از یک مثال تقریباً واقعی آغاز می‌کنیم: در یک کارگاه خیاطی به طور متوسط روزانه ده دست کت و شلوار درست می‌شود. مجموع هزینه یعنی مخارجی را که سرمایه‌دار (صاحب کارگاه) پرداخته می‌توان به طور تقریبی در نظر گرفت.

هزینه جهت خرید پارچه آستر، نخ و سایر لوازم مصرفی	۲۴۰۰ تومان
هزینه جهت سوخت، کرایه محل و غیره	۴۰۰ تومان
هزینه استهلاک ماشین آلات و ساختمان محل کارگاه	۲۰۰ تومان
مزد ده نفر کارگر از قرار هر نفر ۴۰ تومان	۴۰۰ تومان
	۳۴۰۰ تومان

یعنی برای هر دست لباس ۳۴۰ تومان

که برای هر دست کت و شلوار می‌شود ۳۴۰ تومان. ولی ارزش هر دست کت و شلوار که در هنگام فروش یا مبادله معین می‌گردد و سرمایه‌دار آن را به آن مبلغ می‌فروشد حدود ۳۸۰ تومان است. در مثال فوق سرمایه‌دار ۴۰ تومان اضافه بر هزینه‌ی پرداخت کرده به ازای هر دست کت و شلوار دریافت می‌دارد. این پول اضافی از کجا آمده؟

وقتی در تمام ارقام فوق توجه می‌کنیم مشاهده می‌شود که هیچ یک غیر از مزد کارگر قابل کم و زیاد کردن نیستند. با توجه به تعریف ارزش (بهای کار اجتماعاً لازمی که در هر کالا مجسم شده) به زودی متوجه می‌شویم که تنها رقمی را که

کارفرما (سرمایه‌دار) در واقع تماماً نپرداخته همانا مزد واقعی کارگران است، زیرا آنها هستند که کار شان در لباس مورد مثال مجسم گشته و هر یک با کار خود ۸۰ تومان به ارزش مواد اولیه وغیره (در طی یک روز) افزوده اند ولی به ازای آن سرمایه‌دار به آنها فقط ۴۰ تومان پرداخته و بقیه را به جیب زده است. در این مثال ۴۰ تومان به ازای هر دست لباس ارزش اضافی است.

کار اضافی و کار لازم: با تجسم مثال فوق و دقت در کلیه اشکال تولیدی در جامعه سرمایه‌داری متوجه می‌شویم که در تولید سرمایه‌داری یک کارگر قسمتی از زمان را برای خود و قسمتی دیگر را برای سرمایه‌دار کار می‌کند. زمان کاری که کارگر برای تهیه وسایل لازم جهت حداقل امرار معاش خود صرف می‌کند زمان کار لازم گفته می‌شود و کاری که در خلال این زمان انجام می‌گیرد کار لازم نام دارد. سرمایه‌دار فقط برای زمان کار لازم به کارگر مزد می‌پردازد. اگر در مثال فوق فرض کنیم هر کارگری روزانه ۱۰ ساعت کار کرده و ۴۰ تومان اجرت دریافت داشته به خوبی معلوم می‌گردد که او طی ۵ ساعت اول این مبلغ را به وجود آورده است و در حقیقت امر ۵ ساعت دوم را بدون دریافت هیچ مزدی مجاناً کار کرده است. در اصطلاح علم اقتصاد ۵ ساعت اول را زمان کار لازم و ۵ ساعت دوم را زمان کار اضافی گویند. کار اضافی که به وجود آورنده تولید اضافی است پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است. طبقات استثمارگر در جوامع بردگی و فیودالی نیز درست با استفاده از کار اضافی توده‌های استثمار شونده امرار معاش می‌کردند. اما در سیستم سرمایه‌داری تولید اضافی به صورت

ارزش اضافی درآمده زیرا نیروی کار مبدل به کالا شده است. ارزش اضافی فقط صرف تامین زندگی و عیاشی‌های سرمایه‌داران نمی‌شود بلکه برای استثمار کارگران جدید به سرمایه جدید نیز تبدیل می‌گردد که برای غارت بیشتر پرولتاریا و سایر زحمتکشان و تجمع باز هم بیشتر سرمایه به وسیله سرمایه‌داران به کار برده می‌شود.

هدف تولید سرمایه‌داری: هدف تولید سرمایه‌داری عبارت است از تبدیل ارزش اضافی به سرمایه و به کار بردن آن برای تولید ارزش اضافی جدید. سرمایه‌داران همیشه می‌کوشند تا آن جا که ممکن است با حداقل هزینه ممکن ارزش اضافی بیشتری بدست آورند. آنان از تمام وسایل ممکن برای رسیدن به این هدف استفاده می‌کنند. هر سرمایه‌داری برای افزایش ارزش اضافی کوشش می‌کند با شدت هر چه تمام‌تر از کارگران کار اضافی بکشد. برای افزایش ارزش اضافی دو راه موجود است: ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی.

ارزش اضافی مطلق: از آن چه گذشت چنین نتیجه می‌شود که روز کار کارگر در سرمایه‌داری به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱ـ زمان کار لازم ۲ـ زمان کار اضافی. فرض می‌کنیم روز کار ده ساعت باشد که ۵ ساعت آن زمان کار لازم و ۵ ساعت دیگر زمان کار اضافی است، در این صورت درجه استثمار یا نسبت ارزش اضافی به ترتیب زیر خواهد بود.

$$\text{درجه استثمار} = \frac{\text{۵ ساعت زمان کار اضافی}}{\text{۵ ساعت زمان کار اضافی}} \times ۱۰۰\% = ۱۰۰\%$$

اگر زمان کار لازم ثابت بماند با طولانی کردن روز کار می‌توان زمان کار اضافی را افزایش داد.

مثلاً اگر روز کار از ۱۰ ساعت ۱۲ ساعت افزایش یابد زمان کار اضافی ۷ ساعت خواهد بود و به این ترتیب درجه استثمار به صورت زیر در می‌آید:

$$\text{درجه استثمار} = \frac{\text{۷ ساعت زمان کار اضافی}}{\text{۵ ساعت زمان کار اضافی}} \times ۱۰۰\% = ۱۴۰\%$$

به این ترتیب با افزایش زمان کار اضافی نسبت ارزش اضافی یا درجه استثمار ٪۴۰ بالا می‌رود. ارزش اضافی‌ای را که به وسیله طولانی کردن ساعات کار روزانه ایجاد می‌شود، مارکس ارزش اضافی مطلق نامیده است. در اثر مبارزات پرولتاریا مدت کار روزانه محدود شده و قانوناً تقلیل یافته است. لذا برای سرمایه‌دار این سوال مطرح شده است که چگونه ارزش اضافی بیشتری کسب کند. او پاسخ این سوال را در ارزش اضافی نسبی یافته است.

ارزش اضافی نسبی: دومین راه به دست آوردن ارزش اضافی بیشتر، کوتاه کردن زمان کار لازم بدون تغییردادن مدت کار روزانه است. اگر حاصل دهی کار در صنایع افزایش یابد (اختراعات نوین با عث می‌شوند که در همان مدت زمان قبلی محصول بیشتری تولید شود) این امر منجر به کاهش زمان کار لازم خواهد شد و در نتیجه زمان کار اضافی را زیاد خواهد کرد. مثلاً یک روز کار ۱۰ ساعته را به ۵ ساعت کار لازم و ۵ ساعت

کار اضافی تقسیم می‌کنیم. فرض کنیم در اثر افزایش حاصل‌دهی کار، کارگر به جای ۵ ساعت کار لازم کافی است ۳ ساعت کار کند تا بهای مساوی مزد خود را به کالای تولید شده منتقل نماید. لیکن ۱۰ ساعت روز کار همچنان به حال خود باقی است در این صورت زمان کار اضافی از ۵ ساعت به ۷ ساعت افزایش می‌یابد و در نتیجه درجه استثمار بالا می‌رود.

$$\text{درجه استثمار} = \frac{\text{۷ ساعت زمان کار اضافی}}{\text{۳ ساعت زمان کار اضافی}} \times ۱۰۰٪ = ۲۳۲٪$$

در مثال بالا نسبت ارزش اضافی یا درجه استثمار به ۲۳۲٪ افزایش یافته و این معلول افزایش طول مدت کار روزانه نیست بلکه در اثر تغییر نسبت بین زمان کار لازم و زمان کار اضافی است. ارزش اضافی‌ای را که به علت کاهش زمان کار لازم و افزایش متقابل زمان کار اضافی، در اثر افزایش حاصل‌دهی کار به وجود می‌آید ارزش اضافی نسبی گویند.

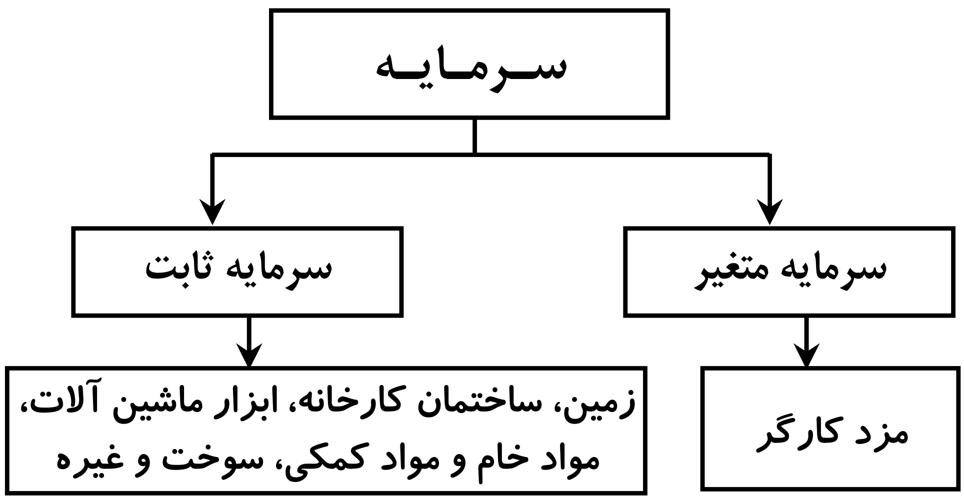
سرمایه و اشکال آن

اقتصاددانان بورژوازی ادعا می‌کنند که هر نوع ابزار کار از سنگ و چوب انسان‌های اولیه گرفته تا ابزار کنونی، سرمایه اند. در حقیقت امر وسایل تولید به خودی خود سرمایه نیستند، این وسایل برای موجودیت هر اجتماعی حتمی و ضروری می‌باشند. وسایل تولید تنها هنگامی که به شکل دارایی شخصی

سرمایه‌دار درآمده و برای استثمار طبقه کارگر به کار می‌افتد به سرمایه تبدیل می‌شود. سرمایه مبلغ معینی پول یا وسایل تولید نیست بلکه یک رابطه اجتماعی ـ تولیدی معین تاریخی است که در آن وسایل تولید و همچنین وسایل اصلی جهت معیشت افراد در مالکیت طبقه سرمایه‌دار است، در صورتی که طبقه کارگر به منزله نیروی اساسی تولید جامعه از وسایل تولید و معیشت محروم و مجبور است نیروی کار خود را به سرمایه‌داران فروخته و مورد استثمار قرار گیرد. به عبارت دیگر سرمایه ارزشی است که از طریق استثمار کار مزدور ارزش اضافی به وجود می‌آورد. سرمایه در جامعه سرمایه‌داری قبل از انحصار به چهار شکل دیده می‌شود که ذیلاً آنها را مطالعه می‌کنیم.

١ـ سرمایه صنعتی و اجزای آن: سرمایه‌دار در هنگام شروع تولید، قسمتی از سرمایه خود را برای برپا داشتن ساختمان کارخانه، خرید زمین، تجهیزات و ماشین آلات، مواد خام و مواد کمکی مصرف می‌کند. این قسمت از سرمایه که جزو وسایل تولید محسوب می‌شود مقدارش در جریان کار تغییر نمی‌کند بلکه ارزشی به همان اندازه‌ای که اجزای این وسایل تولید مصرف شده و یا کهنه می‌شوند به ارزش کالاهای تولید شده جدید منتقل می‌گردد. به این ترتیب که مثلاً ارزش مواد خام، مواد کمکی و سوخت در جریان عمل تولیدی به طور کامل به تولید جدید منتقل می‌شود ولی یک ماشین در جریان ١٠ سال کار تولیدی هر سال یک دهم ارزش خود را به کالاهای جدید منتقل می‌نماید. آن قسمت از سرمایه که برای تهیه وسایل تولید ماشین آلات، ابزار، مواد خام و غیره به کار رفته ـ که میزان آن در واقع تغییر

نمی‌کند- سرمایه ثابت نامیده می‌شود. سرمایه‌دار قسمت دیگر سرمایه خود را برای خرید نیروی کار صرف می‌کند. این قسمت را که برای خرید نیروی کار به کار رفته و در جریان تولید به علت به وجود آوردن ارزش اضافی به وسیله کارگر افزایش می‌یابد، سرمایه متغیر گویند.



۲- سرمایه تجارتی: ارزش اضافی که طبقه کارگر در جریان تولید ایجاد می‌کند در مرحله اول به جیب سرمایه‌داران صنعتی ریخته می‌شود. سایر سرمایه‌داران نیز قسمتی از ارزش اضافی را صاحب می‌شوند. صاحبان سرمایه صنعتی پس از طی جریانات تولیدی، کالاهایی تهیه می‌کنند ولی شخصاً قادر به فروش آن در بازار نیستند. زیرا اگر صاحبان صنایع تمایل به فروش کالاهای خود بدون واسطه تجار داشته باشند ناچار باید قسمتی از سرمایه خود را صرف ایجاد موسسه تجارتی، استخدام فروشندگان و کارمندان و غیره کنند. لیکن عملاً قادر به انجام این کار نبوده و آن را به تجار محول می‌کنند. وظیفه سرمایه تجارتی تبدیل سرمایه کالایی به سرمایه نقدی است. در این

جریان تجار کالاها را به قیمتی ارزان‌تر از بازار از صاحبان صنایع خریده و به قیمت روز در بازار می‌فروشند. تفاوت این دو قیمت به صورت سود تجارتی نصیب تجار می‌گردد. تجارت در دنیای سرمایه‌داری به دو قسمت تجارت خارجی و داخلی تقسیم می‌شود. تجارت داخلی به دو شکل عمده فروشی و جزئی فروشی است. عمده فروشی تجارت میان سرمایه‌داران (تجار و صاحبان صنایع) و جزئی فروشی عبارت از فروش کالاها به طور مستقیم به مصرف کنندگان می‌باشد. تجارت خارجی نیز شامل تجارت کالاهای صادراتی و وارداتی است.

۳ـ سرمایه نقدی: همان طوری که در فیودالیزم مطالعه کردیم شکل ابتدایی سرمایه نقدی، سرمایه ربایی بود که افراد از طریق دادن وام و اخذ اصل وام به اضافه نزول آن سرمایه مذکور را به کار می‌انداختند. چون در این جا پول به صورت ارزشی است که پس از طی مرحله‌ای میزان آن افزایش می‌یابد لذا به صورت سرمایه نقدی در می‌آید. با پیدایش بانک‌ها و توسعه سرمایه‌داری نقش سرمایه نقدی نیز فزونی یافت. بانک‌ها با دادن وام به سرمایه‌داران صنعتی، غیرمستقیم در تولید شرکت جسته و هنگامی که نزول مربوط را از صاحبان صنایع دریافت می‌دارند در حقیقت سهمی از ارزش اضافی را که صاحبان صنایع از طریق استثمار کارگران به دست آورده اند صاحب می‌شوند.

۴ـ سرمایه کشاورزی: قبلاً اشاره کردیم که در جامعه سرمایه‌داری هنوز بقایایی از فیودال‌ها دیده می‌شوند. در استقرار، توسعه و تکامل جامعه سرمایه‌داری عده‌ای از فیودال‌ها قسمت اعظم زمین‌های زراعتی را در اختیار دارند که در جامعه

سرمایه‌داری به دو شکل از ارزش اضافی سهم می‌برند. یا شخصاً نحوه کشت زمین را تغییر داده و کارگران زراعی را استخدام و استثمار می کنند که در این صورت به صورت سرمایه زراعتی درآمده‌اند و یا زمین‌های خود را به سرمایه‌داران اجاره می‌دهند. سرمایه‌داری که زمین را اجاره کرده است با استخدام پرولتاریای دهات و استثمار آن‌ها ارزش اضافی به دست می‌آورد. سرمایه‌دار کشاورزی قسمتی از ارزش اضافی را به خود اختصاص داده و قسمتی دیگر را به صورت اجاره به فیودال یا زمیندار می‌دهد. به هر حال در این جا نیز سرمایه کشاورزی از ارزش اضافی برخوردار است.

<u>بحران‌های اقتصادی:</u> بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری در اثر تولید اضافی ایجاد می‌شوند. در جریان یک بحران کالاهای تولید شده به همان میزانی که تولید شده‌اند بازار ندارند، زیرا بیش از قدرت خرید مصرف‌کنندگان تولید شده است. بحران‌های اقتصادی نتیجه تولید اضافی بوده و تولید اضافی نیز به نوبه خود زاییده هرج و مرج در تولید و رقابت سرمایه‌دارن است. مثلاً چند کارخانه که جنس خاصی را تولید می‌کنند در مدت زمانی کوتاه یکی پس از دیگری به کار می‌افتند. این کارخانه‌ها شب و روز جنس مورد نظر خود را به بازار می‌ریزند تا جایی که نسبت عرضه به نسبت تقاضا فزونی می‌یابد. به این ترتیب کارخانه‌های فوق مقادیر زیادی جنس ـ که دیگر خریدار ندارند ـ در اختیار دارند و ناچار قیمت آن‌ها را دائماً پایین می‌آورند تا به فروش رود و حتی حاضر می‌شوند آن‌ها را با ضرر به فروش رسانند. در یک چنین حالتی در آن رشته خاص بحران

روی داده است و چون این موضوع در رشته‌های دیگر نیز به همین منوال رخ می‌دهد نتیجتاً کارخانه‌ها تعطیل شده و هزاران کارگر بیکار می‌شوند. سرایت بحران هر یک از این رشته‌های تولیدی به رشته‌های مربوط به خود موجب بحران عمومی اقتصادی می‌شود که سرتاسر یک جامعه سرمایه‌داری را در بر می‌گیرد. باید توجه داشت که تولید اضافی اجناس به هیچ وجه به این معنی نیست که بیش از احتیاجات همه افراد جامعه تولید شده بلکه به عکس طی یک بحران اقتصادی زحمتکشان در وضعیت بسیار سختی قرار می‌گیرند و سطح زندگی آن‌ها به شدت پایین می‌آید. به علت افزایش بیکاری عده کثیری از مردم از وسایل لازم جهت زندگی محروم می‌شوند. زیادی این اجناس در بازار نسبت به احتیاج واقعی جامعه نیست بلکه معلول عدم توانایی اکثریت مردم برای خرید این کالاها است. به طوری که بازارها پر از کالاهای کشاورزی و صنعتی است اما توده‌ها قدرت خرید آن‌ها را ندارند و بنا به ضرب‌المثل معروف در این حال «هر چه فراوانی بیش، محرومیت بیشتر». تضاد بین خصوصیت اجتماعی تولید و شکل مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسایل تولید ریشه و اساس بحران اقتصادی است. بحران‌ها به طور اجتناب ناپذیری نتیجه طریقه تولید سرمایه‌داری هستند، این بحران‌ها مادامی که سرمایه‌داری موجود است از بین نخواهند رفت. بحران‌ها به خوبی نشان می‌دهند که نیروهای مولدی که توسط بورژوازی به وجود آمده از مناسبات تولیدی بورژوازی جلو افتاده و درنتیجه این مناسبات به سد و مانعی در برابر پیشرفت بیشتر نیروهای مولد مبدل شده اند. برای تامین رشد بعدی

نیروهای مولد لازم است مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسایل تولید یا به عبارت بهتر مناسبات تولیدی سرمایه‌داری محو و نابود گردد. سیستم سرمایه‌داری با توسعه نیروهای مولد و اجتماعی کردن تولید به طور عینی شرایط لازم جهت برقراری سوسیالیزم را ایجاد می کند. در عین حال آن نیروی انقلابی را که بایستی جامعه را تغییر انقلابی دهد به وجود می‌آورد. این نیرو طبقه کارگر است.

روبنای سیستم سرمایه‌داری

<u>**ترکیب طبقات جامعه سرمایه‌داری:**</u> هر جامعه طبقاتی دارای طبقات و اقشار مختلف است که از بین آن‌ها دو طبقه طبقات اصلی جامعه را تشکیل می‌دهند. مناسبات این دو طبقه بیان کننده تضاد اصلی جامعه است. این طبقات در جامعه بردگی عبارت بودند از برده‌داران و بردگان، در جامعه فیودالی فیودال‌ها و سرف‌ها و در جامعه سرمایه‌داری بورژوازی و پرولتاریا. آن چه را که تحت عنوان ترکیب طبقاتی جامعه سرمایه‌داری بررسی می کنیم مربوط به سرمایه‌داری قبل از امپریالیزم است. سرمایه‌داری عصر امپریالیزم را در مبحث مربوطه بررسی خواهیم کرد. طبقات و اقشار جامعه سرمایه‌داری را به شرح زیر می‌توان بررسی کرد.

<u>۱ـ بورژوازی:</u> بورژوازی طبقه‌ای است که مالک وسایل تولید بوده و از آن‌ها برای استثمار پرولتاریا استفاده می کند. طبقه بورژوازی در جامعه سرمایه‌داری به سه قشر تقسیم می‌شود.

۱ـ بورژوازی بزرگ، ۲ـ بورژوازی متوسط، ۳ـ خرده بورژوازی.

بورژواری بزرگ عبارت اند از صاحبان کارخانجات بزرگ و زمین‌های وسیع با کشاورزی مکانیزه و نیز تجار و رباخواران بزرگ. بورژوازی متوسط را بیشتر تولیدکننده‌گان داخلی و صاحبان سرمایه‌های تجاری و نقدی متوسط تشکیل داده و بورژوازی کوچک یا خرده بورژوازی همان صاحبان سرمایه‌ها و ابزار کار اندک می‌باشند که اکثراً خود در کار شرکت مستقیم دارتد. هر یک از اقشار فوق در شرایط اجتماعی مختلف نقش مخصوصی در مبارزات طبقاتی جامعه داشته اند. بورژوازی بزرگ بیشتر با نجبا و فیودال‌ها سازش می کند، بورژوازی متوسط قشر انقلابی تری را نسبت به آن‌ها تشکیل می‌دهد که باز وقتی منافع شان در خطر مستقیم قرار گیرد با قشر اول سازش می کنند، خرده بورژوازی وضعیت بینابینی بین طبقه کارگر و سرمایه‌دار را دارا است. سطح زندگی قشر خرده بورژوازی از پرولتاریا بالاتر است ولی تحت فشار شدید رقابت سرمایه‌داران بزرگ و متوسط قرار دارد و به طور مداوم عده کثیری از آن‌ها در اثر این رقابت از پا درآمده و به صفوف پرولتاریا می‌پیوندند. این قشر از لحاظ شماره به ویژه در کشورهای توسعه نیافته تعداد کثیری از افراد جامعه را در بر می گیرد.

۲ـ <u>پرولتاریا:</u> پرولتاریا در جامعه سرمایه‌داری به کارگرانی گفته می‌شود که از مالکیت وسایل تولید محروم اند و به این سبب مجبوراند نیروی کار خود را به صاحبان وسایل اصلی تولید یعنی سرمایه‌داران بفروشند. بنابر این محروم بودن از وسایل

تولید، آزاد بودن در فروش نیروی کار مانند هر کالای دیگر و در جریان تولید در مقابل سرمایه‌دار قرار گرفتن، پرولتاریا را از سایر طبقات استثمار شونده متمایز می‌سازد. کار پرولتاریا برای سرمایه‌دار سرچشمه استثمار روزافزون و اندوختن سرمایه است. سرمایه‌دار سعی می‌کند از طرق گوناگون میزان استثمار را تشدید کند و پرولتاریا برعکس کوشش می‌کند قدرت را به دست گرفته و وسایل تولید را اجتماعی نماید. پرولتاریا بنابر شرایط خاص خود از کلیه طبقاتی که در برابر سرمایه‌داری قرار دارند انقلابی‌تر است. در جامعه سرمایه‌داری علاوه بر پرولتاریا که در کارخانجات بزرگ متمرکزاند کارگرانی نیز وجود دارند که در کارگاه‌های کوچک مانند کفاشی، نجاری، آهنگری و غیره کار می‌کنند و یا به کارهای شاق مانند کارهای ساختمانی و یا کار در مزارع مکانیزه متعلق به زمینداران بزرگ و غیره می‌پردازند.

۳ـ زمینداران و دهقانان: علاوه بر بورژوازی و پرولتاریا در جامعه سرمایه‌داری طبقه ملاکین و دهقانان نیز وجود دارند. این طبقات از رژیم فیودالی باقی مانده‌اند اما به طور قابل ملاحظه‌ای تغییر یافته‌اند. ملاکین در رژیم سرمایه‌داری طبقه‌ای هستند که قطعات بزرگی از زمین را در اختیار دارند و آن‌ها را به سرمایه‌داران و یا کولاک‌ها اجاره می‌دهند یا با استفاده از کار مزدوران در مزارع بزرگ خود مشغول بهره‌برداری می‌شوند. قسمت اعظم دهقانان عبارت اند از تولیدکنندگان کوچکی که به کمک وسایل تولید خود کار می‌کنند. دهقانان که قسمت اعظم جمعیت اکثر ممالک بورژوازی را تشکیل می‌دهند به طور مداوم در حال تجزیه اند. این جریان عناصر سرمایه‌داری را به وجود

آورده تعداد دهقانان فقیر را افزایش داده و آن‌ها را خانه خراب می‌کند. آنان به اقشار کولاک، دهقانان میانه حال و بی چیز تقسیم می‌شوند. دهقانان بی چیز همان پرولتاریای دهات یا نیمه پرولترها را تشکیل می‌دهند.

۴ـ روشنفکران و کارمندان: در جامعه سرمایه‌داری عده‌ای از انسان‌ها وجود دارند که وضع مستقلی در جریان تولید نعمت‌های مادی ندارند و به همین جهت طبقه خاصی را تشکیل نمی‌دهند. مثلاً قشر روشنفکر که در جوامع قبل از سرمایه‌داری (بردگی و فیودالی) به وجود آمد و تکامل زیاد در جامعه سرمایه‌داری پیدا کرد، از آن جمله است. روشنفکران یا به عبارت بهتر تحصیل‌کرده‌ها عبارت اند از مهندسین، تکنیسین‌ها و سایر کارکنان تکنیکی، پزشکان، وکلای دادگستری، هنرمندان، معلمین و کارکنان علوم و قسمتی از کارمندان یعنی کارکنان اقتصاد، آمارگران، حسابداران و غیره. به طور کلی کلیه کسانی که شغل آن‌ها یکی از انواع کار فکری است و این کار منبع اصلی زندگی آن‌ها است جزء روشنفکران محسوب می‌شوند. قشر روشنفکر بر حسب موقعیت اجتماعی و خدمت به طبقه‌ای به اقشار روشنفکران بورژوایی، خرده بورژوایی و یا پرولتاریایی تقسیم می‌شود. روشنفکران وابسته به طبقه کارگر نقش فعالی در جنبش پرولتاریا ایفا می‌کنند.

کارمندان نیز از نقطه نظر نداشتن وضع مستقلی در جریان تولید وجه مشترکی با روشنفکران دارند. قسمت فوقانی این قشر (مامورین عالیرتبه، مدیران کمپانی‌ها، روسای بانک‌ها وغیره) که اکثراً در زمره روشنفکران هستند بر حسب موقعیت اجتماعی و

میزان درآمد شان وابستگی تنگاتنگی به طبقه بورژوازی دارند در حالی که اکثریت کارمندان (کارمندان دون رتبه ادارات دولتی و موسسات و شرکت‌های خصوصی وغیره) وابسته به پرولتاریا می‌باشند. این قبیل کارمندان را معمولاً کارگران یقه سفید و هم ردیف پرولتاریا نیز می‌نامند.

۵ـ لومپن پرولتاریا: در جامعه سرمایه‌داری قشر دیگری به نام لومپن پرولتاریا وجود دارد که در نتیجه خانه خرابی توده‌های مردم که محصول استثمار وحشیانه سرمایه‌داری است به وجود آمده است. این‌ها عبارت اند از گدایان، فواحش، دزدان، اوباشان، ولگردها، جنایتکاران، باجگیرها وغیره. این‌ها کسانی هستند که از طبقه خود جدا شده و سقوط کرده اند و کار مشخص و منظمی ندارند و زندگی آن‌ها از طریق کارهای اتفاقی دزدی، گدایی و خودفروشی می‌گذرد. این قشر چون اکثراً فاقد علایق ایدئولوژی مشترک و همبستگی طبقاتی می‌باشند، ارتجاع و سرمایه‌داری از این عناصر وازده و فاسد برای مقاصد خود مانند تشکیل دستجات فاشیستی، اعتصاب‌شکن در اعتصابات کارگری، سر به نیست کردن رجال سیاسی و اجتماعی مترقی و انواع دسیسه‌ها استفاده می‌کند.

مبارزات طبقاتی در سیستم سرمایه‌داری: با توسعه و تکامل نیروهای مولد و پیدایش صنایع سبک و سنگین احتیاج به تعدادی زیادی کارگر که در زیر یک سقف و در کنار هم کار کنند فزونی یافت. در نتیجه کارخانه‌هایی به وجود آمدند که احتیاج به استخدام صدها و حتی هزاران نفر کارگر داشتند. به این ترتیب تولید به طور روزافزون خصلت اجتماعی‌تری به خود

گرفت. لیکن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به گروه کوچک سرمایه‌داران امکان داده که محصول کار اجتماعی میلیون‌ها انسان را به خود اختصاص دهند. لذا سیستم سرمایه‌داری با یک تضاد اساسی عمیق مشخص می‌گردد. این تضاد عبارت است از ناسازگاری خصلت اجتماعی روزافزون تولید با مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و این تضاد در روبنا به صورت تضاد بین طبقات بورژوازی و پرولتاریا (که ضدین اصلی جامعه سرمایه‌داری هستند) تظاهر می‌یابد. علاوه بر تضاد فوق تضادهای دیگری هم در جامعه سرمایه‌داری وجود دارند که تضادهای فرعی به شمار می‌روند. نظیر تضاد بین سرمایه‌داران با بقایای فیودال‌ها، فیودال‌ها با دهقانان، بورژوازی با خرده بورژوازی، دهقانان و پرولتاریا با فیودال‌ها و کلیه عناصر مترقی جامعه از یک طرف و فیودال‌ها از طرف دیگر و غیره.

<u>دولت بورژوازی:</u> دولت در هر جامعه طبقاتی که از طبقات متخاصم تشکیل یافته است دستگاه حاکمیت دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت می‌باشد. دولت بورژوازی نیز علیرغم تمام عناوین آزادیخواهانه‌ای که بر روی خود می‌گذارد از این قاعده مستثنی نیست. دولت بورژوازی خواه به صورت دمکراسی و خواه به صورت‌های دیگر (مثلاً فاشیستی) باشد در واقعیت امر دیکتاتوری اقلیت سرمایه‌دار بر اکثریت زحمتکش جامعه است. دمکراسی بورژوازی خواه به صورت جمهوری یا مشروطه باشد عموماً از سه قوه به نام‌های مقننه، قضاییه و اجراییه تشکیل می‌یابد. قوه مقننه که معمولاً از دو پارلمان نظیر سنا و شورا تشکیل می‌گردد تمام قوانین لازم را برای مملکت تصویب

می‌کند. قوه قضاییه وظیفه‌اش تطبیق قوانین با اعمال افراد در سازمان‌های جامعه است که در صورت خلاف، مجازاتی در قانون برای آنها پیش‌بینی شده است. قوه اجراییه که از هیئت دولت، ادارات و وزارتخانه‌های مختلف تشکیل می‌یابد وظیفه‌اش اجرای قوانین مصوبه مجلسین و دستورات قوه قضاییه است. در نهایت امر هدف اساسی دمکراسی بورژوازی حفظ منافع سرمایه‌داران و سرکوبی توده‌ها می‌باشد.

مستعمرات در سیستم سرمایه‌داری: تاریخ استعمار به سه مرحله تقسیم می‌شود: اولین مرحله متعلق به دوران تجمع اولیه سرمایه است که قبلاً در تلاشی فیودالیزم شرح داده شد. دومین مرحله مربوط است به دوران قبل از سرمایه‌داری انحصاری (امپریالیزم) که بحث فعلی ما است و سومین مرحله به دوران امپریالیزم مربوط می‌شود که در جای خود تشریح خواهد شد.

۱ـ سیاست‌های استعماری در دوران سرمایه‌داری قبل از انحصار: بعد از انقلاب بورژوایی و استقرار سیستم سرمایه‌داری، انقلاب صنعتی به وقوع پیوسته و تکامل بسیار یافت. اکنون یک مسئله مهم در پیش بود و آن یافتن بازار برای مقادیر هنگفتی از کالاها و منابع مواد خام جهت کارخانجات عظیمی بود که به کار افتاده بودند. انقلاب صنعتی وسایل بی مانندی برای نقل و انتقال و ارتباطات جهانی به وجود آورده بود. تشکیل بازار جهانی، رشد تجارت نامتعادل، پیدایش راه آهن و مبارزات پیگیرانه ملل مظلوم همه و همه نشانه عبور به اشکال جدید استعمار بود. ممالک آسیا، افریقا و امریکای لاتین از طرفی به بازارهایی جهت مصنوعات

ساخته شده در کشورهای صنعتی و از سوی دیگر منابع تامین کننده مواد خام جهت تولید آنها مبدل گردیدند. غارت ملل ضعیف و مستعمرات به شکل تازه تجارت آزاد (که غیرعادلانه و به ضرر ملل مظلوم انجام می‌گیرد) ادامه یافت. با وجود این روش‌های غارتگرانه و وحشیانه قبلی نیز کاملاً از میان نرفتند. تجارت آزاد نشانه از میان رفتن انحصار کمپانی‌های تجارتی (در دوران تجمع اولیه سرمایه تجار اروپایی، انحصار تجارتی را در ممالک آسیایی، افریقایی و امریکایی برقرار کرده بودند. مثلاً کمپانی هند شرقی در انگلستان به طور کامل تجارت با هند را منحصر به خود ساخته و از تجارت سایر تجار یا ممالک با این کشور جلوگیری می‌کرد) و پایان سیاست حمایت از صنایع داخلی بود.

۲ـ تاثیر تجارت آزاد بر اقتصاد مستعمرات: ورود مقادیر فراوانی کالا به مستعمرات، مناسبات کالایی-پولی رادرآن ممالک تقویت و تشدید کرد. فیودال‌ها و روسای قبایل روز به روز بیشتر بازار را مورد استفاده قرار می‌دادند. نتیجه این امر تشدید استثمار دهقانان و خانه خرابی آن‌ها بود. دهقانان تحت فشار مستقیم سرمایه‌داران خارجی و فیودال‌های ممالک خویش و رباخواران مجبور بودند مواد خام و مواد غذایی برای بازارهای سرمایه‌داران تهیه کرده و آنها را به قیمت‌های بسیار نازلی بفروشند.

سیل فراوان کالاهای صنعتی که از کشورهای استثمارگر به مستعمرات و نیمه مستعمرات سرازیر می‌شد منجر به انحطاط صنایع دستی و مانوفاکتورهای این ممالک که قادر به رقابت با صنایع کشورهای پیشرفته نبودند گردید. تجارت داخلی این

ممالک نیز توام با صنایع دستی آنها رو به انحطاط گذارد. در دوران سرمایه‌داری قبل از انحصار هنگامی که شکل اساسی مناسبات اقتصادی بین ممالک استعماری و مستعمرات تجارت آزاد بود هنوز مناسبات سرمایه‌داری در مستعمرات توسعه نیافته بود.

آغاز جنبش مستقل طبقه کارگر

شکل‌گیری طبقه کارگر: سرمایه‌داری اروپا در اثر انقلاب صنعتی به عصر جدیدی از تکامل خود یعنی عصر تولید ماشین گام نهاد. مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در جامعه مسلط شد و همزمان با این تغییرات پرولتاریا نیز وارد مرحله نوینی از مبارزه خود گردید. بورژوازی از نظر سیاسی نیز به قدرت مسلط جامعه (هیئت حاکمه) مبدل شد. پرولتاریا که در جریان مبارزه علیه فیودالیزم با وجود تضاد اساسی خود با بورژوازی، متحد او بود، کم‌کم مبارزه خود را علیه بورژوازی به قدرت رسیده به صورت یک طبقه مستقل آغاز کرد و در جریان همین مبارزه پیگیر بود که ایدئولوژی و سازمان سیاسی مربوط به این طبقه یعنی مارکسیزم و احزاب کارگری و کمونیست شکل گرفتند. طبقه کارگر یک باره وظایف و رسالت تاریخی خود را درک نمی‌کند. ابتدا در جنبش‌هایی که به رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی-روشنفکران انجام می‌گیرد شرکت می‌کند و بدیهی است که با توجه به جریان تکاملی تاریخ جامعه ابتدا زیر نفوذ و تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوازی قرار دارد ولی به تدریج خود را

از این نفوذ خلاصی می‌بخشد. ما در این جا به طور خیلی خلاصه برخی از نمونه‌های چگونگی رشد طبقه کارگر را در قرن نوزدهم در اروپا و سرانجام پایه‌گذاری و پیدایش ایدئولوژی علمی پرولتاریا (مارکسیزم) را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

جنبش کارگری اروپا در قرن نوزدهم:

۱ـ جنبش لودیزم: از آن جا که انگلستان پیش از سایر کشورها به مرحله سرمایه‌داری گام نهاد جنبش طبقه کارگر در این کشور زودتر از سایر کشورها شکل گرفت. به سبب وجود شیوه خاص انتخابات، فیودال‌ها تسلط خود را در پارلمان انگلستان (مجلس عوام) همچنان حفظ کرده بودند و قوانینی گذراندند که به زیان بورژوازی بود. در این شرایط بورژوازی و توده‌های کارگر متحداً خواهان اصلاح قوانین انتخابات شدند. از سوی دیگر طبقه کارگر انگلیس نیز کم‌کم خود وارد صحنه مبارزات اقتصادی‌ـسیاسی می‌شد. کارگران در ابتدا که هنوز دید صحیحی از جامعه و طبقات نداشتند با تخریب ماشین‌ها و به آتش کشیدن کارخانه‌ها مبارزه خود را علیه شرایط غیرانسانی کار، از قبیل ساعات کار روزانه ۱۴ تا ۱۶ ساعت، رواج کار زنان و کودکان و ناچیز بودن دستمزدها نشان می‌دادند. کارگران آن زمان بیشتر از دهقانان و پیشه‌وران ورشکسته‌ی تشکیل می‌شدند که به ضرورت استقرار ماشین آلات در تولید پی نمی‌بردند و ماشین را مسئول وضع فلاکت‌بار زندگی خود می‌پنداشتند و لذا به شکستن و خرد کردن ماشین‌ها می‌پرداختند. این جنبش به لودیزم مشهور گشت که از نام لود کارگر افسانه‌ای اخذ شده بود که برای رهایی از شر استثمار برای نخستین بار ماشین خود را نابود ساخته بود. این

جنبش چنان وسعتی به خود گرفت که حکومت را واداشت قوانین شدیدی حتی مجازات مرگ برای مقابله با آن وضع کند.

۲ــ چارتیسزم: چنان که ذکر شد در آغاز قرن ۱۹ پرولتاریای انگلیس برای اصلاح قانون انتخابات نقش فعالتری به خود گرفت و پس از این که قانون نیم‌بندی برای تغییر شیوه انتخابات از پارلمان گذشت ـ که در آن باز حقوق کارگران نادیده گرفته شد ـ کارگران شهرهای صنعتی دست به تشکیل سازمان‌های ویژه خود زدند. سرانجام در سال ۱۸۳۶ «انجمن کارگران لندن» تشکیل شد و این انجمن یک سال پس از تشکیل برنامه‌ای برای اصلاح قانون انتخابات ارائه داد که به نام منشور خلق یا «پیپل چارت» نامیده شد و از این رو جنبش کارگری مزبور را چارتیزم نام گذاردند. در دفاع از این جنبش تظاهرات و میتنگ‌های وسیعی تشکیل شد که گاه در آنها ۲۰۰ تا ۴۰۰هزار نفر شرکت داشتند. در ابتدا نمایندگان بورژوازی مترقی نیز در آن شرکت داشتند ولی همین که جنبه توده‌ای وسیع این جنبش را دیدند و از سوی دیگر مخالفت دولت و مجلس را از قبول خواسته به حق توده‌ها مشاهده کردند از آن کناره‌گیری نمودند و ماهیت طبقاتی خود را بدین وسیله روشن‌تر نشان دادند. جنبش چارتیزم از آن به بعد به صورت یک جنبش صرفاً کارگری درآمد. انجمن ملی چارتیست‌ها در ۱۸۴۰ تشکیل شد. این سازمان که در واقع اولین سازمان متشکل طبقه کارگر بود دارای اساسنامه و کمیته اجرایی دایم بود که اعضای آن حرفه‌ای بودند. این انجمن توانست با ایجاد منشور تازه و چند اقدام انقلابی به موفقیت‌های چندی دست یابد.

۳ـ جنبش کارگری در فرانسه: انقلاب بورژوازی فرانسه اساس فیودالیزم را برانداخت اما بقایای آن در زندگی اقتصادی و سیاسی فرانسه باقی ماند. پس از سقوط ناپلیون بار دیگر سلطنت استبدادی برقرار گشت. البته قدرت شاه به وسیله دو مجلس محدود می‌شد یکی مجلس اعیان که اعضای آن را شاه انتخاب می‌کرد و دیگری مجلس نمایندگان که برگزیده کسانی بود که حداقل درآمد سالیانه آن‌ها ۲۰۰ فرانک بوده و مدتی در منطقه مفروض زندگی کرده باشند. خود نمایندگان می‌بایست درآمد سالیانه شان ۷۰۰ فرانک باشد و به این ترتیب دیده می‌شود که بقایای فیودالیزم در اتحاد با بورژوازی به میزان قابل توجهی بر شئون اقتصادی‌ـاجتماعی کشور مسلط بود و طبقات زحمتکش عملاً از حق انتخاب محروم می‌گشتند. فرانسه به طور کلی برای پیشرفت بیشتر اقتصادی نیازمند تغییر اساسی در نظام سیاسی بود. پرولتاریا ابتدا متحداً با بورژوازی در سازمان‌هایی که به وسیله عناصر مترقی بورژوازی تشکیل می‌شد فعالیت می‌کرد ولی کم‌کم با توجه به تضاد طبقاتی خود و تجربیات تاریخی که کسب کرده بود دست به تشکیل سازمان‌ها و باشگاه‌های مخصوص به خود زده و علیه نظام موجود به شورش برخاستند. کارگران لیون و پاریس و دیگر شهرهای بزرگ دست به قیام‌هایی زدند که گرچه با شکست مواجه شد لیکن سطح آگاهی طبقه کارگر فرانسه را بسیار بالا برد و کشور را در جمع به سوی یک انقلاب اجتماعی پیش می‌برد.

۴ـ جنبش طبقه کارگر در آلمان: آلمان در اوایل قرن نوزدهم از لحاظ اقتصادی از فرانسه یا انگلیس بسیار عقب‌تر بود

و دولت متمرکز نداشت و به علت کمی رشد صنعت در این کشور در آن زمان طبقه کارگر آن نیز دیرتر شکل گرفت. با وجود این‌ها به علت فقدان دموکراسی بورژوازی در آلمان سازمان‌های کارگری در خارج آن (سویس و انگلیس) تشکیل می‌شدند مانند «اتحادیه خلق آلمان» که می‌کوشید جنبش کارگری آلمان را از خارج هدایت کند ولی چون رابطه آن‌ها با کارگران ایالات مختلف آلمان کم بود نتوانست هیچ‌گونه راهنمای کمکی به جنبش طبقه کارگر بنمایاند، معهذا خود طبقه کارگر در آلمان به خصوص در نواحی صنعتی آن مبارزات چشمگیری انجام داد. رشد بیشتر صنایع در آلمان منوط به الغای کامل فیودالیزم بود و چون حکومت اتحادیه آلمان که از فیودال‌ها تشکیل می‌یافت مایل به اصلاحات ضروری نبود، انقلاب اجتناب ناپذیر شده بود. به طور کلی تا قبل از انتشار «مانیفست حزب کمونیست» جنبش طبقه کارگر در اروپا جنبه خود بخودی داشت و کارگران هنوز جهان بینی مشترک و ایدئولوژی‌ای در مورد جامعه و تکامل آن و نقش تاریخی خود نداشتند، بدین جهت اقدامات آن‌ها پراکنده و نا متشکل بود و معمولاً به شکست می‌انجامید.

<u>انقلاب‌های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ در اروپا:</u> در این سال‌ها در کشورهای مختلف اروپا به ویژه در فرانسه انقلابات متعددی رخ داد که در آن کارگران نقش فعال و سازنده‌ای داشتند. در فرانسه ابتدا کارگران به کامیابی‌هایی دست یافتند و بورژوازی بزرگ وادار به عقب‌نشینی‌هایی گشت لیکن سرانجام با کودتای ناپلیون سوم در سال ۱۸۵۱ نوعی حکومت خودکامه در فرانسه به وجود

آمد و مسئله گذار از حکومت بورژوازی بزرگ به حکومت بورژوا دموکراتیک لاینحل ماند. در دیگر کشورهای اروپایی از جمله اتریش، آلمان، لهستان، ایتالیا و مجارستان نیز انقلاباتی روی داد لیکن کلیه‌ی آن‌ها با شکست مواجه گردید. معهذا این انقلابات توانست بقایای روابط فیودالی را در یک رشته از کشورها به دور انداخته و به تکامل بیشتر سرمایه‌داری و رشد و آگاهی بیشتر طبقه کارگر کمک کند. در همه انقلابات ۱۸۴۸-۱۸۴۹ نقش تعیین کننده به عهده توده‌های زحمتکش و به ویژه کارگران بود و در این انقلابات طبقه کارگر برای نخستین بار خواست‌های سیاسی و اقتصادی مستقل خود را مطرح ساخت. مهمترین علل شکست انقلابات یاد شده در اروپا خیانت بورژوازی لیبرال بود. این طبقه که بیشتر برای بهره‌برداری از جنبش خلق و بر حسب منافع تنگ‌نظرانه طبقاتی خود در انقلاب شرکت می‌جست همین که در برابر رشد جنبش طبقه کارگر قرار می‌گرفت عقب‌نشینی کرده و با سازش با استبداد و برگشت به عقب، به خلق خیانت می‌کرد.

پیدایش مارکسیزم
(ایدئولوژی علمی پرولتاریا)

ایدئولوژی پرولتاریا مارکسیزم ـ لنینیزم است. مارکسیزم در نیمه دوم قرن نوزدهم بر اساس سه جریان علمی آن زمان توسعه و تکامل یافت. این سه منشاء مارکسیزم عبارت اند از: سوسیالیزم تخیلی فرانسه، فلسفه کلاسیک آلمان و اقتصاد سیاسی

انگلیس.

۱ـ سوسیالیزم تخیلی (اوتوپیک): تا اواسط قرن نوزدهم طبقه کارگر اروپا بیشتر زیر نفوذ ایدئولوژی‌های بورژوازی و یا سوسیالیزم تخیلی قرار داشت. سوسیالیزم تخیلی از مدت‌ها قبل شکل گرفته بود. این مکتب بیانگر اعتراض و عصیان طبقه کارگر در برابر ستم و ظلم صاحبان سرمایه و بهره کشی او بود. نخستین نمایندگان سوسیالیزم تخیلی توماس مور، بابوف، کامپانلا، مورلی و دیگران از نابرابری‌های شدید اجتماع مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان به شدت انتقاد نموده و برقراری جامعه‌ای عادلانه را خواستار بودند. به عقیده آن‌ها در جامعه نو بایستی همه مردم در تمامی سطوح زندگی از نظر اقتصادی، سیاسی و معنوی برابر باشند. مسئله عمده‌ای که آنان قادر به حل آن نبودند این بود که جامعه نو چگونه بایستی برقرار شود و این جامعه را چیزی دور از زندگی واقعی تصور می‌نمودند.

یکی از نمایندگان برجسته این طرز تفکر توماس مور جامعه آینده خود را در جزیره‌ای خیالی به نام «اتوپیا» از قول یک مسافر آن جزیره تجسم کرده است و از آن به بعد واژه «اتوپیا» در ردیف چیزی غیرواقعی و غیر قابل حصول درآمده است.

سن سیمون، رابرت آون و فوریه سوسیالیزم تخیلی (اتوپیک) را در قرن نوزدهم گسترش بیشتری داده آن را به واقعیت نزدیکتر ساختند. اینان تضادهای جامعه سرمایه‌داری را مشاهده می‌کردند و معتقد بودند انقلاب بورژوازی برای زحمتکشان آزادی و برابری به ارمغان نیاورده است. آن‌ها به

جامعه سرمایه‌داری داغ ننگ زده و کثافت و آلودگی‌های آن را برملا می‌ساختند و در برابر آن، نظام نوینی عاری از بهره‌کشی و مبارزات طبقاتی را خواستار بودند. این پیشقراولان مارکسیزم (سوسیالیزم علمی) اهمیت تکامل تولید را برای اجرای اصل «تقسیم ثروت‌های مادی تولید شده در برابر کار» و برای ارضای حوایج اساسی مردم دریافته بودند و حتی راه‌هایی را برای رسیدن به چنین جامعه‌ای پیشنهاد می‌کردند.

معهذا سوسیالیست‌های تخیلی نتوانستند به تمامی حقیقت دست یابند، زیرا از جامعه تصوری علمی نداشتند و علت علمی تقسیم جامعه به طبقات را نمی‌دانستند. منشاء وجود طبقات بالا را به طبیعت شریر برخی زورمندان که یا از راه زور و یا از راه‌های دیگر ثروت‌ها و حتی جان مردمان ضعیف را به تملک خود درآورده‌اند می‌دانستند و معتقد بودند که این افراد طبقات بالا از درک لذت زندگی در یک جامعه خالی از تضادها و مبتنی بر برابری و تساوی میان انسان‌ها ناآگاه‌اند و لذا از یافتن راه واقعی حل تضادهای جامعه و برقراری عدالت نیز عاجز بوده و تصور می‌کردند که با پند و اندرز به ثروتمندان و ایجاد واحدهای نمونه می‌توان جامعه‌ای فارغ از تضادهای طبقاتی آفرید. آن‌ها میان قوانین طبیعی و قوانین اجتماعی تفاوتی قایل نبودند و معتقد بودند که همه انسان‌ها را می‌توان به مردمان خوب و مردمان بد تقسیم کرد. سوسیالیست‌های تخیلی نمی‌توانستند قوانین حاکم بر تکامل جامعه سرمایه‌داری و آن نیروی اجتماعی را که قادر به ایجاد جامعه مورد نظر است کشف نمایند و چنانچه خواهیم دید همه‌ی این‌ها کشفیاتی است که مارکس و انگلس و دیگر رهبران

سوسیالیزم علمی سرانجام بدان‌ها نایل آمدند.

۲ـ فلسفه کلاسیک آلمـان: فلسفه دانشی است که کلی‌ترین قوانین طبیعت، جامعه بشری و تفکر را بررسی می‌کند. با گذشت زمان علوم طبیعی و اجتماعی به آن چنان سطحی از تکامل رسید که مقدمات پیدایش یک فلسفه علمی صحیح را ممکن ساخت. مثلاً در قرون ۱۸و۱۹سه کشف مهم در علوم طبیعی، مبانی پیدایش فلسفه نوین ماتریالیستی را فراهم کردند. قانون بقای انرژی و ماده که توسط دانشمند شوروی «لومونوسف» و دانشمند فرانسوی «لاوازیه» کشف گردید ثابت کرد که هیچ چیز خود بخودی به وجود نیآمده و هیچ چیز از بین نمی‌رود بلکه فقط از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌یابد. قانون بقای ماده نشان داد که تمام پدیده‌ها چیزی جز اشکال حرکت و تغییر ماده نبوده است و هیچ آفریننده‌ای آن‌ها را نیافریده است بلکه همواره وجود داشته و خواهند داشت. دومین کشف «کشف سلول» واحد ساختمانی موجودات زنده است که توسط «گاریانینف» روسی و «شلایدن» و «شوان» آلمانی صورت گرفت. این مسئله به وضوح ثابت کرد که تمام جانداران و گیاهان دارای منشاء مشترکی به نام سلول بوده و سلول نیز چیزی نیست جز عناصر مادی مختلف که با ترکیب خاص خود کیفیت نوینی به نام «حیات» به وجود آورده‌اند. به عبارت دیگر ثابت کرد که حیات نیز شکلی از حرکت ماده است. داروین با ارائه نظریه علمی تکامل جانداران که بر اساس تجربیات و مدارک علمی استوار بود، سومین کشف مهم علوم طبیعی را به انجام رساند. داروین با تجربیات متمادی خود ثابت کرد که انواع

موجودات و گیاهان کنونی از تکامل همان سلول ابتدایی به وجود آمده و مبارزه مداوم آن‌ها برای بقای حیات موجب تکامل آن‌ها شده است. تحت تاثیر یک چنین ترقیات علمی نظریات دو فیلسوف آلمانی هگل و فویرباخ به عرصه ظهور رسید. هگل روش مورد استفاده علوم جدید (تضاد، تغییر و تکامل، وابستگی پدیده‌ها به یکدیگر و غیره) را در تجزیه و تحلیل پدیده‌های طبیعت و اجتماع تعمیم داده و دیالکتیک را به سطح جدیدی ارتقا بخشید. لیکن هگل به علت گرایش به ایدیالیزم معتقد بود که جهان مادی تجسم ایده مطلق و شعور کلی است و تکامل جهان مادی نیز انعکاس تکامل همان «ایده مطلق» و «شعور کلی» می‌باشد. فویرباخ در پیشرفت و ترقی و تکامل فلسفه ماتریالیزم بزرگترین سهم را دارد. او در انتقاد از ایدیالیزم هگل ماتریالیزم خاص خود را بنیان گذاشت. وی معتقد بود که ماده و طبیعت خارج از شعور انسان و مستقل از او وجود دارند. ولی فویرباخ با کناره گرفتن از ایدیالیزم هگل نتوانست از دیالکتیک وی بهره برد. فویرباخ در درک مسائل اجتماعی در ایدیالیزم باقی ماند. او اساس تکامل اجتماعی انسان را نه در رشد تولید مادی بلکه در شعور و مذهب جستجو می‌کرد، به همین سبب در حالی که خدا و مذهب مسیح را رد می‌کرد برای ایجاد جامعه نوین در تلاش پایه‌ریزی مذهب جدیدی بر اساس محبت انسان‌ها بود.

۳ـ اقتصاد سیاسی انگلیس: تکامل طریقه تولید سرمایه‌داری با تکامل شعبه جدیدی از علم یعنی اقتصاد سیاسی همراه بود. در زمانی که بورژوازی به عنوان طبقه‌ای پیشرو در مقابل فیودالیزم قرار داشت به شناخت علمی قوانین حاکم بر

تکامل تولید سرمایه‌داری و محو مناسبات تولیدی فیودالی علاقه نشان می‌داد و در آن زمان بود که علم اقتصاد بورژوازی شکل گرفت. بنیان‌گذاران آن دانشمندان انگلیسی «آدام اسمیت»، «دیوید ریکاردو» و غیره بودند. اقتصاد سیاسی بورژوازی قانون بسیار مهمی مانند رابطه میان میزان کار انجام شده برای تولید یک کالا و ارزش آن را کشف کرد و بنیانی برای مطالعه علمی مهمترین حوزه مناسبات بشری یعنی مناسبات تولیدی طرح‌ریزی کرد. سایر رشته‌های علوم اجتماعی مانند تاریخ، حقوق وغیره نیز تکامل بیشتری یافتند.

پیدایش مارکسیزم ـ لنینیزم که به وسیله پایه‌گذاران بزرگ آن مارکس و انگلس به مکتب انقلاب پرولتاریا مبدل گردید، دکترین انقلابی جامعی است که از سه بخش عمده (فلسفه، اقتصاد سیاسی و تئوری کمونیزم علمی) تشکیل یافته است.

<u>فلسفه مارکسیزم:</u> فلسفه مارکسیزم مرکب از ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی است. پایه تئوری مارکسیزم دانش فلسفی ماتریالیزم دیالکتیک است که کلی‌ترین قوانین حاکم بر طبیعت، جامعه بشری و شعور را بیان می‌کند. مارکس و انگلس برای اولین بار در تاریخ فلسفه، ماتریالیزم و دیالکتیک را آگاهانه وحدت بخشیده و قوانینی را که به طور کلی بر جهان حرکت و تکامل طبیعت جامعه و انسان حکومت دارند کشف کردند. ماتریالیزم دیالکتیک بدان جهت ماتریالیستی است که معتقد است طبیعت به وسیله هیچ نیرویی آفریده نشده همیشه بوده و خواهد بود و شعور محصول تکامل ماده در مراحل عالی آن است. ماده و شعور بر اساس تضادهای درونی خود

تکامل می‌یابند و این تکامل به صورت تغییرات کمی است که در مرحله معینی به صورت جهش کیفـی (تغییـر از حـالتی بـه حالـت دیگر) در می‌آید. مارکس و انگلس با تطبیق ماتریالیزم دیالکتیک بر قوانین حـاکم بـر تکامـل جامعـه، ماتریـالیزم تـاریخی را بنیـان نهادند. ماتریالیزم تاریخی از آن جهت دیالکتیکی است که معتقـد است که جوامع بشری بر اسـاس تـضادهای درونـی خـود تکامـل می‌یابند و این تکامل به صورت تغییرات کمی است که در مرحله معین به صورت جهش‌هـای کیفـی (انقـلاب) از یـک شـکل‌بنـدی اجتماعی به شکل‌بندی دیگری تحول می‌یابند. ماتریالیزم تـاریخی از آن جهت ماتریالیستی است که معتقد است تکامل جوامع بشری در درجه اول تحت تاثیر تکامـل طریقـه تولیـد مـادی آن و رشـد عوامل درونی جامعه انجام می‌گیرد نه به وسیله شعور کلی. شـعور خود در تمام اشکالش مطابق با سطح تکامـل تولیـد مـادی تکامـل می‌یابد. تکامل نیروهـای مولـد تعیـین‌کننـده مناسـبات و روبنـای جامعه می‌باشند. ماتریالیزم تاریخی کلـی‌تـرین قـوانین حـاکم بـر توسعه و تکامل جامعه را بررسی می‌کند.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی: اقتـصاد سیاسـی علمـی است که زیربنای جامعه (مناسبات تولیدی حاکم) را مورد تحقیـق و بررسی قرار می‌دهد. این علم قـوانینی را بررسـی مـی‌کنـد کـه مربوط اند به طریقه تولید نعمت‌های مادی و چگونگی تقـسیم آن در طی مراحل مختلف تکامل جامعه. در عین حال اقتصاد سیاسـی رابطه بین نیروهای مولد و روابط (مناسبات) تولیدی و رابطه بـین زیربنا و روبنا را مورد بررسی قرار می‌دهد. چون در اینجا اقتصاد علم طبقاتی است به این جهت لفظ سیاسی را به آن می‌افزایند.

اقتصاد سیاسی مارکسیستی علل مادی اسارت و بندگی و فقر و محرومیت کارگران را در کشورهای سرمایه‌داری و سایر زحمتکشان را در جوامع طبقاتی مختلف قبلی روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که ظلم و ستم به طبقات زحمتکش طی تاریخ طولانی بشر امری تصادفی و یا آسمانی نیست بلکه معلول سیستم‌های استثماری و وجود مناسبات بهره‌کشی از اکثریت به وسیله اقلیت بوده و فقط مبارزه طبقاتی آشتی ناپذیر محو و نابودی سیستم طبقاتی (سرمایه‌داری) و برقراری دیکتاتوری پرولتاریاست که زحمتکشان را از استثمار رهایی می‌بخشد.

تئوری کمونیزم علمی: این علم ناگزیری انهدام سیستم سرمایه‌داری را بر اساس نتایج حاصله از اقتصاد سیاسی و ماتریالیزم تاریخی نشان می‌دهد. کمونیزم علمی ثابت می‌کند که سیستم سرمایه‌داری تنها از طریق انقلاب قهرآمیز به سوسیالیزم تحول خواهد یافت و از این رو قوانین حاکم بر این تحول و دیکتاتوری پرولتاریا را بررسی می‌کند. سپس شرح می‌دهد که چگونه باید جامعه نوین کمونیستی را ساخت. در تشریح این مسئله تئوری کمونیزم علمی سه وظیفه را انجام می‌دهد که عبارت اند از: نشان دادن نحوه ایجاد زیربنای مادی و تکنیکی جامعه نوین، تشکیل مناسبات اجتماعی کمونیستی و قالب‌ریزی انسان طراز نوین. در شکل‌گیری تئوری کمونیزم علمی و رشد مارکسیزم به طور کلی مبارزات طبقه کارگر در انقلابات توده‌ای در کشورهای مختلف اروپا و به ویژه مبارزات پرولتاریای فرانسه و هم زمان با رشد این مبارزات ایجاد سازمان‌های مبارزاتی طبقه کارگر به خصوص اتحادیه کمونیست‌ها و انترناسیونال اول و

سرانجام کمون پاریس حایز اهمیت می‌باشند که به آنها اشاره مختصری می‌کنیم.

<u>**کمون پاریس:**</u> در اواسط قرن نوزده استبداد فرانسه در برابر خواست‌های توده‌های خلق سرانجام به لرزه افتاد و ناپلیون سوم برای انحراف توجه خلق از مشکلات داخلی با پروس وارد جنگ شد و چون ارتش برای چنین جنگی آمادگی نداشت و توده‌های مردم از آن حمایت نمی‌کردند دچار شکست قطعی شد. در سپتامبر ۱۸۷۰ خبر شکست ارتش فرانسه به پاریس رسید. توده‌های مردم خشمگین به خیابان‌ها ریختند و مجلس مقننه را اشغال کردند. بورژوازی فرانسه از این جنبش توده‌ها به نفع خود بهره‌گیری کرد و با تشکیل «دولت دفاع ملی» به ریاست ژنرال تروفو حکومت را به دست گرفت. کارگران پاریس نیز به تشکیل سازمان‌های ویژه خود پرداختند و سازمان‌های وابسته به انترناسیونال در دو بخش پاریس انجمن‌های مقاومت و آماده باش در برابر هجوم ارتش پروس (آلمان) برپا نمودند که در راس آنها هیئت مدیره انجمن مرکزی شهر (کمون پاریس) قرار داشت. کمون قول داد در دفاع از پاریس به دولت کمک کند و در عین حال برنامه عمل خود را اعلام نمود که عبارت بود از مسلح کردن توده‌ها برای دفاع از میهن، انحلال پلیس و انجام انتخابات فوری انجمن مرکزی شهر یا کمون. ارتش پروس پاریس را محاصره کرد و با وجود دفاع قهرمانانه کارگران سرانجام با شکست سپاهیان تروفو در اثر خیانت دولت بورژوازی فرانسه شکست خورد. انتخابات مجلس ملی فرانسه در محیطی که به کمک ارتش آلمان فراهم شده بود سر هم‌بندی شد و مجلسی که کاملاً جنبه

ارتجاعی داشت به وجود آمد و کابینه‌ای به ریاست تی‌یر تشکیل شد که فوراً قرارداد صلح با آلمان را امضا کرد و قرار شد برخی از نواحی پاریس تا مدتی در اشغال باقی بماند. گاردهای ملی سلاح‌های خود را تحویل نداده و در برابر این خیانت تصمیم به مبارزه و مقاومت گرفتند و با وجودی که تی‌یر به زور متوسل شد زحمتکشان تسلیم نشده بلکه برعکس کنترل پاریس را عملاً به دست گرفتند. هیئت مدیره فدراسیون گارد ملی (کمون پاریس) تصمیم به برگزاری انتخابات جهت انجمن گرفت و به علاوه برنامه خود را به این شرح اعلام نمود: ایجاد رابطه با سایر شهرها، انتخابات جهت تعیین همه مقام‌های دولتی، انحلال ارتش و پلیس حرفه‌ای، الغای کار مزدوری و از بین بردن گدایی و غیره.

افراد منتخب مردم برای انجمن (کمون پاریس) که ۸۶ نفر بودند اکثراً از میان کارگران، کارمندان و صاحبان مشاغل آزاد بوده و از نظر سیاسی قریب نیمی از آنها طرفداران بلانکی(۱) و پرودون(۲) بودند. انجمن (کمون پاریس) پس از کسب قدرت، دستگاه دولتی سابق را متلاشی و ارگان‌های حکومتی خود را جایگزین آنها کرد. از صاحبان کارخانه‌ها خلع ید کرده اداره آنها را به کارگران واگذار نمود. شرایط کار کارگران را بهبود بخشید و حقوق مقامات دولتی جدید را در حد کارگران ماهر

---

۱ ـ بلانکی: پایه‌گذار انجمن بلانکیست‌ها، از سوسیالیست‌های تخیلی فرانسه بود که اعتقاد داشت از جمله بایستی قدرت دولتی در دست عناصر پیشرو و مترقی باشد و نیازی به حمایت توده‌های مردم نیست.

۲ ـ پرودون: اقتصاددان مشهور خرده‌بورژوازی فرانسه بود که طرفداران مکتب او را پرودونیست‌ها می‌گفتند.

پایین آورد. آپارتمان‌های خالی را به خانواده‌های نیازمند واگـذار کرد و غیره.

<u>شکست کمون پاریس:</u> حکومت بورژوازی تـی‌یـر بـا مشاهده قدرت روزافزون کمون پاریس، با بیـسمارک صـدراعظم آلمان تبانی کرده فعالانه به تدارک برای سرنگونی آن پرداخت و با وجود دفاع دلیرانه کمون پاریس در برابر هجـوم وسـیع ارتـش سرانجام در ۲۸ می ۱۸۷۱ حکومت کمون پـاریس سـقوط کـرد. مهمترین علل شکست کمون پاریس به طور کلی عبارت بودند از: عدم آمادگی توده‌های خلـق و کـارگران بـرای تـصرف قـدرت، وجود احزاب مختلف در کمون که در مورد برخی مسائل مهم از جملـه چگـونگی تـشکیل یـک حکومـت سوسیالیـستی و سـازمان دولتی طراز نوین با هم توافق نداشتند. هیچیک از رهبران برجسته کمون بـه ایـدئولوژی و فلـسفه علمـی مجهـز نبـوده و از قـوانین تکامـل جامعـه آگـاهی کـافی نداشـتند. بـسیاری از کمونـارد هـا طرفدار همکاری طبقاتی بودند. از طرف دیگر کمون نتوانست بـا دهقانان اتحاد برقرار کند و برنامـه دولتـی در ایـن مـورد تـدوین نکرد و نیز قبل از اینکه به دشمن ضربات جدی وارد کنـد دسـت به انتخابات زد و بانک ملی را تصاحب نکرد و از نظر پولی دچـار مضیقه شد و بالاخره با ایالات مختلف رابطه برقرار نساخت.

با وجود آنچه گفتـه شـد کمـون پـاریس نخـستین کوشـش پرولتاریا برای کسب قدرت تشکیل دولت وابـسته بـه طبقـه خـود بود و از این جهت تجربیات حاصله از آن برای رشـد سوسـیالیزم علمی و قوانین مربوطه به برقـراری دیکتـاتوری پرولتاریـا بـسیار حایز اهمیت بود و خاطره آن همیشه در تاریخ بجای خواهد ماند.

اتحادیه کمونیست‌ها: چنان که بطور خلاصه مشاهده کردیم قبل از پیدایش مارکسیزم، پرولتاریا حزب یا تشکیلات سیاسی مستقل نداشت و خواه ناخواه بدنبال خرده بورژوازی و بورژوازی کشیده می‌شد. تشکیل حزب یا سازمان سیاسی پرولتاریا کار آسانی نبود. بخصوص که انواع نظریات نادرست خرده بورژوازی و تخیلی بر محیط انقلابیون پرولتاریای اروپا سایه افکنده بود. از جمله این نظریات نادرست ولی در عین حال دارای نفوذ نظریات «پرودون» بود.

پرودون: پرودون یکی از سوسیالیست‌های تخیلی فرانسوی و دارای ماهیت خرده بورژوازی بود، او با انتقادات شدید از سیستم سرمایه‌داری و ارائه جملات پر آب و تاب و ترسیم سرابی پر زرق و برق برای پرولتاریا قشرهای وسیعی از مبارزین پرولتر و بویژه جوانان و دانشجویان فرانسوی را بدور خود جمع کرده بود و با نظریات انارشیستی و خرده بورژوایی خود آنان را گمراه می‌کرد.

مارکس در اثر خود بعنوان «فقر فلسفه» (پاسخی به «فلسفه فقر» پرودون) نظریات این فلسفه پرداز خرده بورژوا را کوبیده در ضمن بسیاری از نکات اندیشه های فلسفی و اقتصادی خود را بیان کرد.

تشکیل اتحادیه کمونیستی: مارکس و انگلس در پیشاپیش سایر انقلابیون باین اندیشه فرو رفتند که لازم است بین انقلابیون کشورهای اروپایی روابط و پیوندهای منظمی برقرار کنند تا «اتحاد مقدس!» سرمایه‌داران در هر زمان قادر به سرکوب جنبش‌های پرولتری در اینجا و آنجا نشود. باین منظور

ابتدا کمیته‌هایی تحت عنوان «کمیته‌های ارتباط کمونیستی» در بروکسل تحت سرپرستی مارکس تشکیل شد که وظیفه آن برقراری ارتباط بین سازمان‌های کارگری اروپا و از جمله با چارتیست‌های انگلیس بود.

یکی از سازمان‌های مترقی «اتحاد دادگران» بود که یک سازمان مخفی پیرو عقاید کمونیستی تخیلی بود که یک خیاط آلمانی به نام وایتلینگ آن را تدوین کرده بود. این گروه پیرو برقراری عدالت به معنی اعم بود و می‌خواست بین انسان‌ها صرفنظر از وابستگی طبقاتی روابط برقرار گردد، همه خوشبخت و مرفه باشند و غیره. شعار این سازمان عبارت بود از «همه مردم برابرند». بدیهی است تا زمانی که عقاید مارکسیزم شکل نگرفته بود، عقاید وایتلینگ نقش مثبتی ایفا می‌کرد. مارکس و انگلس بسیار کوشیدند تا رهبران این گروه را به نادرستی و ناپختگی تصورات شان پیرامون طبقات آشنا سازند و آنان را به نقش تاریخی پرولتاریای جهانی آشنا سازند.

در اثر آموزش‌های مارکس و انگلس بسیاری از اعضای این سازمان بسوی مارکسیزم روی آوردند. خواست‌ها و ضرورت‌های دیگر سرانجام به پیدایش «اتحادیه کمونیست‌ها» انجامید.

«اتحادیه کمونیست‌ها» نقش بزرگی در تغییر کمونیزم تخیلی به «کمونیزم علمی» ایفا کرد و شعار «همه مردم برابرند» به شعار «پرولتاریای جهان متحد شوید» مبدل گردید.

اتحادیه کمونیست‌ها اساسنامه‌ای تدوین کرد که در ماده اول این اساسنامه از جمله چنین گفته می‌شود:

«هدف اتحادیه کمونیست‌ها عبارتست از سرنگون کردن

بورژوازی و استقرار حاکمیت پرولتاریا، محو جامعه کهنه بورژوازی که بر آشتی ناپذیری طبقاتی متکی است و بنیان گذاری جامعه نوین بدون طبقات و بدون مالکیت خصوصی».

اولین کنگره «اتحادیه کمونیست‌ها» به مارکس و انگلس ماموریت داد که برنامه سازمان را تدوین کنند. این برنامه بصورت «مانیفست حزب کمونیست» انتشار یافت و دوران نوینی در تاریخ جنبش جهانی پرولتاریا با این مانیفست گشوده شد.

مانیفست حزب کمونیست

مارکس و انگلس برای تدوین مانیفست حزب کمونیست ماه‌ها وقت صرف کردند و این اثر مهم تاریخی سرانجام برای اولین بار در مارس ۱۸۴۸ در لندن ابتدا به زبان آلمانی و سپس به زبان‌های دیگر انتشار یافت. این اثر ۲۳ صفحه‌ای به درستی یکی از مهمترین آثار مارکسیستی است که تا کنون ده‌ها و بلکه صدها میلیون نسخه از آن به اکثر زبان های بین‌المللی و محلی منتشر شده است. این اثر بزرگ نقطه اوج دستآوردهای علمی مارکس و انگلس در آن زمان بود.

در مانیفست حزب کمونیست برای اولین بار آموزش مارکس و انگلس بصورت منظم ارائه گردیده است. در این کتاب سه جزء اساسی مارکسیزم ـیعنی فلسفه مارکسیستی، کمونیزم علمی و اقتصاد مارکسیستیـ در ارتباط محکم دیالکتیکی با هم بصورت آموزش منظمی درآمده است.

مانیفست حزب کمونیست در یک مقدمه و چهار فصل تدوین شده است. در مقدمه این اثر محیطی که در آن زمان در اروپا حاکم بود بصورت خیلی خلاصه بیان شده از جمله در مقدمه چنین نوشته شده:

«اکنون وقت آن رسیده که کمونیست‌ها نظریات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند و در مقابله افسانه شبح کمونیزم مانیفست حزب خود را قرار دهند».

«**بورژواها و پرولتاریا**»: عنوان فصل اول مانیفست است. در این فصل تحلیل فشرده‌ای از تکامل جامعه بشری و تکامل جنبش پرولتاریا ارائه شده است. ماتریالیزم تاریخی بشکل منظم و قانع کننده جمعبندی شده و این حقیقت به روشنی اعلام گردیده است که سراسر تاریخ (پس از گذار از کمون اولیه) یعنی سراسر تاریخ مدون بشری متکی بر مبارزات طبقاتی است و بر اثر این مبارزه توقف ناپذیر طبقاتی است که صورت بندی‌های اجتماعی اقتصادی در جامعه بشری یکی جایگزین دیگری می‌شوند. سیستم بردگی نابود و سیستم فیودالیزم جایگزین آن می‌شود که جای خود را به سیستم اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری می‌دهد و پس از آن این سیستم اجتماعی سوسیالیزم و سرانجام کمونیزم است که سراسر جهان را فرا خواهد گرفت. در این فصل مارکس و انگلس نقش تاریخی پرولتاریا را بیان می‌کنند و به روشنی نشان می‌دهند که تنها طبقه‌ای که در جریان تکامل جامعه سرمایه‌داری از نظر کمی و کیفی در برابر بورژوازی رشد می‌کند، یگانه طبقه‌ای که تا آخر انقلابی است و به گذشته نظر

ندارد و خواهان تکامل آینده است، در جریان تکامل به یگـانگی انقلابی دست می‌یابد و قادر به نابود کـردن سیـستم بـورژوازی و بنیان گذاری سیستم جدید سوسیالیـستی و سـرانجام جامعـه بـدون طبقه است همانا پرولتاریا می‌باشد. آنان نشان دادند کـه پرولتاریـا طبقه‌ایست که می‌تواند سایر طبقـات و اقـشار اجتمـاعی را بـدور خود جمع کرده و آنها را بـسوی انقـلاب رهـایی بخـش رهنمـون گردد.

«<u>پرولتاریا و کمونیست‌ها</u>»: عنوان فصل دوم مانیفست اســت کــه مناســبات کمونیــست‌هــا بــا طبقــه کــارگر و برنامــه کمونیست‌ها را برای تغییر جامعه سـرمایه‌داری بیـان مـی‌کنـد. در این فصل مارکس و انگلس متـذکر مـی‌شـوند کـه کمونیـست‌هـا هیچگونه منافعی جدا از کلیه پرولتاریا و علیـه احـزاب کـارگری ندارند. تفاوت شان با سایر احزاب به اصطلاح «کارگری» در این اسـت کـه آنـان بـه انترناسـیونالیزم پرولتـری معتقدنـد و مـصالح مشترک همه پرولتاریا را، صرفنظر از ملیت شان در مد نظر دارند و بعلاوه کمونیست‌ها این مزیت را دارنـد کـه بـه تئـوری انقـلاب مسلح اند. آنها پرده ریا و تزویـری را کـه بـورژوازی و بـه ویـژه نماینـدگان «سوسـیال دمکـرات» آنهـا بـر واقعیـات تلـخ جامعـه سرمایه‌داری کشیده اند کنار زده و ماهیت ایـن جامعـه را کـه بـر استثمار وحشیانه زحمتکشان، غارت ملل عقـب مانـده و حاکمیـت پول و بدترین اصول اخلاقی متکی می‌باشد برملا می‌سـازند. آنهـا اعـلام مـی‌دارنـد اتهامـات بـوژوازی بـه کمونیـست‌هـا کـه گویـا کمونیـست‌هـا مـی‌خواهنـد اصـل مالکیـت را از بـین بـرده آزادی شخصی را محو کننـد، ملیـت و مـیهن را نـابود سـاخته و زنـان را

اشتراکی کنند، همه و همه از ماهیت خرده بورژوازی سرچشمه می‌گیرد. این خود سرمایه‌داران هستند که آزادی اکثریت جامعه را از بین برده مالکیت را از نه دهم اعضای جامعه سلب کرده و میهن پرولترها را از آنان گرفته اند و خصومت و دشمنی میان ملت‌ها را دامن می‌زنند. و این بورژوازی است که در واقع امر زنان را اشتراکی کرده و فحشای رسمی و غیر رسمی را رواج داده است. پرولتاریا سرمایه‌داری را سرنگون می‌سازد و قدرت حاکم را در دست می‌گیرد تا در همه این عرصه‌ها نظم واقعی و عادلانه برقرار سازد. مالکیت عمومی خلق را جایگزین مالکیت ظالمانه خصوصی نموده، آزادی را برای اکثریت جامعه تامین کند و خصومت ملی را از بین برده زنان را از اسارت و فحشای رسمی و غیر رسمی برهاند. مارکس و انگلس در این اثر غارت ملل مستعمره را از سوی سرمایه‌داری کشورهای پیشرفته نشان داده و اساس این تئوری را پایه گذاری می‌کنند که «ملل اسیر متحد پرولتاریا» هستند و اعلام می‌دارند که «با برافتادن استثمار یک انسان توسط انسان دیگر، استثمار یک ملت توسط ملت دیگر نیز از میان خواهد رفت».

<u>**«ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی»:**</u> فصل سوم مانیفست تحت عنوان «ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی» نگاشته شده که در آن مارکس و انگلس جریانات مختلف سوسیالیستی و کمونیستی تخیلی را که تا آنزمان وجود داشته بررسی می‌کنند و ضمن ارج گذاری به جنبه‌های مثبت سوسیالیست‌های تخیلی بزرگ مثل کرون، فوریه و سن سیمون مرز سوسیالیزم و کمونیزم علمی را با این جریانات مشخص می‌سازند.

«مناسبات کمونیست‌ها با احـزاب مختلـف»: در فصل آخر مانیفست «مناسبات کمونیست‌ها با احـزاب مختلـف» بیان شده و نمونه درخشانی از خط مشی صحیح کمونیستی در رابطه با احزاب دیگر ارائه می‌شود. آنها می‌نویسند کمونیست‌ها در همه جا از هر جنبشی انقلابی که بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی کنونی انجام می‌شود باید پشتیبانی کنند و وظیفه کمونیست‌ها را به منزله هسته اصلی چنین جنبش‌هایی نشان می‌دهند.

در مانیفست ضرورت استقرار حاکمیت پرولتاریا با صراحت و روشنی کامل بیان شده و پایه‌های تئوریک و تاریخی وحدت پرولتاریا با دهقانان و سایر اقشار زحمتکش و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا پایه ریزی شده است. هدف کمونیست‌ها عبارتست از «متشکل ساختن پرولتاریا بصورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا».

مانیفست حزب کمونیست با این جملات محکم و استوار که در هر کمونیستی ایجاد اعتماد و اطمینان به آتیه تابناک پرولتاریا می‌کند خاتمه می‌یابد:

«بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهد، ولی جهانی را بدست خواهد آورد. پرولتاریای جهان متحد شوید!»

انترناسیونال اول: انقلابات۱۸۴۸ـ۱۸۴۹با آن‌که اکثراً

به هدف‌های خود نرسید اما اثر ژرفی در سیر تکامل اروپا بجا گذاشت. مناسبات بورژوازی در مقیاس وسیعی گسترش یافت. در فاصله سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ مناسبات سرمایه‌داری بسیار گسترش پیدا کرد و بازار سرمایه‌داری جهانی عملاً بوجود آمده بود. انقلاب صنعتی و اختراعات نوین سبب شد که هزاران موسسه بزرگ صنعتی با صدها و هزارها کارگر تاسیس شوند و شبکه راه‌ها، راه آهن و کشتیرانی در کشورهای اروپایی گسترش بیسابقه‌ای یابد. طبقه کارگر از نظر کمی و کیفی رشد بیسابقه‌ای یافته بود و شرایطی ایجاد شده بود که متشکل کردن کارگران در سازمان‌های واقعی پرولتری میسر می‌گردید.

مارکس و انگلس که از سال‌ها پیش بطور خستگی ناپذیر با کار پر ثمر خود به تکامل و ترویج اندیشه‌های علمی خود پرداخته بودند در آغاز دهه ۱۸۶۰ به این نتیجه رسیدند که میتوان جنبش جهانی طبقه کارگر را در یک سازمان بین‌المللی متشکل کرد و انجام چنین وظیفه‌ای در واقعیت امر بسیار دشوار بود. جنبش کارگری در کشورهای مختلف از نظر فکری کاملاً پراکنده و زیر نفوذ انواع نظریات و ایدئولوژی‌های انحرافی قرار داشت.

سرانجام پس از تلاش های فراوان در ۱۸۶۴ نمایندگان جنبش‌های کارگری کشورهای مختلف در لندن گرد هم آمده و کنگره موسسین چنین سازمانی را تشکیل دادند. این کنگره موسسین طی قطعنامه‌ای اصل تاسیس سازمان بین‌المللی کارگران را پذیرفت و کمیته‌ای شامل سی نفر از نمایندگان کشورهای مختلف انتخاب کرد تا اعلامیه موسسان و اساسنامه این سازمان را

تدوین کنند.

برنامه انترناسیونال اول، تـدوین یـک سـند برنامـه‌ای جـامع برای انترناسیونال، در محیطی که پر از اختلاف نظر و سر درگمی است وظیفه بسیار مشکلی بود. مارکس و انگلس ۱۷ سـال قبـل از تشکیل انترناسیونال اول مانیفست حزب کمونیست را نوشته بودند که در آن همان گونه که قبلاً اشاره کردیم مبانی اصولی کمونیزم علمی با قاطعیت و صراحت بیان شده است.

در نخستین سند برنامه‌ای که سرانجام بوسیله مارکس تدوین شد این اندیشه اصلی مبنای کـار قـرار گرفتـه اسـت کـه بـا رشـد سرمایه‌داری زندگی طبقه کارگر بهتر نمی‌شود. این طبقه تنهـا در مبارزه است که می‌تواند حقوق خود را بدست آورد و این مبارزه هنگـامی مـوثر واقـع مـی‌شـود کـه جنبـه سیاسـی داشـته باشـد و پرولتاریا را بسوی حکومت طبقاتی خویش رهبری کند.

مارکس به روشنی و با سادگی تمام با استناد به ارقام و آمار ثابت می‌کند کـه علیـرغم ادعـای سـرمایه‌داران تکامـل صـنعت و تجارت زندگی طبقه کارگر را بهبود نبخشیده و نخواهد بخـشید و ثابت مـی‌کنـد کـه ایـن تکامـل تـا زمـانی کـه زیـر نظـر و تحـت حاکمیت سرمایه است نمیتوانـد بـه رفـاه طبقـه کـارگر بیانجامـد. اساس تغییر واقعی وضع زندگی زحمتکشان بدست آوردن قدرت حاکمه است. مارکس می‌نویسد:

«اینک در همه کشورهای اروپایی برای هـر متفکـر بـدون پیش‌داوری، حقیقت روشنی اسـت کـه نـه تکمیـل ماشـین‌هـا، نـه بکـارگرفتن علـوم در تولیـد، نـه بهبـود وسـایل ارتبـاطی، نـه مستعمره‌های جدید، نه مهاجرت به بازارهای نـوین، نـه بازرگـانی

آزاد و نه همه اینها در مجموع خود، فقر توده زحمتکش را از میان نمی‌برد. هر نوع رشد آتی نیروی مولد و کار نیز بر پایه معیوب کنونی ناگزیر سایه روشن اجتماعی را ژرفتر می‌کند و تضادهای آشتی ناپذیر را شدت می‌بخشد. تنها کسانی که در خواب کردن دیگران با امیدهای دروغین ذینفع باشند این حقیقت روشن را انکار می‌کنند.» و بالاخره مارکس نتیجه‌گیری می‌کند: «تسخیر حاکمیت سیاسی وظیفه عظیم طبقه کارگر است».

انترناسیونال دوم: پس از سال‌ها مبارزه و فراهم آوردن مقدمات لازم برای تاسیس یک سازمان بین‌المللی کمونیستی سرانجام در سال ۱۸۸۹ نمایندگان احزاب کارگری تقریباً همه کشورهای اروپا، آمریکای شمالی و آرژانتین در پاریس گرد هم آمده و تحت رهبری انگلس، انترناسیونال دوم پایه‌گذاری و تاسیس شد. این سازمان بر پایه و اساس مارکسیستی قرار داشت و مدت شش سال تحت رهبری انگلس در راه تحکیم انترناسیونالیزم - وحدت بین المللی- پرولتاریا، پخش اندیشه‌های سوسیالیزم علمی و تحکیم موقعیت احزاب کارگری اقدامات فراوانی به عمل آورد. تحت رهبری انترناسیونال دوم در این مدت احزاب کارگری عملاً به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپایی مبدل شده بودند.

پس از مرگ انگلس بتدریج رهبری انترناسیونال دوم بدست فرصت طلبان افتاد و آنها کم کم با نفوذ دادن اندیشه‌های بورژوایی در جنبش کارگری از قدرت انقلابی این سازمان بین‌المللی بتدریج کاستند. لیکن در داخل انترناسیونال دوم برخی احزاب سوسیالیستی مانند حزب بلشویک روسیه با روش‌های

تسلیم‌طلبانه و تجدید نظرهای رفرمیستی رهبـران سازشـکار آن بـه مبارزه برخاستند و کم کم یک جناح انقلابی عملاً تحت نظر لنـین در داخل انترناسیونال دوم بوجود آمد. با آغاز جنگ جهـانی اول در سـال ۱۹۱۴ اکثـر رهبـران انترناسـیونال دوم بـه سراشـیب فرصت‌طلبی و اتخاذ مواضع آشکار بورژوایی در کشورهای خود در غلطیدند. آنها اصول همبستگی پرولتری را بکلی کنار گذارده و عملاً مدافع دولت‌های بورژوایی خـود در جنـگ ظالمانـه آنـان شدند و بطوری که بعداً خواهیم دید این سازمان بین‌المللی را عملاً به نابودی کشاندند. اما انقلابیون کمونیست و در راس آنها حـزب بلشویک روسیه به رهبری لنین انترناسـیونال سـوم را پایـه‌گـذاری کردند.

بلانکیزم: یکی از جریانات انحرافی که مارکس و انگلس با آن مبارزات اصولی انجام دادند به بلانکیزم مشهور است. لـوئی اگوست بلانکی انقلابی مـشهور قـرن ۱۹ فرانـسه پایـه گـذار ایـن جریان بود. بلانکی که در اتحادیه کمونیست‌ها و انترناسیونال اول نیـز فعالیـت داشـت از جملـه بـر ایـن عقیـده بـود کـه اسـتثمار سـرمایه‌داری را میتـوان بـا اقـدام قهرآمیـز دسـته‌ای کوچـک از انقلابیون مصمم و فداکار، بدون نیاز به شرکت و پشتیبانی وسـیع توده‌های زحمتکش نابود کرد و استقرار همین دسته کوچـک در راس حکومت برای رسیدن به سوسیالیزم کافی است. از آن زمـان بـه بعـد مفهـوم عمـومی بلانکیـزم عبارتـست از توطئـه‌گـری و ماجراجویی و در واقع اقدام دسته‌ای کوچک بـا افکـار افراطـی، عدم اعتماد بـه تـوده‌هـا و لـزوم مبـارزه متـشکل و اصـولی آنهـا. بلانکیست‌ها تـوجهی بـه تناسـب نیروهـا، نقـش تـوده‌هـا و بـویژه

پرولتاریـا و در راس آن حـزب ایـن طبقـه و شـرایط لازم بـرای پیروزی، کار انقلابی مستمر و گاه طـولانی، نداشـتند. مـارکس و انگلس با وجود ارزش بسزایی که برای شخصیت انقلابـی بلانکـی قایـل بودنـد نظریـات او را در مـورد تحـول جامعـه قاطعانـه رد می‌کردند.

فصل هشتم

امپریالیزم

مرحله تلاشی سرمایه‌داری

پیشرفت نیروهای مولد: مقارن پیدایش امپریالیزم تحولات فنی قابل توجهی در ذوب فلزات، شیمی و مهندسی بوقوع پیوسته و تولید صنعتی افزایش و تمرکز یافت. ظهور روش‌های نوین ذوب فلز موجب پیدایش ماشین‌های فولادی و دستگاه‌های فلزکاری شد. افزایش محصول فولاد، امکان توسعه و تکامل بیشتر مهندسی و ساختمان راه آهن را فراهم ساخت. اختراع انواع جدید موتور دینام، توربین بخار، دیزل ترامـوا، اتومبیل، لکوموتیوهای دیزلی و هواپیما زمینه را برای افزایش تولید صنعتی و توسعه وسایل حمل و نقل فراهم ساخت. در سرمایه‌داری قبل از انحصار رشته‌هایی از صنایع سبک به ویژه نساجی در تولیدات صنعتی جنبه مسلط را داشتند اما در اواخر آن دوره صنایع سنگین بویژه ذوب آهن، استخراج معادن، شیمی و صنعت برق نقش عمده را ایفا می‌کردند. در زمینه کشاورزی نیز بتدریج تراکتور و کمباین، ماشین‌های سمپاشی، کودهای شیمیایی و سایر وسایل مدرن تولیدی جای ابزار و آلات قدیمی را گرفتند. در نتیجه پیشرفت‌های سریعی که در نیروهای مولد

حاصل آمد مناسبات تولیدی نیز در نوع خود تکامل یافته و تغییراتی حاصل کرد.

تغییرات در مناسبات تولیدی: تمام خصوصیات اساسی سرمایه‌داری قبل از انحصار، در امپریالیزم نیز همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهند. مثلاً مالکیت خصوصی بر وسایل تولید توسط سرمایه‌داران، استثمار، شکل توزیع نعمت‌های مادی و سایر خصوصیات اصلی باقی می‌مانند. لیکن خصوصیات نوینی نیز که خاص امپریالیزم است باین مناسبات اضافه می‌شود. این خصوصیات را میتوان بترتیب ذیل خلاصه کرد:

الف: تمرکز تولید و سرمایه که منجر به پیدایش انحصاراتی می‌شود که نقش قاطعی در حیات اقتصادی ایفا می‌کنند.

ب: پیدایش سرمایه مالی بر اساس ترکیب سرمایه بانکی و صنعتی و پیدایش «الیگارشی» مالی بر اساس سرمایه مالی.

پ: صدور سرمایه به منزله شکل مشخصی از صدور کالا که دارای اهمیت خاصی است.

ت: تشکیل اتحادیه‌های انحصاری و بین‌المللی سرمایه‌داران که دنیا را میان خود تقسیم می‌کنند.

ث: پایان تقسیم منطقه‌ای جهان میان دول بزرگ سرمایه‌داری.

حال به تشریح هر یک از خصوصیات فوق می‌پردازیم.

الف، تمرکز تولید و انحصارات: خصلت سرمایه‌داری قبل از انحصارات رقابت آزاد بود. وجود رقابت آزاد موجب تمرکز سریع تولید در موسسات عظیمی شد که تعداد آنها روز

بروز افزایش می‌یافت. رقابت آزاد با ثروتمندتر ساختن عده‌ای از صاحبان سرمایه و ورشکست کردن بسیاری از صاحبان سرمایه کوچکتر، منجر به تمرکز تولید گشت. بعبارت دیگر یک موسسه تولیدی با توسعه خود سایر موسسات مشابه و کوچک را ورشکسته ساخته و در خود حل می‌کرد. ضمناً تمرکز تولید موجب تمرکز نیروی کار در موسسات بزرگ شد یعنی ده‌ها هزار کارگر در استخدام یک موسسه تولیدی درآمدند. از بین رفتن رقابت آزاد و پیدایش انحصار (مونوپولیزم) ماهیت اقتصادی امپریالیزم را تشکیل می‌دهد. انحصارات عبارت از بزرگترین موسسات تولیدی یا اتحاد چند موسسه تولیدی سرمایه‌داری هستند که تولید یا فروش قسمت اعظم تولیدات یک رشته معینی از اقتصاد را در خود متمرکز می‌سازند. انحصارات یا مونوپول‌ها علیرغم عناوین گوناگون در ماهیت امر چهار شکل اساسی را دارا هستند که عبارتند از: کارتل، سندیکا، تراست و کنسرن.

۱ـ کارتل: اتحادی است مرکب از چندین موسسه بزرگ سرمایه‌داری که با هم در مورد شرایط فروش کالاهای خود، خرید مواد خام، تقسیم بازار و تثبیت قیمت کالاهای تولید شده و مواد خام خریداری شده و نیز در مورد مقدار کالایی که هر شرکت باید تولید کند به توافق می‌رسند. استقلال موسسات وابسته به کارتل محفوظ می‌ماند.

۲ـ سندیکا: اتحادی انحصاری از موسسات است که در آن شرکت‌های عضو سندیکا استقلال بازرگانی خود را از دست می‌دهند. تولید کالا بصورت مستقل انجام می‌گیرد ولی فروش

آنها و گاهی نیز خرید مواد خام از طریق دفتر مشترک سندیکا انجام می‌شود. ولی رقابت در سندیکا نیز برای بدست گرفتن قدرت (اشغال مقام‌های هیئت مدیره) بین اعضا در جریان است.

۳ـ تراست: اتحادی از انحصارات است که در آن کلیه موسسات شرکت کننده استقلال تولیدی و بازرگانی خود را از دست می‌دهند و در یک بنگاه ادغام می‌شوند و صاحبان آنها بصورت سهامداران عضو تراست در می‌آیند و بر حسب تعداد سهام خود سود دریافت می‌کنند. مدیریت تولید، امور مالی و بازرگانی تراست زیر نظر هیئت مدیره قرار می‌گیرد. اعضای هیئت مدیره از میان بزرگترین سهامداران برگزیده می‌شوند.

۴ـ کنسرن: اتحادیه‌ای است انحصاری از موسسات مربوط به رشته‌های مختلف صنعتی و مالی از قبیل موسسات تولیدی، بانک‌ها، تجارتخانه‌ها و کمپانی‌های حمل و نقل، بیمه و غیره که منافع مالی مشترکی پیدا می‌کنند. گروهی از سرمایه‌داران بزرگ عضو کنسرن بر موسسات مربوطه نظارت دارند.

مثلاً در ایالات متحده آمریکا صنعت برق زیر کنترل «جنرال الکتریک»، صنعت هواپیما سازی تحت نظر «کمپانی داگاس»، صنعت المینیوم تحت کنترل «کنسرن ملون» می‌باشد و یا تنها دو انحصار «جنرال موتورز» و «کمپانی فورد» حدود ۸۰ در صد اتومبیل‌ها را تولید می‌کنند.

اما علیرغم تشکیل انواع انحصارات رقابت بین آنها نه تنها از بین نمی‌رود بلکه وحشیانه‌تر و مهلک‌تر می‌گردد. در اتحادیه‌های انحصاری میان اعضا و یا میان انحصارها و آنهایی که به انحصارها

تسلیم نمی‌شوند انواع مبارزات رقابت آمیز وجود دارد. در این رقابت‌ها از هر شیوه‌ای حتی ورشکسته کردن طرف رقابت و اعمال هر نوع دوز و کلک تجارتی استفاده به عمل می‌آید. در مبارزه شدید میان انحصارها همه وسایل ناشایست رشوه‌خواری، تجاوز، باج و هر اقدام جنایتکارانه دیگر حتی قتل و کشتار رقیبان بکار برده می‌شود.

ب، سرمایه مالی و الیگارشی مالی:

۱ـ سرمایه مالی: بانک‌ها در مرحله امپریالیزم نقش مهمی را ایفا کرده و فعالانه در امور تولیدی به دخالت می‌پردازند. بانک‌ها عبارت از موسسات سرمایه‌داری ویژه‌ای هستند که سرمایه نقدی آزاد را بشکل «سپرده» گرد آورده به صاحبان موسسات وام می‌دهند و از این راه بهره هنگفتی بدست می‌آورند. مبارزه رقابت آمیز بانک‌ها با یکدیگر منجر به ورشکست شدن بانک‌های کوچک و تحلیل آنها در بانک‌های بزرگ می‌شود بعضی از آنها با حفظ استقلال ظاهری خود بصورت شعب بانک‌های بزرگ در می‌آیند.

تجمع و تمرکز بانک‌ها منجر به تشکیل انحصارات بانکی می‌گردد. بانک‌ها از حالت سابق درآمده به صورت انحصارات مقتدری در می‌آیند. بانک‌ها تقریباً بر تمام سرمایه نقدی و پس اندازهای مردم نظارت دارند. آنها روابط تنگاتنگی با موسسات صنعتی برقرار ساخته کار آنها را از طریق اعتبار کنترل کرده و وام‌های طویل‌المدتی در اختیار آنها قرار می‌دهند. بانک‌ها از موسسات صنعتی (که در این مرحله سرمایه کشاورزی نیز جزئی از سرمایه صنعتی است) سهام خریده و بدین ترتیب جزو صاحبان

این موسسات می‌شوند. صاحبان موسسات صنعتی نیز متقابلاً با خرید سهام بانک‌ها جزو صاحبان بانک‌ها می‌شوند. ترکیب سرمایه انحصارات بانکی و صنعتی موجب پیدایش سرمایه مالی می‌گردد. ائتلاف سرمایه انحصاری بانکی و صنعتی بصورت شرکت‌ها و اتحادیه‌های روسای انحصارات صنعتی و بانکی تجلی می‌کند. بطوری که همان اشخاصی که در راس هیئت رئیسه یا مدیره انحصارات صنعتی قرار گرفته اند ریاست انحصارات بانکی را نیز بعهده دارند.

۲ـ الیگارشی مالی: با رشد سرمایه‌داری در مرحله پیدایش امپریالیزم تمام شئون زندگی اقتصادی و اجتماعی در تحت استیلای گروه کوچک بزرگترین سرمایه‌داران مالی قرار می‌گیرد که کنترل اقتصادی مملکت و امور سیاسی آن را در دست دارند. این گروه کوچک بانکداران و کارفرمایان انحصار جو الیگارشی مالی مقتدری را تشکیل می‌دهند (ریشه واژه الیگارشی کلمه یونانی الیگارشیا می‌باشد که به معنای تفویض قدرت به تعدادی معدودی از افراد است).

یکی از اشکال اساسی استیلای الیگارشی مالی بر اقتصاد سیستم شراکت است. این سیستم بدین ترتیب است که یک فرد یا یک گروه مالی که کنترل قسمت عمده سهام‌ها را در یک کمپانی در دست دارد سرمایه این کمپانی را صرف خرید و کنترل قسمت عمده سهام‌های کمپانی دیگر می‌کند. کمپانی اخیر نیز با روش مشابهی کنترل بخش عمده سهام‌های کمپانی‌های دیگر را در دست می‌گیرد.

سرمایه‌داران مالی بزرگ بوسیله وابستگی چند مرحله‌ای

مذکور کنترل سرمایه‌ای را بدست می‌گیرند که بالغ بر چند برابر سرمایه شخصی آنهاست. سیستم شراکت با آن تقسیم‌بندی پر شاخ و برگش قدرت سرمایه‌داران بزرگ را بمقیاس وسیعی افزایش می‌دهد. این سیستم به انحصارطلبان امکان می‌دهد که انواع دسیسه‌ها را بعمل آورده و سهامداران کوچک را چپاول کنند زیرا هر یک از این کمپانی‌ها به هیچوجه مسئول کمپانی‌های فرعی بعد از خود که مستقل محسوب می‌شوند نیستند. بنابر این در صورت بردن سود کمپانی بزرگتر صاحب عایدی می‌شود ولی در صورت ورشکست شدن این کمپانی هیچگونه مسئولیتی را قبول نمی‌کند.

پ، صدور سرمایه:

۱- سرمایه اضافی منشاء صدور سرمایه: یکی از خصایص اساسی اقتصادی امپریالیزم صدور سرمایه است. صدور کالا خصلت سرمایه‌داری قبل از انحصار بود، یعنی هنگامی که رقابت آزاد حاکمیت مطلق داشت. در امپریالیزم صدور کالا کاهش یافته و صدور سرمایه به تدریج جایگزین آن می‌شود.

در مرحله امپریالیزم استیلای انحصارات با آن تمرکز عظیم سرمایه و توسعه و تکامل کمپانی‌های سهامی و بانکی که بخش قابل ملاحظه‌ای از سرمایه آزاد مردم را متمرکز می‌سازند به پیدایش سرمایه اضافی قابل ملاحظه‌ای در تعدادی از ممالک سرمایه‌داری منتهی می‌گردد، سطح زندگی توده‌های مردم همچنان بطور نسبی پایین باقی می‌ماند و کشاورزی که لنگان در پی صنعت راه می‌پیماید برای توسعه و تکامل خویش احتیاج فراوانی به پول دارد. لیکن سرمایه‌داری انحصاری میل ندارد

سرمایه اضافی را صرف ارتقای سطح زندگی مردم نماید زیرا این عمل از منافع انحصارگران خواهد کاست. لذا سرمایه اساساً به ممالک عقب‌مانده مستعمراتی و وابسته صادر می‌شوند زیرا کمبود سرمایه قیمت اندک مزدهای کم و مواد خام ارزان در این نوع ممالک منافع سرسام‌آور و افسانه‌واری را برای آنان تامین می‌کند.

۲-اشکال صدور سرمایه: سرمایه به دو شکل اساسی صادر می‌شود: اولاً بصورت سرمایه مولد که شامل سرمایه‌گذاری در صنعت کشاورزی، حمل و نقل وغیره است، ثانیاً بشکل وام یعنی پرداخت وام به حکومت‌ها و بخش خصوصی. علیرغم اشکال مختلف صدور سرمایه صادرکنندگان هدف واحدی را دنبال می‌کنند و آن کسب منافع هنگفت انحصاری است. ممکن است صدور سرمایه (به دو شکل فوق) بصورت دولتی و خصوصی صورت گیرد. در ابتدای دوران امپریالیزم صدور سرمایه تقریباً خصوصی بود یعنی موسسات خصوصی سرمایه‌داری آن را صادر می‌کردند. امروزه سرمایه دولتی بخش مهمی از سرمایه صادراتی را تشکیل می‌دهد و همچنان افزایش می‌یابد زیرا سرمایه خصوصی با توجه به رشد روزافزون جنبش‌های ضد استعماری در ممالک وابسته ترجیح می‌دهد که خود را به مخاطره نیاندازد، چون بعد از پیروزی این جنبش‌ها غالباً سرمایه آنان مصادره می‌شود. دول امپریالیستی از صدرو سرمایه برای تصاحب منابع مواد خام و بازارها و شعب سرمایه‌گذاری و ایجاد زمینه برای توسعه اقتصادی- سیاسی و سوق‌الجیشی (استراتژیکی) استفاده می‌کنند.

ت، تشکیل انحصارات بین‌المللی و تقسیم اقتصادی جهان: انحصارات بازار داخلی را قبضه کرده و آن را میان خود تقسیم می‌کنند. سپس سرمایه‌گذاری در خارج، به مقیاس وسیعی مناطق نفوذ و روابط خارجی انحصارات بزرگ را توسعه بخشیده و گروه‌هایی از سرمایه‌داران انحصاری ممالک مختلف بصورت اتحادیه‌هایی در می‌آیند که بازارهای بسیاری از ممالک را به زیر یوغ خود می‌کشند. انحصارات ممالک مختلف مبدل به انحصارات بین‌المللی می‌شوند. انحصارات بین‌المللی انحصاراتی هستند که از سرحدات ملی یک کشور امپریالیستی تجاوز کرده و یا از اتحاد انحصارات ملی کشورهای مختلف بوجود آمده‌اند.

مدافعان امپریالیزم مدعی هستند که انحصارات ابزار صلح بوده و از قرار معلوم شرکای آنها می‌توانند تضادهایی را که میان گروه‌های امپریالیستی و ممالک مختلف بوجود می‌آیند از طریق مسالمت‌آمیز حل کنند. لیکن این ادعاها با حقیقت مغایرت دارد زیرا بازارهای داخلی و خارجی در سرمایه‌داری بنابر میزان قدرت و سرمایه تقسیم می‌شوند و تکامل ناموزون ممالک سرمایه‌داری و انحصارات مختلف مدام تغییراتی در روابط متقابل نیروهای موجود در انحصارات بین‌المللی ایجاد می‌کند. هر گروه از این انحصارات دایماً برای تقسیم مجدد جهان، برای افزایش سهم و گسترش قلمرو خود درگیر کشمکش‌هایی هستند. بنابر این تشکیل انحصارات به معنی همکاری مسالمت‌آمیز میان دول امپریالیستی نیست بلکه بعکس عبارت از تشدید مبارزه میان آنها بخاطر تصاحب بازارهای منابع مواد خام و مناطق سرمایه‌گذاری

است.

ث، پایان تقسیم منطقه‌ای جهان بین دول بزرگ و مبارزه بمنظور تقسیم مجدد آن: همراه با تقسیم اقتصادی جهان میان اتحادیه‌های سرمایه‌داری، تقسیم منطقه‌ای جهان نیز بین دول امپریالیستی صورت می‌گیرد. مستعمرات برای امپریالیست‌ها حوزه‌های سرمایه‌گذاری و بازارهایی برای فروش کالاهای صنعتی آنان فراهم می‌کنند و نیز مستعمرات برای دول امپریالیستی بمنزله پایگاه‌های نظامی اهمیت بسیار دارند. در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم تقسیم منطقه‌ای جهان میان تعدادی از دول بزرگ به پایان رسید. لیکن پایان تقسیم منطقه‌ای جهان سرآغاز مبارزه برای تقسیم مجدد آن بود. زیرا تعداد دیگری از ممالک سرمایه‌داری که دیرتر از سایرین پا به مرحله امپریالیزم گذاشتند از لحاظ پیشرفت در صنعت ممالک امپریالیستی دیگر را پشت سر نهادند در حالی که از لحاظ داشتن مستعمرات بسیار فقیر بودند.

در نتیجه برای اینکه این دول نیز سهمی از مستعمرات را مطابق با پیشرفت اقتصادی خود دارا گردند لازم بود جهان را دوباره میان خود تقسیم کنند. جنگ اول جهانی نیز بهمین منظور آغاز گشت و در طی آن جهان مجدداً تقسیم شد.

تغییرات حاصله در روبنای سرمایه‌داری

ترکیب طبقاتی جامعه امپریالیستی: ترکیب طبقاتی جامعه سرمایه‌داری در مرحله امپریالیزم تغییر می‌یابد، بعضی از

طبقات و اقشار قبلی از بین رفته و یا بسیار ضعیف می‌گردند و متقابلاً اقشار نوینی به ظهور می‌رسند:

۱ـ بورژوازی: تمرکز تولید و پیدایش انحصارات شکل طبقاتی بورژوازی را تغییر می‌دهد. قشر فوقانی بورژوازی در حالیکه از حیث شماره دایماً تقلیل می‌یابد از لحاظ میزان سرمایه‌ای که تحت کنترل خود دارد قویتر و بزرگتر می‌شود، بطوری که در مرحله امپریالیزم چند گروه کوچک از سرمایه‌داران بزرگ مالی کنترل قسمت اعظم سرمایه‌های کشور را در دست می‌گیرند.

این گروه‌های کوچک و اعضای آنها را امپریالیست‌ها می‌نامند. امپریالیست‌ها به کمک انحصارات خود در تمام رشته‌های اقتصادی نفوذ یافته و زمام امور مملکت را به دست می‌گیرند. این قشر با به دست گرفتن تجارت داخلی و تصاحب کامل صنایع و بانک‌ها قسمت اعظم قشر سرمایه‌داری را از دخالت مستقیم در امور اقتصادی باز می‌دارد. زیرا قشر متوسط بورژوازی در تحت فشار امپریالیست‌ها با خرید سهام‌های انحصارات بصورت سهامداران کوچکی از انحصارات درآمده و از جهات مختلف زیر سلطه آنها قرار می‌گیرند.

۲ـ خرده بورژوازی: خرده بورژوازی نیز در این مرحله تغییراتی می‌یابد. آن قسمت از این قشر که سابقاً دارای وسایل اندک تولیدی بود (پیشه‌وران و غیره) بعلت عدم توانایی در رقابت با صنایع سرمایه‌داری تقریباً از بین می‌روند و قسمت دیگر آن (نظیر دکانداران، فروشندگان دوره گرد، خرده مالکین دهات و غیره) با وجودی که رو به از هم پاشیدگی گذارده اند تا

اندازه‌ای باقی می‌مانند. انحصارات با تاسیس فروشگاه‌های بزرگ و استخدام افرادی به عنوان توزیع کننده، فروشنده و غیره که با آخرین وسایل مدرن سروکار دارند، دایماً با این قسمت از خرده بورژوازی رقابت کرده و موجب تجزیه این قشر می‌گردند. سهامداران کوچک انحصارات که هر یک بیش از چند سهم در اختیار دارند نیز جزو این قشر بحساب می‌آیند (این نوع سهامداران در ممالک امپریالیستی از لحاظ عده بسیار وسیع هستند). دوگانگی و تزلزل قشر خرده بورژوازی در مرحله امپریالیزم تشدید شده و این قشر که همچنان در حال تجزیه است، بخش اعظم آن به پرولتاریا و عده قلیلی به بورژوازی مبدل می‌گردند. سرمایه‌داران مالی با نفوذ در کشاورزی و تشکیل انحصارات زراعتی قسمت اعظم «کولاک‌ها» را که جزو قشر متوسط بورژوازی هستند بصورت سهامداران خود درآورده و آزادی عمل را از آنها سلب می‌کنند. طبقه ملاکین که در مرحله قبلی مورد بحث قرار گرفت در جریان عبور از سرمایه‌داری قبل از انحصار به امپریالیزم، به کلی از میان می‌رود.

۳ـ <u>روشنفکران و کارمندان:</u> در مرحله امپریالیزم ترکیب روشنفکران و کارمندان نیز بهم می‌خورد. در مرحله سرمایه‌داری قسمت اعظم این قشر به بورژوازی و خرده بورژوازی و اندکی از آنها نیز به پرولتاریا تعلق دارند ولی در امپریالیزم بعلت استیلای انحصارات و وسعت عظیم طبقه کارگر، قسمت اعظم این قشر به پرولتاریا و خرده بورژوازی تعلق دارد. در مرحله امپریالیزم یا باید برای انحصارات و سرمایه‌داران مالی کار کرد و یا باید از گرسنگی مرد. از این جهت اکثریت روشنفکران اجباراً به

استخدام سرمایه در می‌آیند و از این لحاظ بشدت تحت فشار بوده و در شرایط خاص عده کثیری از آنها روحیه انقلابی می‌یابند. دانشمندان بورژوازی ادعا می‌کنند که در جامعه امپریالیستی، تضادهای طبقاتی در حال از بین رفتن بوده و دو طبقه متخاصم اجتماع امپریالیستی یعنی سرمایه‌داران و پرولتاریا بتدریج در طبقه کارمندان (طبقه به اصطلاح متوسط) ادغام خواهند شد. ولی این قشر در واقع بعلت فروش نیروی فکری برای بقای زندگی در حقیقت نظیر کارگران هستند و مورد استثمار قرار می‌گیرند. از طرف دیگر باید در نظر داشت که قشر وسیع کارمندان بسیار نامتجانس است، قسمت فوقانی این قشر (مامورین عالیرتبه دولتی و مدیران کمپانی‌ها مانند روشنفکران عالیرتبه) کاملاً وابسته به بورژوازی می‌باشند. در صورتی که اکثریت کارمندان (کارمندان جزء ادارات دولتی و موسسات خصوصی) از نظر اقتصادی، شرایطی همانند پرولتاریا داشته و روابط تنگاتنگی با این طبقه دارند.

۴ـ پرولتاریا: پیشرفت سریع نیروهای مولد و پیدایش وسایل نوین تولیدی، طبقه کارگران مزدبگیر را به مقیاس وسیعی توسعه می‌بخشد. سابقاً درباره پرولتاریایی که جنبه پیشه‌وری داشت، بحث کردیم لیکن در این مرحله به علت عدم امکان در رقابت با صنایع بورژوازی، این قشر پرولتاریا امید خود را نسبت به این که روزی خود صاحب کارگاه شود، از دست داده و به قشر پرولتاریای صنعتی (پرولتاریایی که در صنایع سبک و سنگین کار می‌کند) ملحق می‌شود. از سوی دیگر نفوذ انحصارات در کشاورزی، موجب تلاشی دهقانان میانه حال

گردیده و قسمت اعظم آنها را مبدل به پرولتاریای دهات می کند. پرولتاریای دهات نیز بعلت این که با وسایل نوین تولیدی از قبیل تراکتور، کومباین وغیره سروکار دارد کاملاً جنبه صنعتی یافته و جزو قشر پرولتاریای صنعتی می گردد، بدین ترتیب در مرحله امپریالیزم طبقه دهقان نیز در واقع از بین می‌رود. قسمت اعظم خرده بورژوازی نیز که دایماً در حال ورشکست شدن است مبدل به کارگران مزدور می‌شود. بدین ترتیب پرولتاریا در جوامع امپریالیستی، قسمت اعظم جمعیت را تشکیل می‌دهد. امپریالیزم برای سرکوب جنبش پرولتاریای مملکت خود، بخش اندکی از منافع هنگفت خود را اختصاص به قشری از پرولتاریا داده و زندگی نسبتاً مرفهی برای آنها بوجود می‌آورد. این قشر اقلیت مرفه کارگران را اصطلاحاً «آریستوکراسی کارگری» لقب داده اند و امپریالیست‌ها بدین ترتیب در میان پرولتاریا مدافع و پایگاهی برای خود ایجاد می کند.

<u>تضادهای جامعه امپریالیستی:</u> در مرحله امپریالیزم تضادهای سرمایه‌داری که قبلاً گفته شد به شدیدترین مرحله خود می‌رسند و علاوه بر آنها تضادهای جدیدی بوجود می‌آیند که خاص جامعه امپریالیستی می‌باشند. مهمترین این تضادها عبارتند از: ۱) تضاد بین کشورهای امپریالیستی که در مراحل مختلف رشد اقتصادی قرار دارند برای تجدید نظر در تقسیم جهان. ۲) تضاد بین سرمایه‌های انحصاری و غیر انحصاری. ۳) تضاد بین کشورهای امپریالیستی و ملل مظلوم که به علت رشد جنبش‌های رهایی بخش ملی به مرحله حادی می‌رسد. ۴) تضاد بین اردوگاه امپریالیزم و سوسیالیزم و غیره....

دولت امپریالیستی: در مرحله امپریالیزم، دولت کاملاً در اختیار مشتی از بزرگترین سرمایه‌داران مالی قرار دارد و بدین ترتیب این عده «الیگارشی مالی» تشکیل می‌دهند. این عده عملاً تمام سیاست‌های داخلی و خارجی دولت را تعیین کرده و بر سرنوشت کشور حکومت می‌کنند. بعبارت دیگر دولت جز وسیله اجرای خواسته‌های آنها چیز دیگری نیست. در سرمایه‌داری قبل از انحصار ضمن بحثی دانستیم که دولتِ به اصطلاح دمکراسی بورژوازی در واقعیت امر دیکتاتوری اقلیت سرمایه‌دار بر اکثریت زحمتکش جامعه است. دمکراسی بورژوازی از لحاظ تاریخی، خصلت سرمایه‌داری قبل از انحصار است لیکن در مرحله امپریالیزم عملاً فاشیزم جنبه مسلط پیدا می‌کند.

فاشیزم: فاشیزم یک شکل حکومتی سرمایه‌داران بزرگ است که ارتجاعی‌ترین شکل دیکتاتوری اقلیت بورژوازی علیه اکثریت خلق می‌باشد. در مرحله امپریالیزم، به عللی چند که در زیر مورد بررسی قرار خواهد گرفت گاه فاشیزم بصورت خصلت مشخص حکومتی در می‌آید. فاشیزم به دو صورت تجلی می‌کند: اولاً بصورت ساده که دایماً در زیر نقاب پارلمان و دمکراسی در عصر امپریالیزم وجود دارد، ثانیاً بصورت حاد که پارلمان ظاهری قبلی و قوه قضاییه را به رسمیت نمی‌شناسد بلکه راساً قانون تصویب کرده خود را بکار می‌بندد (مانند نازیزم در آلمان). رشد فاشیزم و به حکومت رسیدن آن در ممالک سرمایه‌داری نشانه‌ی آنست که: ۱) بحران انقلابی و نفرت توده‌ها بر علیه حکومت سرمایه به مرحله اعتلای خود رسیده است، ۲) سرمایه‌داران، دیگر دارای آن قدرت نیستند که بتوانند

دیکتاتوری خود را با متدهای کهنه پارلمانتاریزم و بطور کلی به شکل دمکراسی بورژوازی مستقر و تثبیت نمایند، ۳) علاوه بر اینها پارلمانتاریزم و بطور کلی دمکراسی بورژوازی چه در سیاست داخلی (مبارزه علیه پرولتاریا) و چه در سیاست خارجی (جنگ برای تقسیم مجدد امپریالیستی دنیا) مانع و سدی را برای سرمایه‌داران بوجود آورده است، ۴) کمی قدرت نیروهای متشکل انقلابی و بویژه حزب کمونیست مقتدر که بتواند از رشد فاشیزم و تسلط کامل آن بر اوضاع کشور جلوگیری کند. بر اثر این اوضاع سرمایه‌داری مجبور می‌شود که در سیاست داخلی، به دیکتاتوری تروریستی علنی و در سیاست خارجی به شوونیزم (ناسیونالیزم افراطی بمنظور توسعه قلمرو و به زیر یوغ کشیدن ملل مظلوم) غیر محدودی که معرف تدارک مستقیم جنگ‌های امپریالیستی است، متوسل گردد. فاشیزم تشکیل احزاب پرولتری، اتحادیه‌های مترقی، آزادی قلم و سایر حقوق بشر را بطور کامل پایمال کرده و آخرین وسیله در دست سرمایه‌داران بزرگ برای سرکوبی جنبش پرولتاریا محسوب می‌شود، لذا خود نشانه نوعی بحران عمیق در روبنای سیستم سرمایه‌داریست که با انقلاب خلق‌ها، محکوم به نابودی می‌باشد.

<u>استعمار نو یا نیو کولونیالیزم:</u> سیاست‌های استعماری دول امپریالیستی در برابر توفان مبارزات انقلابی خلق‌های مستعمرات، ضربات سهمگین و درهم شکننده‌ای را متحمل می‌شدند. با رشد مبارزات آزادیخواهانه این خلق‌ها، ادامه استعمار بشکل سابق خود (در مرحله دوم استعمار) غیر ممکن بود، لذا امپریالیست‌ها برای حفظ منافع اقتصادی و پایگاه‌های استراتژیکی

خود به ناچار شکل جدیدی از استعمار بوجود آوردند که در ظاهر با آنچه در گذشته (سرمایه‌داری قبل از انحصار) وجود داشت متفاوت است. لذا آن را «استعمار نو» نام نهاده اند. استعمار نو که در حقیقت سومین و آخرین مرحله استعمار از نظر اقتصادی و سیاسی است دارای خصوصیات ویژه‌ای است که ذیلاً بطور خلاصه تشریح می‌شود:

۱ــ خصوصیات اقتصادی نیوکولونیالیزم: مرحله سوم استعمار با صدور سرمایه مشخص می‌گردد. باید توجه داشت که با وجودی که صدور سرمایه خصلت مشخص مرحله سوم استعمار است معهذا امپریالیزم نه تنها از صدور کالا و تجاوز مسلحانه به مستعمرات و ممالک وابسته دست نکشیده بلکه بشدت از این روش‌های استعماری نیز استفاده می‌کند. در نظر اول ممکن است تصور شود که امپریالیست‌ها با سرمایه‌گذاری در ممالک مستعمره اقتصاد این ممالک را تکامل می‌بخشند لیکن حقیقت امر غیر از این است. زیرا امپریالیست‌ها فقط در رشته‌های مخصوص (نظیر استخراج معادن و کشاورزی) سرمایه‌گذاری کرده و به هیچوجه تمایل ندارند در صنایع سبک و به ویژه صنایع سنگین سرمایه‌گذاری کنند. نتیجه این نحوه سرمایه‌گذاری «یکطرفه» شدن اقتصاد این ممالک است که آنها را مجبور می‌کند بیشتر در یک رشته اقتصادی و آنهم برای تامین نیازهای امپریالیستی گسترش ظاهری یابند و در واقعیت امر اقتصاد آنها را ورشکسته کرده بطرف اقتصاد تک محصولی سوق می‌دهد. بعبارت دیگر خصلت مستعمرات و ممالک وابسته داشتن وابستگی به یک تولید خاص است (مانند کویت، عربستان سعودی و تا اندازه زیادی

ایران که اقتصاد شان بر اساس استخراج نفت استوار است) که هدف از آن تامین احتیاجات ماشین عظیم اقتصاد امپریالیزم میباشد.

۲ـ خصوصیات سیاسی استعمار نو: از نظر سیاسی، استعمار نو به کشورهای تحت تسلط خود ظاهراً استقلال سیاسی داده ولی در عمل به وسیله اتحاد با فیودال‌ها و بورژوازی کمپرادور و تبدیل آنها به مزدوران و سگ‌های زنجیری خود و گسیل هزاران مستشار و غیره و ایجاد پایگاه‌های نظامی برای مقابله با نهضت‌های آزادیبخش ملل مظلوم، تسلط سیاسی خود را نیز بر این مملکت همچنان حفظ کرده و به مراتب تشدید می‌کند.

اوضاع مستعمرات و ممالک وابسته درامپریالیزم:

۱ـ ترکیب طبقاتی مستعمرات و ممالک وابسته: در جوامع مستعمراتی و وابسته بعلت نفوذ امپریالیزم، اقشار و طبقات تغییراتی می‌یابند که مختصراً بدان‌ها اشاره می‌کنیم:

بورژوازی در این نوع جوامع نیز دارای سه قشر است: قشر بورژوازی بزرگ یا بورژوازی کمپرادور (دلال) که وابستگی تنگاتنگی با امپریالیزم داشته و به طور کلی به صورت عامل آن درآمده است. بورژوازی بزرگ در این نوع جوامع حکومت را در دست دارد و از نظر اقتصادی نیز در سرمایه‌گذاری‌های امپریالیزم با او شریک و لذا منافع مشترکی را با آن داراست و بهمین علل، مدافع نفوذ امپریالیزم در این نوع کشورهاست. قشر دوم، بورژوازی ملی است که از صاحبان صنایعِ داخلی و تجار داخلی و غیره تشکیل می‌یابد. این قشر عملاً بسیار محدود و ضعیف تا درجه‌ای تحت فشار امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور

قرار دارد. سومین قشر خرده بورژوازی است که بخش بزرگی از نفوس این کشورها را شامل و به شدت تحت فشار اقشار قبلی بوده و لذا تا درجه معینی دارای روحیه انقلابی است. در قشربندی پرولتاریا، تغییر چندانی به چشم نمی‌خورد و فقط قشر پرولتاریای صنعتی به علت عدم رشد صنعت به مراتب کوچکتر از قشر پرولتاریایی است که جنبه پیشه‌وری دارد. در بسیاری از مستعمرات و ممالک وابسته هنوز بقایای نیرومندی از فیودال‌ها وجود دارند که دایماً از طرف امپریالیست‌ها تقویت می‌شوند. دهقانان نیز همچنان بصورت سه قشر سابق الذکر به موجودیت خود ادامه می‌دهند. در این نوع جوامع، روشنفکران اکثراً انقلابی بوده و وابسته به اقشار بورژوازی ملی، دهقانان، خرده بورژوازی و اندکی نیز از طبقه پرولتاریا هستند.

۲ـ مبارزات نجات بخش ملی و طبقاتی در مستعمرات و ممالک وابسته: صف‌آرایی نیروهای طبقاتی در این نوع ممالک چنین است: قشر بورژوازی کمپرادور که واردکننده کالاهای امپریالیستی و گرداننده صنایع و معادن تحت اختیار امپریالیست‌ها در داخل کشور است، بطور کامل مدافع امپریالیزم بوده و مرتجع می‌باشد.

امپریالیست‌ها در زمینه کشاورزی نیز سرمایه‌گذاری کرده و با کمک سرمایه‌داران محلی و اکثراً همان روش‌های فیودالی، دهقانان را استثمار می‌کنند. حفظ بقایای فیودالیزم نیز توسط امپریالیزم به نفع فیودال‌ها بوده و موجب دوام قدرت آنها می‌شود. از این رو فیودال‌ها نیز مرتجع و حامی امپریالیزم هستند. بدین ترتیب امپریالیست‌ها، بورژوازی کمپرادور و فیودال‌ها علیه

خلق در یک جبهه قرار می‌گیرند. رهبری این جبهه یا مستقیماً به عهده امپریالیست‌ها است (از طریق دخالت نظامی) و یا فیودال‌ها و بورژوازی کمپرادور مشترکاً جبهه ارتجاعی را رهبری می‌کنند. قشر بورژوازی ملی که قادر به رقابت با کالاهای صنعتی امپریالیستی و صنایعی که امپریالیست‌ها در داخل مملکت برپا ساخته اند نیست تحت فشار امپریالیست‌ها و بورژوازی کمپرادور قرار می‌گیرد. از این رو بورژوازی ملی، متناسب با فشاری که تحمل می‌کند، یا به جبهه خلق می‌پیوندد (انقلابی می‌شود) و یا از قدرت انقلابیون ترسیده و با امپریالیست‌ها از در سازش در می‌آید و خود شریک آنها در سرمایه‌گذاری‌های شان می‌گردد. از این جهت، این قشر خصلت دوگانه دارد.

جبهه خلق از پرولتاریا و اقشار پایین دهقانان که هر دو استثمار می‌شوند و خرده بورژوازی و روشنفکران انقلابی تشکیل می‌شود. بورژوازی ملی نیز در بعضی موارد به جبهه خلق می‌پیوندند.

۳ـ <u>اشکال انقلاب در مستعمرات و ممالک وابسته</u>: انقلابی که در مستعمرات و ممالک وابسته صورت می‌گیرد، علاوه بر اینکه هدفش از بین بردن نفوذ امپریالیزم و مدافعان آنست، از لحاظ «صنعت» به علت وجود بقایای نیرومند فیودالیزم اغلب انقلابی است دمکراتیک. نسبت به این که کدام طبقه یا قشر رهبری انقلاب را به دست می‌گیرد، شکل انقلاب و مسیر آن تغییر می‌یابد. در صورتی که پرولتاریا ضعیف و بی تجربه بوده و هنوز از نظر تشکل و ایدئولوژی رشد نیافته باشد، معمولاً بورژوازی ملی رهبری انقلاب خلق را علیه امپریالیزم و بقایای

فیودالیزم بدست می‌گیرد، که آن را «انقـلاب دمکراتیـک ملـی» می‌نامند. این انقلاب بقایای فیـودالیزم را تـا انـدازه‌ای (نـه بطـور کامل) از بین برده و صنایع امپریالیستی و بـورژوازی کمپـرادور را ملی اعلام می‌کنـد. در یـک چنـین انقلابـی، حکومـت بدسـت بورژوازی ملی و قشری از خرده بـورژوازی افتـاده (کـه در ایـن صورت آن را «دمکراسی بورژوازی» می‌نامند) و کشور اکثـراً و عملاً در راه توسعه سرمایه‌داری گـام مـی‌نهـد.ماننـد هندوسـتان، سوریه و غیره. در صورتی که پرولتاریا آمادگی کـافی داشـته و بوسیله حزب کمونیست مقتـدری رهبـری شـود، رهبـری انقـلاب خلق را بدست مـی‌گیـرد کـه آنـرا انقـلاب دمکراتیـک تـوده‌ای می‌نامند. این انقلاب علاوه بر انجام وظـایفی کـه قـبلاً گفتـه شـد زمینـه را بـرای سوسیالیـستی کـردن صـنایع، محـو کامـل بقایـای فیـودالیزم و ایجـاد سوسـیالیزم فـراهم مـی‌کنـد. در یـک چنـین انقلابی، حکومت بدست پرولتاریا و سایر متحدین زحمـتکش وی می‌افتد (که آنرا «دمکراسی توده‌ای» می‌نامنـد) و کـشور در راه تکامل به سوسیالیزم گام می‌نهد (نظیر انقلابات چین، ویتنام، کـره شمالی، کوبا و غیره). مبارزه علیه امپریالیزم و بقایـای فیـودالیزم هنگامی می‌تواند به نحوی قطعی و پیگیر آغاز و تا پیروزی قطعی ادامه یابد کـه پرولتاریـا جبهـه خلـق را رهبـری کنـد. از ایـن رو «انقلاب دمکراتیک ملی» از لحاظ مبارزه علیه امپریالیزم مرحلـه ابتدایی این مبارزه محسوب شده و هنگامی که بالاخره پرولتاریـا حکومت را بدست گیرد مبارزه ضد امپریالیستی به طور کامـل بـه نفع توده‌ها پایان می‌یابد.

موقعیت تاریخی امپریالیزم

امپریـالیزم مرحلـه تـاریخی خاصـی از سـرمایه‌داری اسـت. امپریالیزم، سرمایه‌داری انحصاری، پوسیده و محتضر است. آنچـه مشخص کننده جنبه انحصاری امپریالیزم است پیش از این بررسی شد. (تمرکز تولید، پیدایش انحصارات و غیره) از این رو اندکی به خصوصیات تاریخی امپریالیزم می‌پردازیم.

<u>۱ـ امپریالیزم سرمایه‌داری پوسـیده اسـت:</u> آن دسـته از خـصوصیاتی کـه مبـین سرشـت پوسـیده و انگـل‌وار سرمایه‌داری در مرحله امپریالیزم هستند، به ترتیـب زیـر خلاصـه می‌شوند:

وجود قشر وسیعی از سهامداران که در انتظار سـود سـالیانه سهام خود هستند، وجود قشر دایمی توده‌ای از مردم بیکار، رشـد میلیتاریزم (نظـامیگری)، افـزایش مـصرف طفیلـی‌وار بـورژوازی (باین ترتیب که آنها بدون شرکت در تولید، نتیجه تولید جامعه را صرف مهمانی‌ها و جشن‌های زاید می‌کنند، ب طوری که مصرف یک بار این مهمانی‌ها اغلب به اندازه هزینه زندگی یـک خـانواده متوسط در یکسال است) و سیاست‌های ارتجاعی داخلی و خارجی دول امپریالیست. وجود انحصارات، فی النفـسه موجـد تمایـل بـه رکود و پوسیدگی است. بـه علـت اسـتیلایی کـه انحـصارات در مرحله امپریالیزم دارند، مجبور به تثبیت قیمت‌ها و حفظ تـصنعی آنها در سطح بالا هـستند. بـه همـین علـت صـاحبان صـنایع اغلـب چندان تمایلی به استفاده از اختراعات و تعویض ابـزار قـدیمی بـا ابزار مدرن‌تـر از خـود نـشان نمـی‌دهنـد. بـسیاری از انحـصارات،

سرمایه‌داری، اختراعات ثبت شده را برای این که هرگز جامه عمل بخود نپوشد، می‌خرند و آنها را مخفی نگاه می‌دارند. گرایش به پوسیدگی به این معنا نیست که در امپریالیزم به هیچوجه توسعه و تکامل صورت نمی‌گیرد. انحصار موجد رکود است، لیکن رقابتی که هنوز در امپریالیزم وجود دارد، دایماً سرمایه‌داران را وامی‌دارد تا به منظور فروش کالاهای خود به قیمتی ارزان‌تر از رقبای شان و به احتمال کسب منافع بیشتر، دست به ابداع آخرین پیشرفت‌های علمی و تکنیکی در زمینه تولید زنند. به همین علت است که در امپریالیزم، تکنولوژی در تعدادی از رشته‌ها بویژه رشته‌های جدیدالتاسیس به سرعت تکامل می‌یابد. گرایش به پوسیدگی از یک طرف و پیشرفت عظیم تکنیکی از طرف دیگر دایماً با هم در حال تعارض بسر می‌برند. ممکن است برای مدتی جنبه دوم بر جنبه اول برتری داشته باشد و این خود موجب تشدید تضادها و ناموزونی بیشتر توسعه و تکامل امپریالیزم می‌شود که از خصلت‌های ویژه آنست.

یکی دیگر از علایم پوسیدگی امپریالیزم این است که امپریالیست‌ها برای حفظ سیادت خود و به خیال تخفیف تضادهای موجود بین خود شان و طبقه کارگر و به عبارت بهتر برای تحت انقیاد نگهداشتن پرولتاریا، بخش ناچیزی از منافعی را که از راه استعمار مستعمرات و ممالک وابسته بدست آورده اند به عنوان رشوه به قشر فوقانی طبقه کارگر می‌دهند و در عوض این قشر را وادار می‌سازند که در جهت منافع آنان خدمت کند. این قشر پرولتاریا را قشر آریستوکرات کارگران (اشراف کارگران) نیز می‌گویند که معمولاً در مبارزات طبقاتی در جبهه

تحت رهبری پرولتاریا شرکت نمی‌کنند.

۲ـــ امپریـالیزم، سـرمایه‌داری محتـضر اسـت:

امپریالیزم تمام تضادهای سرمایه‌داری را به منتهای شدت آن می‌رساند. از این رو توسعه و تکامل سرمایه‌داری در بالاترین مرحله‌اش منجر به انقلاب سوسیالیستی می‌شود که مالکیت خصوصی وسایل تولید و استثمار انسان از انسان را ملغی می‌سازد. رشد ممالک سرمایه‌داری در عصر امپریالیزم، بصورتی ناموزون و ادواری است. مثلاً تا اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ کشورهایی نظیر انگلستان و فرانسه و دیگر کشورهای امپریالیستی اروپا، با رشد سریع خود وارد مرحله امپریالیستی شده و نتیجتاً دنیا را میان خود تقسیم کرده بودند. بعدها ممالکی نظیر ایالات متحده و آلمان به سرعت راه تکامل را پیش گرفته و کشورهای قبلی را نیز پشت سر گذاردند و به همین علت خواستار تجدید نظر در تقسیم جهان برای دریافت سهم خود شدند. نتیجه این جریان تشدید هر چه بیشتر تضادهای موجود بین کشورهای امپریالیستی بود که سرانجام به جنگ جهانی اول منجر شد. بعداً در توضیح لنینیزم خواهیم دید که چگونه شرایط فوق‌الذکر در مرحله امپریالیزم منجر به انقلاب سوسیالیستی می‌شود، به همین دلیل امپریالیزم را سرمایه‌داری محتضر یا مقدمه انقلاب سوسیالیستی می‌نامند.

انترناسیونال سوم یا انترناسیونال کمونیستی

چنانچه قبلاً اشاره کردیم انترناسیونال دوم با تسلط رهبران

فرصت‌طلب و سازشکار در رهبری آن رو به انحطاط رفت و رشد کیفی آن به هیچوجه متناسب با رشد کمی آن نبود. اما برخی احزاب چپ و بویژه حزب بلشویک روسیه که در مبارزات انقلابی خود آبدیده شده و همچنان به تعالیم انقلابی مارکسیزم وفادار مانده بودند بشدت علیه تسلیم‌طلبی و تجدید نظرهای رهبران فرصت طلب انترناسیونال دوم مبارزه می‌کردند. مبارزه این جناح انقلابی بیش از پیش تحت رهبری لنین قرارگرفت و با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر که در واقع پیروزی سوسیالیزم علمی(مارکسیزم ـ لنینیزم) بود گام مهمی در راه تشکیل احزاب انقلابی کارگری برداشته شد. این احزاب طبق سنت زمان مارکس و برای نشان دادن جدایی کامل خود از انترناسیونال رفرمیستی، «احزاب کمونیست» نام گرفتند و انترناسیونال کمونیستی به وسیله این احزاب انقلابی در سال ۱۹۱۹ تشکیل شد و تا ۱۹۴۳ به فعالیت خود و رهبری جنبش جهانی پرولتاریا ادامه داد. انترناسیونال سوم در راه تحقق آرمان‌های پرولتاریای جهانی گام‌های مهمی برداشت و یک سازمان واقعی انقلابی و بین‌المللی و مرکز رهبری جنبش کارگری جهان بود. نخستین کنگره انترناسیونال سوم در سال ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروه‌های کمونیستی ۳۰ کشور جهان تشکیل شد. نهضت انقلابی مارکسیستی به سرعت در اروپا و آسیا و آمریکا گسترش یافت و احزاب کمونیست در بسیاری از کشورها تاسیس شدند.

کنگره دوم انترناسیونال سوم در ۱۹۲۰ با شرکت ۴۱ حزب تشکیل شد و نقش مهمی در مبارزه علیه چپ‌روی افراطی در کمونیزم و تدوین شرایط ۲۱ گانه حزب کمونیست ایفا نمود.

به اصطلاح «چپ روها» با هر نوع شرکت کمونیست‌ها در پارلمان و سندیکاهای تحت رهبری رفرمیست‌ها مخالفت می‌کردند. انتشار کتاب معروف لنین تحت عنوان «مرض بچگانه چپ‌روی در کمونیزم» برای آمادگی این کنگره نقش مهمی ایفا کرد. کمینترن روش کمونیست‌ها را در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نقش دهقانان و خلق‌های محروم این کشورها را روشن ساخت.

در زمان تشکیل کنگره هفتم کمینترن، توجه خاصی به مبارزه علیه فاشیزم شد. در آن زمان ۷۶ حزب کمونیست در جهان وجود داشت که تنها ۲۲ حزب آن اجازه فعالیت علنی در کشورهای خود داشته و بقیه در شرایط غیر علنی فعالیت می‌کردند. پس از شروع جنگ جهانی دوم، احزاب کمونیست عضو کمینترن فعالیت عظیمی علیه فاشیزم انجام داده و قهرمانانه نهضت‌های مقاومت را در کشورهای خود رهبری کردند. در این زمان وظایف احزاب کمونیست بسیار غامض و پیچیده شده بود و شرایط پیکار در کشورهای مختلف بسیار متنوع و گوناگون بود. احزاب کمونیست در بسیاری از کشورها رشد و تحکیم یافته و قادر بودند با آبدیدگی و مهارت مبارزه زحمتکشان کشور خود را رهبری کنند. بدین ترتیب عملاً باقی ماندن یک رهبری واحد برای سراسر کشورها با شرایط تازه تطبیق نمی‌کرد و لذا در سال ۱۹۴۳ تصمیم به انحلال انترناسیونال کمونیستی گرفته شد و از آن پس احزاب کمونیست و کارگری هر یک مستقلاً با شناخت جامعه خود و تطبیق تعالیم عمومی مارکسیزم ـ لنینیزم با شرایط ویژه هر کشور به رهبری جنبش‌های کمونیستی مشغول شدند و

با برقـراری انـواع تمـاس‌هـا، مـشاوره‌هـای دو و یـا چنـد جانبـه، کنگره‌های احزاب مختلف، همکاری‌های مطبوعـاتی، اطلاعـاتی و تئوریک مشترک و سرانجام کنفـرانس‌هـای منطقـه‌ای و جلـسات مشاوره جهانی به امر تبادل نظر بین کمونیست‌های سراسـر جهـان تحقق می‌بخشند.

چنانچه ذکر شد، پس از پیدایش امپریـالیزم و آغـاز دوران انقلاب‌های سوسیالیستی و پیروزی اولین انقـلاب سوسیالیـستی در جهان، مارکسیزم به مرحله تکاملی نوینی گام نهاد. این مرحلـه بـا نام ولادیمیر ایلیچ لنین پیوند ناگسستنی دارد. لذا مـا بطـور خیلـی خلاصه نکاتی از انقلاب اکتبر۱۹۱۷روسیه و کلیاتی از لنینیزم یـا مرحله لنینی مارکسیستی را در اینجا ذکر می‌کنیم.

انقـلاب کبیـر سوسیالیـستی اکتبـر: انقـلاب کبیـر سوسیالیستی اکتبـر تحـت رهبـری حـزب کمونیـست (بلـشویک) روسیه به رهبری لنین در سال ۱۹۱۷ به پیروزی رسید. پرولتاریا و زحمتکشان روسـیه، تجـارب بـسیار عظیمـی از مبـارزات خـود در انقلاب‌های ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ اندوخته بودند. پـس از انقـلاب فوریه و سرنگونی تزاریزم، در کنـار دولـت مـوقتی کـه تـشکیل شده بود، قدرت دیگری پا به عرصه وجود نهاد کـه عبـارت بـود از: «شوراهای نمایندگان کارگران، دهقانـان و سـربازان». حـزب بلشویک‌ها با اتکا به قدرت انقلابی این شوراها تحت رهبری لنین، فعالیت عظیمـی را بـرای نـشان دادن ماهیـت ضـد انقلابـی دولـت موقت و نیز سیاست‌های تسلیم طلبانه منشویک‌ها سازمان داد.

لنین با تعمیم قوانین تکامـل جامعـه سـرمایه‌داری در مرحلـه امپریالیستی، امکان پیروزی سوسیالیزم را تنها در یـک کـشور بـه

ثبوت رسانید و خود و حزب پرولتریش برای تحقق این تز آماده می‌شد. تزهای لنین معروف به تزهای آوریل در واقع نقشه نبرد برای گذار از انقلاب بورژوا دمکراتیک فوریه به انقلاب سوسیالیستی بود. به علت روش‌های خشن و ضد انقلابی دولت موقت، حزب بلشویک مجبور شد در فاصله ماه‌های آوریل تا ژوئیه مخفی شود و در خفا تدارک قیام مسلحانه را آغاز کرد. کنگره ششم حزب که مخفیانه در پتروگراد (لنینگراد کنونی) تشکیل شد این خط مشی را تصویب کرد. در طی ماه‌های حکومت بورژوازی (بین فوریه تا اکتبر۱۹۱۷) و نیز سال‌های قبل، توده‌ها به تجربه خود به درستی خط مشی بلشویک‌ها پی برده بودند. لنین در اواسط ماه سپتامبر موقعیت را برای قیام مسلحانه توده‌ها مناسب تشخیص داد و کمیته نظامی انقلاب در ۱۲ اکتبر به ریاست لنین تشکیل شد. دولت موقت خود را برای مقابله با قیام آماده ساخت و در ۲۴ اکتبر حمله به مراکز بلشویک‌ها را آغاز کرد. کارگران مسلح، سربازان انقلابی و گاردهای سرخ حمله را دفع کرده و روز ۲۵ اکتبر، اکثر مناطق مهم شهر (ادارات دولتی، پست و تلگراف، وزارتخانه‌ها و بانک‌ها) به تصرف انقلابیون درآمد و شب آنروز کاخ زمستانی مقرحکومت موقت به دست نیروهای انقلاب افتاد. ۲۵ اکتبر شب هنگام کنگره دوم سراسری شوراهای روسیه افتتاح و حکومت شوراها رسماً اعلام شد. نخستین دولت سوسیالیستی شوروی به ریاست لنین تشکیل گردید و بدین ترتیب انقلاب اکتبر ماشین دولت کهنه بورژوازی، دولت طبقات استثمارگر را درهم شکست و دولت طراز نوین، دولت کارگران و دهقانان را تشکیل داد.

انقلاب اکتبر برای اولین بار در تاریخ قدرت استثمارگران را سرنگون کرد و شالوده ایجاد جامعه‌ای خالی از ظلم و استثمار و ستم طبقاتی را پی ریزی کرد.

چنانچه تا کنون بررسی کرده‌ایم، روند تکاملی جامعه بشری که از دوران کمون اولیه بخود شکل مشخصی گرفته در یک سیر تحولی و تکامل مداوم قرار دارد. دوران کهنه رو به زوال می‌رود و جای خود را به دوران نو با شیوه تولیدی و مناسبات مخصوص بخود و روبنای مربوطه می‌دهد. تا قبل از انقلاب سوسیالیستی همه انقلابات تاریخ گرچه هر یک نسبت به گذشته مترقی بودند ولی بهر حال یک دوران جدید متکی بر استثمار را جایگزین دوران قبلی می‌ساختند و استثمار به شیوه‌ی تازه جایگزین استثمار به شیوه‌ی کهنه شده و بهره‌کشی و ستم ریشه کن نمی‌شد. تنها گذار جامعه به سوسیالیزم است که می‌تواند کامل‌ترین شرایط را برای رشد نیروهای مولد فراهم کرده و آرمان‌های دیرینه بشر یعنی برقراری واقعی برابری، آزادی و عدالت اجتماعی و محو هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان را با خود به ارمغان آورد. این مرحله ماهیتاً نو و دارای کیفیتی از هر جهت تازه، با انقلاب سوسیالیستی اکتبر در تاریخ بشر آغاز شد. از آن تاریخ به بعد، ناقوس نابودی ظلم و استثمار و بهره‌کشی به صدا درآمد و دوران مبارزه دو سیستم کیفیتاً متضاد، سیستم سوسیالیزم و سیستم سرمایه‌داری آغاز گشته و تضادهای این دو سیستم به تضاد عمده دوران تاریخی، مبدل گشته است. دوران انقلابات سوسیالیستی و انقلاب‌های رهایی بخش ملی فرا رسیده و علیرغم همه تلاش‌های دول امپریالیستی و مرتجعین، به

سرعت به پیش می‌تازد. تا کنون سیستم ظالمانه بهره‌کشی فرد از فرد در بیش از یک بر سوم کره زمین رسماً برافتاده است و می‌رود تا مرگ نهایی امپریالیزم را نوید دهد.

دوران تاریخی انقلابات سوسیالیستی، علیرغم انحرافات و تشتت‌هایی که در کشورهای سوسیالیستی مشاهده می‌شود و در دوران گذار از یک نظام کهن به نظام تازه طبیعی به نظر می‌رسد، به راه خود همچنان ادامه خواهد داد و بنا به جبر تاریخ، به پیروزی نهایی طبقه زحمتکش جهان منجر خواهد شد.

لنینیزم

تعریفی که استالین از لنینیزم می‌کند تقریباً بدین مضمون است:

«لنینیزم، مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلاب پرولتاریایی است.... لنینیزم بطور کلی تئوری و تاکتیک انقلاب پرولتاریایی و بطور اخص تئوری و تاکتیک دیکتاتوری پرولتاریا می‌باشد....» با این تعریف مشخص می‌شود که لنینیزم، تکامل مارکسیزم در عصر امپریالیزم است. این تئوری به ویژه در جریان مبارزات حزب سوسیال دمکرات روسیه (بلشویزم) و مبارزات علیه جریانات انحرافی داخل انترناسیونال دوم و پایه‌گذاری انترناسیونال سوم تکامل یافته و شکل گرفت که ذیلاً مختصراً بررسی می‌شود:

<u>۱ـ مرحله لنینی فلسفه مارکسیزم:</u> مهمترین خدمتی که لنینیزم نسبت به فلسفه مارکسیزم انجام داد، دفاع از

مارکسیزم در مقابل مکاتب منحرف و غلطی بود که از طرف امپریالیست‌ها یا عمال شان در میان طبقه کارگر علیه مارکسیزم اشاعه داده می‌شد. لنین و دیگر رهبران پرولتاریا در جریان مبارزه مداوم خود علیه مخالفین نه تنها موفق به حفظ فلسفه مارکسیزم از گزند دشمنان شده، بلکه در جریان این مبارزه موفق شدند فلسفه مارکسیستی را تکامل بیشتری بخشند. وظیفه اساسی لنینیزم در آن زمان، تطبیق مارکسیزم با شرایط موجود و نتیجه‌گیری مارکسیستی برای جنبش پرولتاریا بود. لنینیزم این رسالت تاریخی خود را به نحوی احسن انجام داد. بهترین گواه این امر پیروزی انقلاب سوسیالیستی در اتحاد شوروی و سپس در سایر کشورهاست که مبتنی بر کشف تازه لنین مبنی بر امکان پیروزی سوسیالیزم در یک کشور بود. لنینیزم، ماتریالیزم دیالکتیک را تکامل بیشتری داده آن را در جریان مبارزات انقلابی حزب کمونیست بلشویک و در جریان انقلاب اکتبر و بنای سوسیالیزم در اتحاد شوروی غنی ساخت.

۲ـ مرحله لنینی اقتصاد سیاسی مارکسیستی:

مارکسیزم، قوانین و خصوصیات جامعه سرمایه‌داری قبل از انحصار را دقیقاً بررسی نمود لیکن در دوران حیات رهبران بزرگ پرولتاریا، مارکس و انگلس، بررسی شرایط امپریالیزم امکان نداشت زیرا امپریالیزم هنوز به شکل خاص خود تجلی نکرده بود. وظیفه بررسی شرایط اقتصادی جدید (امپریالیزم) به عهده لنینیزم قرار گرفته بود. اولین خدمت لنینیزم به اقتصاد سیاسی مارکسیستی، بررسی اقتصاد سیاسی امپریالیستی بود. آنچه را که تا کنون تحت عنوان «امپریالیزم» مطالعه کرده‌ایم، از جمله

کشفیات لنینیزم است. لنینزم همچنین قسمت بزرگی از قوانین اقتصادی، سوسیالیزم و کمونیزم را کشف کرده است.

۳ـ مرحله لنینی تئوری کمونیزم علمی: مارکس و انگلس در زمانی می‌زیستند که ممالک سرمایه‌داری تقریباً بطور هماهنگ تکامل یافته و سرمایه‌داران در مقابل نهضت‌های بین‌المللی کارگران جبهه متحدی را تشکیل داده بودند. طبیعتاً در آن زمان مارکس و انگلس معتقد بودند که انقلاب سوسیالیستی بایستی در یک زمان در تمام یا لااقل اکثر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تواماً صورت گیرد تا سرمایه‌داری قادر به سرکوبی آن نباشد. لیکن ممالک سرمایه‌داری با رسیدن به مرحله امپریالیزم چنانچه گفته شد به شکل ناموزونی تکامل یافته و بر سر تقسیم مجدد جهان، تضادهای موجود بین آنان شدت بی سابقه‌ای یافته و سرانجام به جنگ بین آنان منجر می‌شود. لنینیزم با بررسی شرایط مزبور چنین نتیجه گرفت که تکامل ناموزون اقتصادی و سیاسی ممالک در مرحله امپریالیزم، شرایط لازم را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور و در زمان‌های مختلف در کشورهای دیگر فراهم می‌کند، زیرا تشدید تضادهای امپریالیستی و سرانجام جنگ بین آنان امکان شکستن زنجیر جهانی امپریالیزم را در ضعیف‌ترین حلقه آن فراهم می‌آورد. علاوه بر این ها لنین و استالین در تشریح دیکتاتوری پرولتاریا مسایل حزب کمونیست، برقراری سوسیالیزم و جنبش جهانی ضد امپریالیستی خلق‌ها و دهها مسئله دیگر، تئوری کمونیزم علمی را تکامل بخشیدند.

حالت (زمینه) انقلابی در مرحله امپریالیزم: لنین شرایط انقلاب را چنین جمعبندی کرده است:

۱) عوامـل عینـی: در هـر انقلابـی در شـرایط امپریـالیزم انقلابیون موظف اند شرایط عینـی و ذهنـی را در داخـل و خـارج کشور خود در نظـر بگیرنـد. عوامـل عینـی انقـلاب بـه دو دسـته داخلی و خارجی تقـسیم مـی‌شـوند. مطـابق قـوانین دیالکتیـک و آموزش رهبران بزرگ پرولتاریـا، عوامـل داخلـی مبنـا و عوامـل خارجی شرط انقلاب بـه شـمار مـی‌رونـد. در بررسـی امپریـالیزم مطالعه کردیم که تمرکـز تولیـد و پیـدایش انحـصارات، موجـب تمرکز سرمایه و ثـروت جامعـه در دسـت عـده قلیلـی مـی‌شـود، درحالی که سطح زندگی اکثریـت زحمتکـشان روز بـه روز تنـزل می‌کند. توده‌های زحمتکش به ویژه پرولتاریا که به علـت فقـر و تنگدستی برای رهایی از گرسنگی چـاره‌ای ندارنـد جـز ایـن کـه اجیر سرمایه شوند، گرفتار استثمار بیرحمانه امپریالیست‌ها شده و دایماً فقیرتر می‌شوند. از طرف دیگر الیگارشـی مـالی بـا بدسـت گرفتن حکومـت در مرحلـه امپریـالیزم و بـا عبـور از دمکراسـی بورژوازی به فاشیزم نشان داد که دیگـر قـادر نیـست بـه سیاسـت دمکراسی مآبانه کهنه خـود تکیـه کنـد، بـدین ترتیـب بـا تـشدید تـضادهای آشـتی ناپـذیر در درون هـر کـشور و اوج مبـارزات طبقاتی و نهضت‌های آزادیخواهانه توده‌هـای زحمـتکش، عوامـل عینی داخلی انقلاب مهیا و آماده می‌شوند. انقلابیون موظـف انـد به ویژه متوجه عوامل داخلی مملکت باشند لیکن می‌بایـد عوامـل خارجی را نیز مورد بررسی قرار دهند.

شرایط مساعد خارجی را میتوان چنین خلاصه کرد: تشدید تـضادهای دول امپریالیـستی و چگـونگی بهـره‌بـرداری از آنهـا، موقعیت و صف‌آرایی نیروهای انقلابی و ارتجاعی جهـان، میـزان

حمایت و کمک سایر نهضت‌های انقلابی و حدود امکـان مداخلـه نظامی امپریالیزم بین‌المللی و در شـرایط کنـونی بـویژه امکانـات حمایت اردوگاه انقلابی جهان و به ویژه کـشورهای سوسیالیـستی از انقلاب و غیره.

۲) عوامل ذهنی: برای پیروزی در امـر انقـلاب مـی‌بایـست پرولتاریا و توده‌های انقلابی زحمتکـشان بـه تئـوری مارکـسیزم‌ـ لنینیـزم مجهـز باشـند. پرولتاریـا بـا در دسـت داشـتن ایـن سـلاح تئوریک و ستاد جنگـی خـود (حـزب کمونیـست) مـی‌توانـد در فراهم آمدن این عوامل نقش اساسی و رهبری کننده را در اختیار داشته باشـد. بـرای تکمیـل عوامـل ذهنـی لازم اسـت کـه حـزب کمونیست ضمن پرورش کادرهای انقلابی و مجهز به دانش خلاق مارکسیزم ـ لنینیزم در داخل کشور دست به یک سلسله تبلیغات و عملیـات افـشاگرانه کـه ماهیـت امپریـالیزم جهـانی و بـورژوازی داخلی را آشکار می‌کند زده و مارکسیزم را در میان تـوده مـردم به زبان ساده اشاعه دهد. حزب کمونیست بایـد نقـش تـوده‌هـا را بـدانها نـشان داده و آنهـا را بـا نتـایج درخـشان انقـلاب و بنـای سوسیالیزم آشنا سازد. برای کمک به این هدف حزب کمونیـست باید رهبری سایر سازمان های انقلابی و غیر حزبی پرولتاریا نظیـر اتحادیه‌ها و سندیکاها را نیز به عهده گرفتـه و از آنهـا بـه عنـوان زنجیرهای اتصال با توده‌ها استفاده کند. در تحت چنـین شـرایطی پرولتاریا آمادگی کافی برای بدست گرفتن رهبری انقلاب کسب میکند.

پرولتاریای جهان متحد شوید

فصل نهم

شکل بندی اقتصادی ـ اجتماعی کمونیزم

مقدمه

از آن زمانی که برای نخستین بار در جوامع انسانی طبقات به ظهور رسیدند، قرن‌ها می‌گذرد. قرن‌های متمادی زحمتکشان و رنجبران جهان در اعماق فقر و فلاکت رویای یک زندگی آزاد و خالی از ظلم و استثمار را در سر می‌پروراندند. آنها دایماً برای رسیدن به این آرزوی خود در تلاش و مبارزه بسر می‌بردند. به همین علت تاریخ جوامع طبقاتی چیزی نیست جز مبارزه طبقاتی.

هر ورقی از تاریخ پر از شورش‌ها، انقلابات و قیام‌های خونین زحمتکشان علیه استثمارگران است. لیکن مبارزه رنجبران جهان به دلایل مختلف منجمله عدم آگاهی از شرایط زمان خود و نداشتن راه صحیح مبارزه و آنچه در آینده می‌بایست به وجود آورند غالباً با شکست مواجه می‌شد. زیرا شورش‌ها، قیام‌ها و به

طور کلی مبارزات آنان صرفاً عکس‌العمل نارضایتی آنان از وضع موجود شان بود.

سرانجام پایه‌گذاران کمونیزم علمی، مارکس و انگلس، راه صحیح پیروزی در امر عظیم ساختمان بنای جامعه نو، جامعه سعادتمند برای اکثریت عظیم توده‌های زحمتکش را به پرولتاریا نشان دادند و ادامه‌دهندگان راه آنها لنین، استالین و سایر رهبران پرولتاریا قوانینی را که آنها کشف کرده بودند با شرایط نوین سرمایه‌داری یعنی امپریالیزم تطبیق داده و سرانجام با وارد آوردن ضربه‌های قطعی بر پیکر رو به مرگ امپریالیزم جهانی، سوسیالیزم را در یک ششم کره زمین به پیروزی رساندند و اولین دولت سوسیالیستی را در جهان بوجود آوردند. آری پرولتاریا که انقلابی‌ترین طبقه تاریخ است تحت رهبری پیشاهنگ خود، حزب کمونیست، پرچم خونین انقلاب را بدوش گرفته و در پیشاپیش رنجبران جهان به مبارزه‌ای بی امان علیه استثمارگران ادامه داد. بدین ترتیب آرزوی زحمتکشان جهان به ثمر رسید و پرولتاریا توانست در مدتی حدود نیم قرن تقریباً بر نیمی از کره زمین حاکمیت خود را مستقر و اردوگاه عظیم سوسیالیزم را بوجود آورد. شکل بندی اقتصادی - اجتماعی کمونیزم در توسعه و تکامل خود از دو مرحله عبور می‌کند که مرحله اول را سوسیالیزم و مرحله بعدی و عالیتر را که جامعه بدون طبقات است کمونیزم می‌نامند.

مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم، جریان پیدایش سوسیالیزم

<u>الــف، انقــلاب سوسیالیــستی:</u> آن دسـته از انقلابـات اجتماعی که به حاکمیت سـرمایه‌داران خاتمـه داده و هـدف آنهـا انهدام مناسبات تولیدی بـورژوازی و اسـتقرار مناسـبات تولیـدی سوسیالیــستی اســت از لحــاظ خــصلت انقلابــات سوسیالیــستی (پرولتاریایی) هستند. نیروهای محرک آن را پرولتاریا و متحدین آن (توده‌های زحمتکش سرتاسر جامعه) تشکیل می‌دهند. انقـلاب سوسیالیــستی دارای خــصوصیات ویــژه ایــست کــه بــا انقــلاب بورژوایی از پایه و اساس تفاوت مـی‌کنـد. ایـن وجـوه تمـایز را استالین در پنج نکته زیر خلاصه کرده است:

۱ـ معمولاً انقلاب بورژوازی هنگـامی آغـاز مـی‌گـردد کـه بقایای نیرومندی از مناسبات تولیدی سرمایه‌داری قـبلاً در اعمـاق جامعه فیودالی بوجود آمده و رشد و نمو کرده انـد. در صـورتی که انقلاب سوسیالیستی وقتی بـه پیـروزی مـی‌انجامـد کـه هنـوز هیچیــک یــا تقریبــاً هیچیــک از جنبــه‌هــای مناســبات تولیــدی سوسیالیستی در جامعه وجود ندارند.

۲ـ وظیفه اساسی انقلاب بورژوایی آنـست کـه حکومـت را بدسـت گرفتـه و آن را بـا مناسـبات تولیـدی موجـود بـورژوازی متناسب سـازد در حـالی کـه وظیفـه اصـلی انقـلاب پرولتاریـایی آنست که پس از بدست گرفتن حکومت مناسبات تولیـدی نـوین

سوسیالیستی را مستقر سازد.

۳ـ انقلاب بورژوایی معمولاً با بدست آوردن حکومت به پایان می‌رسد در صورتی که برای انقلاب پرولتاریایی بدست گرفتن حکومت تازه آغاز کار است. این انقلاب از حکومت به عنوان وسیله اساسی نابودی ساختمان کهنه جامعه و ایجاد ساختمان نوین اقتصادی -اجتماعی استفاده می‌کند.

۴ـ انقلاب بورژوایی گروه استثمار کننده‌ای را که در راس حکومت قرار دارد (فیودال‌ها) با گروه استثمار کننده دیگری (سرمایه‌داران) تعویض می‌کند و بنابر این احتیاجی به درهم شکستن دستگاه کهنه دولتی ندارد، در صورتی که انقلاب پرولتاریایی از راس حکومت همه و هر گونه دسته‌های استثمارکننده را سرنگون کرده و پیشقراولان تمام زحمتکشان و استثمارشوندگان یعنی حزب طبقه کارگر را در راس حکومت قرار می‌دهد و لذا ماشین کهنه دولتی را تمام و کمال درهم شکسته و شکل حکومتی جدیدی (دیکتاتوری پرولتاریا) را بوجود می‌آورد.

۵ـ انقلاب بورژوایی نمی‌تواند برای مدتی طولانی ملیون‌ها زحمتکش و توده‌های استثمارشونده را در پیرامون بورژوازی که استثمارگر است گرد آورده و حال آن که وظیفه اساسی انقلاب سوسیالیستی یعنی تحکیم حکومت پرولتاریایی و بنای سیستم نوین اقتصاد سوسیالیستی که تنها از طریق اتحاد و همبستگی ناگسستنی بین پرولتاریا، دهقانان و همه زحمتکشان جامعه انجام می‌پذیرد.

ب، مبارزه قهرآمیز تنها راه انقلاب

سوسیالیستی: تاریخ نشان داده است که طبقات استثمارگر هرگز حاضر نشده اند قدرت خود را داوطلبانه از دست بدهند. از این رو طبقات انقلابی ناگزیرند از طریق جبر و زور بر آنها فایق آمده و حاکمیت را بدست گیرند. تجربیات پرولتاریا طی بیش از یک قرن اخیر صحت این واقعیت تاریخی را تایید کرده است. زیرا واضح است که بورژوازی هرگز حاضر نیست از کاخ‌ها، تفریحات و زندگی راحتی که از طریق استثمار پرولتاریا و سایر زحمتکشان کسب کرده است دست کشیده و تا سطح زندگی پرولتاریا تنزل کند، به همین علت با وحشیگری تمام از امتیازات طبقاتی خود دفاع می‌کند و لذا پرولتاریا نیز چنانچه تا کنون تجربیات تاریخی در اکثر قریب به اتفاق موارد به ثبوت رسانده ناگزیر است از طریق زور و با قیام مسلحانه و نبرد حقوق حقه خود را بدست آورد. اگر چه رهبران پرولتاریا تحول مسالمت‌آمیز سرمایه‌داری به سوسیالیزم را پیش‌بینی کرده لیکن آنچه تا کنون تجربه تاریخی اثبات کرده اینست که این امر بسیار استثنایی بوده و مربوط به آینده‌ای است نسبتاً دور و نه شرایط کنونی. امپریالیزم چون ماری زخم خورده، درنده خویی‌اش دهها برابر شده است لذا کسب قدرت از طریق قهرآمیز تنها راه سلب قدرت از بورژوازی در شرایط کنونی است و تا زمانی که هنوز در گوشه‌ای از جهان سرمایه‌داری حاکم است پرولتاریا نمی‌تواند و نباید اسلحه خود را بر زمین گذارد.

پ، مرحله گذار سرمایه‌داری به سوسیالیزم یک ضرورت تاریخی است: از آنجایی که در اثر حاکمیت سرمایه‌داری بر جریان تولید، مناسبات تولیدی سوسیالیستی

نمی‌تواند در درون جامعه سرمایه‌داری بوجود آید و استقرار این مناسبات در جامعه طی مدت کوتاهی ممکن نیست لذا برای فراهم آوردن شرایط لازم جهت استقرار سوسیالیزم در تمام کشورها مدت زمانی لازم است که طی آن به تدریج اقتصاد سوسیالیستی جایگزین اقتصاد سرمایه‌داری شود. این را مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم گویند.

در این مرحله هنوز سوسیالیزم بنا نشده بلکه در دست ساختمان است و سرمایه‌داری هنوز منهدم نشده بلکه در جریان است. مرحله گذار برای هر کشوری که به سوسیالیزم گام می‌نهد، خواه صنعتی و تکامل یافته و خواه عقب‌مانده، مرحله‌ایست اجتناب ناپذیر و البته مدت آن نسبت به شرایط اقتصادی، اجتماعی و تاریخی حاکم بر هر کشوری فرق می‌کند. برای به انجام رساندن تحولات عظیم سوسیالیستی در جامعه و درهم شکستن دسایس بورژوازی سرنگون شده شکل جدیدی از حکومت یعنی دیکتاتوری پرولتاریا بوجود می‌آید.

<u>ت، دیکتاتوری پرولتاریا:</u> دیکتاتوری پرولتاریا در اثر پیروزی انقلاب سوسیالیستی و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی بظهور می‌رسد. دیکتاتوری پرولتاریا شکل جدیدی از دولت است که اساساً با دولت‌های قبلی تفاوت دارد. «دیکتاتوری پرولتاریا اتحاد طبقاتی پرولتاریا و توده‌های زحمتکش دهقانان است که برای سرنگون ساختن بقایای سرمایه‌داری و پیروزی نهایی سوسیالیزم برقرار می‌گردد. منتها به این شرط که نیروی رهبری کننده این اتحاد پرولتاریا باشد.» دولت‌های قبلی دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت

زحمتکش بودند، در حالی که دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری اکثریت زحمتکش بر اقلیت استثمارگر است. هنگامی که انقلاب سوسیالیستی پیروز می گردد، بورژوازی که شکست خورده و حاکمیت دولتی خود را از دست داده است مانند مار زخم خورده مقاومتش چند برابر می‌شود و در پی آنست که جامعه را تا جایی که می تواند مسموم کرده و یا آن را بحال سابق برگرداند لذا در یک چنین شرایطی وظیفه عمده دیکتاتوری پرولتاریا با اتکا به توده‌های مردم و در درجه اول دهقانان سرکوبی طبقات استثمارگر به ویژه بورژوازی است.

مبارزه مشترک طبقه کارگر و دهقانان علیه استثمارگران و بخاطر ساختمان سوسیالیزم یک اتحاد ناگسستنی بین آنها برقرار می‌سازد. بزرگترین و عالیترین اصل دیکتاتوری پرولتاریا آنست که می‌بایست بین طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش اتحاد مستحکم وجود داشته باشد. مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از شرکت فعال و مستقیم توده‌های وسیع زحمتکشان در اداره امور اقتصادی، در کار ارگان‌های دولتی و در رهبری تمام زمینه‌های حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه. دیکتاتوری پرولتاریا وسیله‌ایست جهت ساختمان بنای جامعه سوسیالیستی. دولت پرولتاریایی کوشش خود را در راه بوجود آوردن یک اقتصاد سوسیالیستی بکار می‌اندازد و در نتیجه فعالیت عملی دولت در زمینه اقتصادی، سیستم جدیدی از مناسبات تولیدی بوجود می‌آید. پایه و اساس این مناسبات را مالکیت سوسیالیستی بر وسایل تولید و همکاری و تعاون رقابت‌آمیز و کمک متقابل سوسیالیستی بین مردمی که از استثمار رهایی یافته اند تشکیل

می‌دهد.

ث، قــوانین اساســی توســعه و تکامــل انقــلاب سوسیالیـــستی و ســـاختمان سوســـیالیزم: گــذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم بر اساس قوانینی صورت می‌گیرد کـه در تمام ممالکی که بسوی سوسیالیزم تکامل می‌یابند صادق است. این قوانین عبارتند از:

۱) کـسب قـدرت سیاسـی بـه وسـیله پرولتاریـا و اسـتقرار دیکتاتوری پرولتاریا در تحت رهبری حزب کمونیست.

۲) اتحــاد طبقــه کــارگر بــا اکثریــت دهقانــان و ســایر زحمتکشان.

۳) الغای مالکیت سرمایه‌داری و استقرار مالکیـت اشـتراکی وسایل اصلی تولید.

۴) تحول تدریجی کشاورزی به تعاونی‌های سوسیالیستی.

۵) توسعه و تکامل مطابق برنامه اقتصاد ملـی و هـدایت آن به سوی ساختمان سوسیالیزم و کمونیزم و ارتقـای سـطح زنـدگی زحمتکشان.

۶) به سرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی از طریق انقلاب در ایدئولوژی و فرهنگ و تربیت عده کثیری از روشنفکران کـه خـود را وقـف طبقـه کـارگر و تمـام زحمتکـشان و هـدف‌هـای سوسیالیزم می‌نمایند.

۷) محـو مظـالم ملـی و اسـتقرار حقـوق مـساوی و روابـط دوستانه بین تمام ملیت‌های موجود در یک کشور.

۸) تحکـیم، توسـعه و تکامـل دول سوسیالیـستی و دفـاع از دستآوردهای سوسیالیزم در برابر دشمنان داخل و خارج.

۹) وحدت میـان طبقـه کـارگر کـشورهای سوسیالیـستی و پرولتاریای سایر ممالک یعنی انترناسیونالیزم پرولتاریایی.

قـوانین اساسـی توسـعه و تکامـل انقـلاب سوسیالیـستی و ساختمان سوسیالیزم بر پایه و اساس مارکـسیزم–لنینیـزم، محتـوی اصـلی سیاسـت احـزاب کمونیـست را در ممالـک سوسیالیـستی تشکیل می‌دهد. لیکن اشکال و روش‌های سـاختمان سوسـیالیزم بـا توجه به شرایط عینی تاریخی هر کشور ممکن است با هم تفـاوت داشته باشند اما در اصل هدف آنها بنای سوسیالیزم است.

<u>**ج، اقتـصاد مرحلـه گـذار:**</u> اقتـصاد مرحلـه گـذار را نمی‌توان سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی نامید بلکـه ترکیبـی اسـت از هر دو. این اقتصاد بر اساس بخش‌های مختلف اقتصادی استوار است. بخش‌های اقتصادی ممالک مختلف در مرحله گـذار ممکـن است گوناگون باشند لـیکن هـر مملکتـی کـه وارد مرحلـه گـذار می‌شود بطور حـتم دارای سـه بخـش اساسـی خواهـد بـود. بخـش سوسیالیستی، بخش کالایی کوچک و بخش کاپیتالیستی.

۱) <u>بخــش سوسیالیــستی:</u> اولــین و مهمتــرین قــدمی کــه دیکتاتوری پرولتاریا در زمینه اقتصاد بـر مـی‌دارد تـصاحب مقـام رهبری اقتصاد ملی از طریق ملی کردن سوسیالیـستی اسـت. ملـی کـردن سوسیالیـستی عبـارت اسـت از مـصادره دارایـی طبقـات استثمارگر و تبدیل آنها به ثروت دولتی یا سوسیالیستی (مالکیـت عموم مردم). ملی کردن سوسیالیستی وسایل تولید، تـضاد اصـلی جامعه سرمایه‌داری یعنـی تـضاد بـین خـصلت اجتمـاعی تولیـد و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را در ایـن بخـش اقتـصادی بـه میزان زیـادی حـل مـی‌کنـد. ایـن اقـدام مناسـبات تولیـدی را بـا

نیروهای مولده هماهنگ ساخته و موانع موجود در راه تکامل آنها را از میان می‌برد. ملی کردن ابتدا در صنایع سنگین، بانک‌ها، راه آهن، وسایل ارتباطی، موسسات تجاری و غیره صورت می‌گیرد و کشاورزی نیز به حسب شرایط زمین‌ها ملی می‌شود. به این ترتیب دولت سوسیالیستی دست به ایجاد بخشی می‌زند که سابقاً در اقتصاد ملی (جامعه سرمایه‌داری) وجود نداشت که آن‌را بخش سوسیالیستی می‌نامند. بخش سوسیالیستی نقش رهبری را در اقتصاد مرحله گذار به دست می‌گیرد. زیرا این بخش رشته‌های اصلی اقتصاد ملی را در دست گرفته، مدرن‌ترین وسایل تکنیکی را در اختیار دارد. در موسسات سوسیالیستی، استثمار انسان از انسان وجود نداشته و نیروی کار دیگر بصورت کالا نیست. آنچه که در بخش سوسیالیستی تولید می‌شود متعلق به تمام جامعه می‌باشد.

۲) بخش کالایی کوچک: بخش کالایی کوچک شامل دهقانان (خارج از تعاونی‌ها)، پیشه‌وران و صنعتگرانی است که اقتصاد آنها بر اساس مالکیت خصوصی وسایل تولیدی محدود و کار شخصی شان استوار است. در اوایل مرحله گذار به ویژه در کشورهایی که سرمایه‌داری ملی آنها رشد زیادی نیافته بخش کالایی کوچک، اکثریت جمعیت را در بر می‌گیرد. در جریان ساختمان سوسیالیزم با ایجاد شرکت‌های تعاونی به تدریج تولید کالایی کوچک مبدل به تولید سوسیالیستی می‌شود.

۳) بخش کاپیتالیستی: در بخش کاپیتالیستی، هنوز طریقه تولید سرمایه‌داری وجود دارد، زیرا دولت سوسیالیستی نمی‌تواند و نباید به یک باره تمام سیستم اقتصادی مملکت را دگرگون

سازد. بخش کاپیتالیستی شامل بنگاه‌های اقتصادی است که بر پایه مالکیت خصوصی وسایل تولید و کار مزدوری قرار گرفته اند. این بخش در دهات از دهقانان ثروتمند (کولاک‌ها) و در شهرها از صاحبان بنگاه‌های متوسط سرمایه‌داری که هنوز ملی نشده‌اند تشکیل می‌شود. در این بخش هنوز استثمار وجود داشته و نیروی کار به صورت کالا می‌باشد. دولت سوسیالیستی ابتدا محدودیت‌هایی برای بخش کاپیتالیستی به وجود می‌آورد و مخصوصاً استثمار شدید کارگران را در این بخش از بین برده و به تدریج وضع آنها را بهبود بیشتر می‌بخشد و سپس با فراهم آمدن شرایط لازم که مهمترین آنها عبارت از رشد بخش سوسیالیستی تولید است، این قسمت را بطور کامل از بین می‌برد.

۴) صنعتی کردن سوسیالیستی کشور: برای رسیدن به سوسیالیزم لازم است که بخش کاپیتالیستی و بخش کالایی کوچک اقتصاد مرحله گذار از میان بروند. برای انهدام این بخش تنها راه صنعتی کردن کشور به طریق سوسیالیستی است. سرمایه‌داری معمولاً در اکثر ممالک فقط آن رشته‌هایی از اقتصاد را که برایش منافع بیشتری در بر دارد صنعتی می‌کند. از این رو برخی از کشورهایی که وارد مرحله گذار می‌گردند، از نظر صنعت در بسیاری موارد هنوز ضعیف و ناتوان هستند، در حالی که صنعتی کردن سوسیالیستی کشور عبارتست از صنعتی کردن وسیع‌تر تمام رشته‌های اقتصاد. دولت سوسیالیستی برخلاف سرمایه‌داری، ابتدا دست به توسعه صنایع سنگین زده و سپس با توسعه این صنایع و یا همزمان با آن صنایع سبک را نیز تکامل می‌بخشد. از سوی دیگر دامنه صنعتی کردن کشور را از شهرها

به دهات گسترش داده و کشاورزی مکانیزه و مدرن را پایه‌ریـزی می‌کند. صنعتی کردن کشور یکی از مهمتـرین پایـه‌هـای اساسـی بنای سوسیالیزم در تمام کشورها است.

۵) تحول سوسیالیستی کشاورزی: اولـین گـامی کـه دولـت پرولتاریـایی در زمینـه کـشاورزی بـر مـی‌دارد، مـصادره اراضـی استـثمارگران و انتقـال آنهـا بـه دهقانـان مـی‌باشـد. لـیکن بعـد از مصادره اراضی، شکل مسلط اقتصاد تـا مـدتی تولیـد کوچـک و خصوصی دهقانان است چون سوسیالیزم را نمی‌تـوان بـر دو پایـه کاملاً متضاد (بخش سوسیالیـستی و بخـش کـالایی کوچـک) بنـا کرد. از این رو کشاورزی نیـز بایـد تغییـر ماهیـت داده و بـسوی شکل سوسیالیستی آن تکامل یابد. برای اجرای این منظور، دولت سوسیالیـستی دسـت بـه تاسـیس کئوپراسـیون‌هـایی مـی‌زنـد. کئوپراسیون عبارت از یک روستای اشتراکی اسـت کـه دهقانـان یـک یـا چنـد ده را متحـد مـی‌سـازد. دهقانـان بـا ورود بـه کئوپراسیون‌هـا وسـایل اساسـی تولیـد یعنـی وسـایل کـشاورزی، دام‌ها، بذرها، علیق مـورد نیـاز دام‌هـای عمـومی و سـاختمان‌هـای روستایی را اشتراکی می‌کنند. زمین در حالی کـه بـه تمـام ملـت تعلق دارد، دولت سوسیالیستی آن را تا زمانی که کئوپراسـیون‌هـا وجود دارند در اختیار آنان قرار می‌دهد. صاحبان کئوپراسـیون و کلیـه ثـروت‌هـای آن خـود دهقانـان هـستند. درآمـد ایـن کئوپراسیون‌ها به نسبت کار دهقانان بـین آنهـا تقـسیم مـی‌گـردد. اشتراکی و مکانیزه کردن کشاورزی منجر به تغییر و تبدیل بنیانی در اقتصاد و زندگی و فرهنگ دهات گشته و کار دهقانان سهل‌تر و ثمـربخش‌تـر مـی‌شـود. دولـت سوسیالیـستی نیـز احتیـاج

کئوپراسیون‌ها را به وسایل فنی کشاورزی، ماشین‌آلات، وسایل یدکی، کود شیمایی و سایر وسایل تولید برطرف ساخته و صدها هزار متخصص کشاورزی تعلیم و تربیت می‌نماید و محصولات صنعتی مورد مصرف را به دهات می‌فرستد. بهمین علت دهقانان عضویت در روستاهای بزرگ اشتراکی را به اداره روستای کوچک انفرادی ترجیح داده و عملاً نابودی بخش کوچک انفرادی را در کشاورزی موجب می‌گردند.

چ، روبنای جامعه در مرحله گذار:

۱) دیکتاتوری پرولتاریا: موضوع دیکتاتوری پرولتاریا بنابر اهمیت و تقدم آن بر سایر تحولات از نظر زمانی قبلاً تشریح گردید.

۲) ترکیب طبقاتی: ترکیب طبقاتی جامعه در این مرحله، در مقایسه با جامعه سرمایه‌داری کاملاً دگرگون شده است. طبقه کارگر که در جامعه سرمایه‌داری مورد ظلم و استثمار قرار می‌گرفت در اینجا نقش رهبری را بعد از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در دست دارد. به عبارت دیگر بصورت طبقه حاکم درآمده و از طریق دولت سوسیالیستی و همراهی سایر زحمتکشان بر وسایل تولید سوسیالیستی نظارت دارد. دهقانان از وابستگی زمینداران بزرگ رهایی یافته و دولت سوسیالیستی به آنها زمین می‌دهد. دیکتاتوری پرولتاریا از آنها در برابر استثمار کولاک‌ها حمایت کرده و در تشکیل شرکت‌های تعاونی به ایشان کمک می‌کند. دولت سوسیالیستی در مناسبات خود با دهقانان در مرحله گذار با توجه به فرمول لنینی «اتحاد با دهقانان میانه حال، تکیه بر دهقانان تهیدست و مبارزه علیه دهقانان ثروتمند» عمل

مـی کنـد. طبقـات اصـلی جامعـه را کـارگران و دهقانـان تـشکیل می‌دهند لیکن پرولتاریا با سـایر زحمتکـشان منجملـه روشـنفکران انقلابی، پیشه‌وران وغیره اتحاد برقرار کرده و از نیروی آنان نیـز استفاده می کنـد. بـورژوازی بـا از دسـت دادن نیـروی سیاسـی و مالکیت بر وسایل اصلی تولید، دیگر طبقه مسلط جامعه را تشکیل نمی‌دهد لیکن تا مدت‌ها باقی می‌ماند. زیرا تولید کالایی کوچک دایماً به مقیاس وسیعی از میان خود عناصر سرمایه‌داری را بوجود مـی‌آورد و عـلاوه بـر آن بـورژوازی پـس از خلـع یـد، هنـوز از حمایت سرمایه‌داری جهانی نیز برخوردار است و دایماً می کوشـد تا قدرت از دست رفته را بنحوی از انحا باز یابد.

۳) مبـارزه طبقـاتی: مبـارزه طبقـاتی در مرحلـه گـذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم امری است اجتناب ناپـذیر. بـورژوازی سرنگون شده نمی‌تواند این حقیقت را که دیگـر صـاحب قـدرت نیست و باید از زندگی مجلل و انگل‌وار خود دست بشوید، قبـول نماید. بورژوازی که به هیچوجه پیـروزی پرولتاریـا را پـیش‌بینـی نمی کرده پس از انقـلاب، حیـران و سـرگردان، حاضـر بـه قبـول شکست خود نیست. در یک چنـین حـالتی از هـر وسـیله‌ای بـرای بدست آوردن مجدد قدرت استفاده می کند. این طبقه از امکانات اقتـصادی خـود، قـشر فوقـانی روشـنفکران، کارمنـدان عالیرتبـه دولتی، فرماندهان سابق ارتش و غیره استفاده کـرده بـه عـلاوه از امپریالیـست‌هـای بیگانـه نیـز تقاضـای کمـک نمـوده و از آنهـا می‌خواهد که دولت و کشور سوسیالیـستی را مـورد تجـاوز قـرار دهند. بنابر این پس از پیروزی انقلاب نیز مبارزه به شـکل نـوینی ادامه می‌یابد. به عبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی

را از بین نبرده بلکه آن را در اشکال نوینی دنبال می‌کند. لیکن این شکل مبارزه طبقاتی با اشکال قبلی آن تفاوت دارد، زیرا در اینجا پرولتاریا و متحدین وی نیروهای حاکمه را تشکیل داده و بورژوازی که نیرویی است ارتجاعی، سرنگون گردیده است.

لنین می‌گوید مرحله گذار باید مرحله مبارزه میان سرمایه‌داری محتضر و کمونیزم نوخاسته باشد، به عبارت دیگر مبارزه‌ایست میان سرمایه‌داری‌ای که شکست خورده لیکن منهدم نشده و کمونیزمی که پیروز شده لیکن هنوز ضعیف است. علاوه بر تضاد فوق‌الذکر، تضادهای دیگر نیز در مرحله گذار وجود دارند. مانند تضاد میان شهر و ده، تضاد بین کار فکری و بدنی، بین دهقانان تهیدست و مرفه و غیره که متدرجاً در جریان استقرار نهایی سوسیالیزم از بین می‌روند.

انقلاب فرهنگی: انقلاب فرهنگی بخش جدایی‌ناپذیر انقلاب سوسیالیستی است و مفهوم آن عبارتست از پایه‌گذاری و ایجاد فرهنگی کاملاً نو و عالی یعنی فرهنگی سوسیالیستی و ایجاد شرایط لازم از هر جهت برای توده‌های زحمتکش تا این فرهنگ و ایدئولوژی سوسیالیستی را کسب کنند. با انقلاب سوسیالیستی قدرت حاکمه در دست پرولتاریا و متحدین او قرار می‌گیرد. شیوه تولیدی جدید و مناسبات تولیدی (زیربنای) متناسب با رشد دایم نیروهای مولده و دولت سوسیالیستی مستقر می‌گردند.

فرهنگ نو سوسیالیستی بر این پایه مستحکم می‌تواند بنا شود. انقلاب فرهنگی یعنی ارتقای همه جانبه سطح فرهنگ و آگاهی توده‌های خلق و مجهز ساختن آنان برای مبارزه علیه

دشمن طبقاتی و ایدئولوژی آن. انقلاب فرهنگی دارای جنبه‌های مختلف است که مختصراً بررسی می‌کنیم:

۱ـ آموزش و پرورش دارای کیفیتی عالی و به معنی واقعی توده‌ای و همگانی. از بین بردن سریع و کامل بیسوادی و برقراری تحصیل رایگان و اجباری برای همه اعضای جامعه و به تدریج افزایش سطح این تعلیمات تا درجات عالی برای همه. بدیهی است ساختمان بسیار گسترده و وسیع موسسات آموزشی، مدارس، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها و موسسات مربوط بدانها بخش مادی و لازم آن می‌باشند.

۲ـ کار وسیع و پیگیر برای تربیت سیاسی توده‌ای، اشاعه جهان‌بینی علمی (مارکسیزم ـ لنینیزم) و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی همه زحمتکشان. پرورش روحیه نوین کار و صفات عالی انسانی و اصول اخلاقی و از میان برداشتن تدریجی تمامی بقایای ایدئولوژی‌های طبقاتی گذشته.

۳ـ تربیت وسیع و پر دامنه روشنفکران و متخصصین طراز نو که با تمامی وجود خود به توده‌های خلق و به نظام نوین سوسیالیستی وابسته اند. این یکی از جنبه‌های مهم انقلاب فرهنگی است و خود نیاز به ایجاد شرایط مادی بیسابقه و گسترده یعنی گسترش وسیع موسسات تعلیمات عالی و دانشگاهی، موسسات پژوهشی و فنی و تاسیسات لازم دیگر به مقیاس وسیع و روز افزون و تامین بهترین شرایط لازم برای تربیت وسیع کادرهای آموزشی و تهیه شرایط لازم برای گسترش فعالیت‌های تحقیقی، هنری، ادبی در تمامی سطح کشور دارد. دستآوردهای بسیار عظیم و بیسابقه کشورهای سوسیالیستی نشانه بارز تحقق انقلاب فرهنگی

در جوامع مزبور است.

۴ـ برقراری سطح همآهنگ فرهنگی در تمامی کشور بین خلق‌های مختلف و بین کشورها. فراهم آوردن شرایط لازم برای اینکه کلیه دستآوردهای علمی، هنری و ادبی و تمامی فرهنگ در دسترس همه زحمتکشان بوده و سطح عمومی دانش توده‌ها به نحو یکسان ارتقا یابد. تاسیس شبکه وسیع کتابخانه‌ها، موزه‌ها، تئاتر و سینما ها، سالن‌های کنسرت و نمایشگاه‌ها، ایجاد امکان استفاده وسیع از رادیو تلویزیون برای تمامی خلق‌ها، تاسیس باشگاه‌ها و خانه‌های فرهنگ در محلات، شهرها و دهات و چاپ وسیع و بیسابقه کتب، روزنامه‌ها و نشریات به تمام زبان‌های موجود در یک کشور همه و همه جزئی از این اقدامات می‌باشند.

با پیشرفت مداوم انقلاب فرهنگی عقب‌ماندگی نواحی مختلف کشور از جهات مختلف فرهنگی به سرعت از بین رفته و سطح فرهنگ در همه نقاط به نحو یکسان ارتقا دایم داده می‌شود. کلیه دستآوردهای مثبت و مفید فرهنگی گذشته جذب و گسترش و تکامل می‌یابد. فرهنگ سوسیالیستی در واقع مرحله نوین و عالی‌تر تکامل فرهنگ بشری است و تمامی دستآوردهای مفید فرهنگ گذشته بشر را حفظ کرده و گسترش می‌دهد.

<u>ح، پیروزی سوسیالیزم:</u> تحولات انقلابی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که طی مرحله گذار صورت می‌گیرد، موجب پیروزی بخش سوسیالیستی شده و بدین ترتیب سوسیالیزم استحکام می‌یابد. پیروزی سوسیالیزم بدین معناست که مالکیت خصوصی وسایل تولید از بین رفته و استثمار انسان از انسان برای اولین بار در تاریخ محو و نابود می‌شود. پیروزی

سوسیالیزم بدین معناست که اقتصاد تمامی کشور را دولت سوسیالیستی بر طبق برنامه رهبری می کند. رقابت، هرج و مرج در تولید، بحران بیکاری وغیره برای همیشه از بین می‌روند. در سوسیالیزم عایدات بر اساس کمیت و کیفیت کار مردم میان آنها تقسیم می گردد و اصل «از هر کس بنا بر استعدادش و به هر کس بنا بر کارش» مستقر می گردد. این اصل باعث می‌شود که مردم نسبت به ماحصل کار خود علاقمند شده و در نتیجه منافع فردی و اجتماعی در بهترین طریق ممکن با هم تلفیق گردند.

استقرار، توسعه و تکامل سوسیالیزم

۱) نیروهای مولد در سوسیالیزم: خصلت مشخص نیروهای مولد در جامعه سوسیالیستی، تولید عظیم ماشینی در تمام رشته‌های اقتصاد ملی است که بر شالوده عالی‌ترین شکل تکنولوژی و کار کارگران آزاد از استثمار قرار گرفته است.

پیشرفت فنی: روش‌های اساسی پیشرفت تکنیک در سوسیالیزم عبارتند از توسعه و تکامل تولید، ماشینی و اتوماتیکی کردن کار، استعمال نیروی برق و انرژی اتمی و استفاده وسیع از شیمی در جریان تولید. این امر شامل اختراع و استفاده از ماشین‌های با صرفه و دارای بازده زیاد، اصلاح اسلوب‌های استخراج معادن و استفاده از مواد خام و سایر مواد، ابداع انواع نوین مواد خام و سایر مواد، استفاده از نیروی حرارت و سایر وسایل تسریع کننده جریان های تولیدی و غیره است. ماشینی (مکانیزه) کردن جریان کار یعنی استفاده از ماشین به جای

نیروی دست، کار انسان را سبک کرده و موجب بالا رفتن حاصل‌دهی تولید و سرعت رشد اقتصادی سوسیالیستی می‌گردد. در سوسیالیزم، تمام رشته‌های اقتصادی (اصلی و فرعی) ماشینی می‌گردد و ماشینی شدن رشته‌های اقتصادی زمینه را برای اتوماتیکی کردن آنها، فراهم می‌کند. «اتوماتیزاسیون»، مرحله عالی‌تر استفاده از ماشین است و مقصود از اتوماتیکی شدن استفاده از ماشین‌های خودکاری است که بطور کامل کار یدی را از میان می‌برند. با اتوماتیکی شدن ماشین‌ها، میزان مصرف نیروی کارگر کاهش یافته و تولید افزایش می‌یابد. ضمناً تعداد کارگران لازم برای کار در این نوع کارخانجات نیز کاهش می‌یابد و در نتیجه با استفاده از نیروی این کارگران در سایر قسمت‌ها، حاصلدهی کار در مقیاس همه اجتماع به مقدار قابل توجهی زیاد می‌شود. ماشینی و اتوماتیکی نمودن جریان‌های تولیدی وابستگی تنگاتنگی با استفاده وسیع از نیروی برق در تولید دارد. «کمونیزم مساویست با الکتریفیکاسیون سراسر کشور» (لنین). در تکنولوژی کنونی، صنعت برق مهمترین منبع انرژی محسوب می‌شود، از این رو در جوامع سوسیالیستی، بنا بر طرح لنین کبیر این رشته از صنعت را به صورت پایه و اساسی برای رشد سایر منابع درآورده و در کلیه شئون اقتصادی از آن استفاده وسیع می‌کنند. عامل مهم دیگر در پیشرفت فنی، استفاده از شیمی است. علم شیمی به انسان‌ها امکان می‌دهد که خواص مواد را تغییر داده و موادی بسازند که اصولاً در طبیعت وجود ندارند. به عبارت دیگر پیشرفت در زمینه ذوب فلز، ساختمان ماشین‌ها، صنعت برق کشاورزی، حمل و نقل، بهداشت عمومی وغیره بدون

استفاده از شیمی میسر نیست. بهمین علت در سوسیالیزم، استفاده وسیع و همه جانبه‌ای از آن می‌شود. بالاخره عامل مهم دیگر در پیشرفت فنی که در آینده نزدیک در جوامع سوسیالیستی بصورت منبع تولید انرژی بسیاری از رشته‌های صنعتی در می‌آید، استفاده از انرژی اتمی است.

شالوده مادی و فنی سوسیالیزم: شالوده مادی و فنی جامعه بستگی به سطح توسعه و تکامل نیروهای مولد و میزان تطبیق مناسبات تولیدی با آن دارد. شالوده مادی و فنی سوسیالیزم با میزان تمرکز، تخصص و تعاون در صنعت مشخص می‌شود. منظور از تمرکز، ترکیب رشته‌های صنعتی وابسته به یک جریان تولیدی در یک واحد عظیم است. این واحد را اصطلاحاً «کمباین» می‌نامند. مثلاً کمباین فولاد شامل تمام مراحل ساختن آهن و فولاد است. به عبارت دیگر تمام کارخانجاتی را که سهمی در ساختن آهن و فولاد دارند در بر می‌گیرد. مانند کارخانجات عظیم آهن و فولاد سازی، بنگاه‌های استخراج معادن، بنگاه‌های تولید کننده زغال سنگ، صنایع پتروشیمی وابسته به کارخانجات فولادسازی وغیره همگی جزو کمباین فولاد هستند. تخصص عبارتست از تقسیم کار میان بنگاه‌های وابسته به یک کمباین. بدین ترتیب که در یک کمباین، هر قسمتی از آن، به انجام یک عمل تولیدی خاص می‌پردازد. تقسیم کار میان بنگاه‌ها سبب می‌شود که هر یک از آنها با داشتن استقلال داخلی سعی به بالا بردن سطح تکنیک خود و اختراعات جدید و تربیت کارگران متخصص نمایند و در نتیجه حاصلدهی کار را در بنگاه خود افزایش دهند. در عین حال که بنگاه‌های وابسته به یک کمباین

دارای استقلال نسبی اند، بطور تنگاتنگی نیز بهم وابسته‌اند. این وابستگی از طریق همکاری و تعاون (کئوپراسیون سوسیالیستی) بین موسسات مختلف بوجود می‌آید. همکاری و تعاون به معنای روابطی است که بر طبق نقشه‌ای صحیح میان بنگاه‌هایی که متفقاً تولید خاصی بیرون می‌دهند، برقرار می‌شود. این بنگاه‌ها ضمن کمک به یکدیگر از دخالت در کار هم اجتناب کرده و باعث پیشرفت سریع جریان تولید می‌گردند. تخصص و تعاون نه تنها در داخل یک کشور سوسیالیستی بلکه در میان اردوگاه سوسیالیزم نیز بر طبق نقشه اجرا می‌شود.

طبقه کارگر بمثابه نیروی اصلی تولید: تولید عظیم ماشینی و پیشرفت فنی در تمام رشته‌های اقتصاد ملی احتیاج به تعداد زیادی کارگر متخصص ماهر دارد. جامعه سوسیالیستی بر طبقه نقشه‌ای دقیق، کارگران را تربیت کرده وآنها را تا سطح سازندگان سوسیالیزم و کمونیزم ارتقا می‌دهد. برای نیل به این منظور دولت سوسیالیستی از تمام امکانات موجود، منجمله تعلیمات اجباری، تاسیس کلاس‌های فنی مختلف، ایجاد هنرستان‌ها و دانشکده‌های فنی حرفه‌ای در کنار موسسات بزرگ تولیدی برای آموزش علوم و دانش مدرن به کارگران و بالا بردن سطح فرهنگ عمومی استفاده می‌کند. بدین ترتیب طبقه کارگر در جامعه سوسیالیستی، شخصیتی خاص و عالی یافته و بیش از پیش بصورت نیروی اصلی سازنده و رهبری کننده جامعه در می‌آید.

۲) مناسبات تولیدی در سوسیالیزم: اساس مناسبات تولیدی را در سوسیالیزم، مالکیت اجتماعی بر وسایل

تولید تشکیل می‌دهد. مالکیت بر وسایل تولید و اشیای مصرفی همیشه وجود داشته و خواهد داشت. آنچه تغییر می‌کند، شکل این مالکیت است، کمونیست‌ها معتقدند که باید شکل مالکیت خصوصی را از میان برده و مالکیت اجتماعی را جایگزین آن ساخت، آنان هرگز قصد ندارند که مفهوم مالکیت را به طور کلی از میان ببرند. مارکس و انگلس می‌نویسند که «خصلت مشخص کمونیزم، الغای مالکیت بطور کلی نبوده بلکه مالکیت بورژوایی مورد نظر است». در سوسیالیزم وسایل تولید به مردمی تعلق دارد که کار می‌کنند و بنابر این دیگر بصورت سرمایه و وسیله استثمار نیستند. مالکیت سوسیالیستی بر وسایل تولید تعیین کننده خصلت مناسبات متقابل مردم در جریان تولید است. این مناسبات بر اساس همکاری رفاقت‌آمیز و تعاون متقابل سوسیالیستی در بین مردم آزاد از استثمار و توزیع تولیدات به نفع زحمتکشان مطابق اصل «به هرکس بنا برکارش» استوار است. مناسبات سوسیالیستی تضاد آشتی‌ناپذیر جامعه سرمایه‌داری (تضاد بین خصلت اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید) را معدوم می‌سازد، به عبارت دیگر با استقرار سوسیالیزم مناسبات تولیدی با پیشرفت نیروهای مولده هماهنگ می‌گردد. در سوسیالیزم مناسبات تولیدی دایماً تحول یافته و خود را با آهنگ پیشرفت نیروهای مولده منطبق می‌سازد و دلیل عمده این مسئله، پیشرفت شگفت‌انگیز اردوگاه سوسیالیزم در کمترین مدت ممکنه است.

دو شکل مالکیت سوسیالیستی: در سوسیالیزم دو شکل مالکیت اجتماعی وجود دارد. ۱) مالکیت دولتی یعنی مالکیت عموم خلق ۲) مالکیت موسسات تعاونی. وجود دو شکل مالکیت

سوسیالیستی دال بر وجود دو شکل موسسات سوسیالیستی ـدولتی و تعاونی ـ است که هر دو شکل دارای ماهیت مشابهی هستند زیرا اولاً هر دو شکل مالکیت سوسیالیستی، بر اساس مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید قرار دارند، ثانیاً هر دو استثمار را از بین برده‌اند، ثالثاً هر دو اقتصاد خود را بر اساس نقشه و برنامه هدایت میکنند و رابعاً هر دو از اصل «به هرکس بنا برکارش» تبعیت می کنند. با وجود تشابهی که میان این دو شکل مالکیت وجود دارد، تفاوت‌هایی نیز میان آنها موجود است. این تفاوت‌ها بر اساس میزان اجتماعی بودن وسایل تولید قرار دارد. زیرا مالکیت تعاونی، مالکیتی است گروهی، یعنی وسایل تولیدی که در اختیار یک تعاونی قرار دارد به طور جمعی متعلق به همه مردم است، محصولات تعاونی فقط به همان تعاونی تعلق دارد. با توسعه و تکامل نیروهای مولد، مالکیت تعاونی بر طبق نقشه‌های آگاهانه و دقیقی که به وسیله حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی اجرا می گردند به هنگام گذار از سوسیالیزم به کمونیزم به کلی از بین می‌رود.

مالکیت شخصی در سوسیالیزم: مالکیت اجتماعی در سوسیالیزم، وسایل تولید و محصولات را در بر می گیرد. بخشی از این محصولات که عبارت از کالاهای مصرفی هستند، در میان زحمتکشان بر طبق کمیت و کیفیت کار شان توزیع شده و به صورت مالکیت شخصی افراد در می‌آید. پس مالکیت شخصی در سوسیالیزم به معنای مالکیت فرد بر آن دسته از آن محصولاتی است که برای مصارف شخصی ساخته می‌شوند. ضمناً مالکیت شخصی در سوسیالیزم، درآمد و پس‌اندازهای اشخاص، محل

مسکونی، وسایل خانه و اشیایی را که برای مصرف و راحتی منزل لازمند، شامل می‌گردد. هدف تولید سوسیالیستی بالا بردن سطح زندگی مردم است و دنبال کردن این هدف، مالکیت شخصی افراد را دایماً افزایش خواهد داد. لاکن دولت سوسیالیستی برای جلوگیری از این امر محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند که مهمترین آنها بدین ترتیب است: مالکیت شخصی را در سوسیالیزم نمی‌توان به ضرر سایر افراد و یا دولت سوسیالیستی به کار انداخت. اشیایی که در مالکیت شخصی افراد است قابل خرید و فروش نیست و مسئله مهم دیگر از بین بردن ارث است که سبب می‌شود فرزندان یک جامعه از شرایط اقتصادی مشابهی برخوردار گردند و اشخاص در فکر اندوختن ثروت برای فرزندان خود نباشند.

هدف تولید سوسیالیستی: هدف تولید سوسیالیستی، تامین احتیاجات مادی و معنوی تمام اعضای جامعه است تولید سوسیالیستی نمی‌تواند هدف دیگری جز این داشته باشد. زیرا در جامعه سوسیالیستی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید وجود نداشته و در نتیجه استثمار انسان از انسان نیز وجود ندارد. از اینرو به عکس آنچه در جامعه سرمایه‌داری وجود دارد، منافع اقتصادی زحمتکشانی که صاحب وسایل تولید و محصولات اند نیروی محرک اصلی تولید سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. انگیزه سوسیالیزم، تولید بخاطر انسان و به نفع انسان است. اگر بخواهیم این خصلت مشخص سوسیالیزم را از نظر علمی توجیه کنیم، باید آن را تحت عنوان «قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی» بشناسیم این قانون، مانند تمام قوانین اقتصادی قانونی است عینی و خارج

از اراده بشر.

ضرورت تکامل تولید سوسیالیستی بر طبق نقشه: می‌دانیم که در سیستم سرمایه‌داری، اقتصاد دستخوش رقابت و هرج و مرج بوده و تکامل آن بدون نقشه صورت می‌گیرد. زیرا اقتصاد سرمایه‌داری از واحدهای مختلفی تشکیل یافته که دارای استقلال کامل هستند و به همین علت هر سرمایه‌داری شخصاً بدون در نظر گرفتن احتیاجات جامعه دست به تولید می‌زند. جریان تولید یک کالای خاص آنقدر ادامه می‌یابد تا بازار اشباع گردد و در این صورت است که سرمایه‌دار تولید را متوقف می‌سازد. در جامعه سوسیالیستی وضع بدین منوال نیست، زیرا اقتصاد سوسیالیستی شامل رشته‌های تولیدی گوناگونی است که در یک واحد عظیم تمرکز یافته‌اند. هنگامی که یک چنین تمرکزی وجود دارد، تکامل اقتصاد بر طبق نقشه، نه تنها امکان‌پذیر بوده، بلکه بصورت یک قانون اجتناب ناپذیر در می‌آید به همین سبب دول سوسیالیست با در نظر گرفتن این «ضرورت تاریخی» اقتصاد خود را بر طبق نقشه تکامل می‌دهند. تکامل اقتصاد سوسیالیستی بر طبق نقشه به معنای ایجاد تناسب بین رشته‌های گوناگون اقتصاد ملی است. مثلاً صنایع سبک نباید یک طرفه و بدون در نظر گرفتن پیشرفت صنایع سنگین (چنان که در سرمایه‌داری صورت می‌گیرد) تکامل یابد بلکه باید بین تکامل این دو تناسبی برقرار گردد.

نسبت‌ها در اقتصاد سوسیالیستی: تکامل متناسب و بر طبق نقشه اقتصاد ملی، هنگامی صورت پذیر است که دولت سوسیالیستی به شناخت نسبت‌هایی در اقتصاد ملی توفیق یافته

باشد. مقصود از کلمه «نسبت» پی بردن به میـزان همـاهنگی لازم بین رشته‌های مختلف تولیدی اسـت. از میـان نـسبت‌هـای مختلـف مهمترین آنها که در واقع مجموع جریان تولید را تعیین مـی کنـد، نسبت تولید وسایل تولید به کالاهای مصرفی اسـت. بـرای حفـظ این نسبت باید میزان مصرف جامعه را تعیین کرده و مطابق با آن، وسایل تولید بوجود آورد. البته دایماً این نسبت با بالا رفتن سـطح زندگی جامعه و افزایش مصرف آن تغییر می‌یابد. دومـین نـسبت عبـارت اسـت از نـسبت بـین رشـد صـنایع و کـشاورزی. دولـت سوسیالیستی باید میزان مصرف کالاهای کـشاورزی را در جامعـه معین کند و سپس صنایع را بطور کلی بـه نـسبت مـذکور تکامـل بخشد. سایر نسبت‌های مهم عبارتند از نسبت بین تولید و مـصرف، ذخیره و مصرف، رشد درآمد نقدی مردم و رشد تجـارت خـرده پا، تکامل نواحی مختلف اقتصادی، رشته‌های مختلف کشاورزی و نسبت بین موسسات مختلف صنعتی. دولت سوسیالیستی با در نظـر گرفتن نسبت‌های فوق الذکر، برنامه‌های اقتصادی خـود را تنظـیم کرده و لزوماً جامعه را به پیش می‌راند.

رشد دایمی حاصـلدهی کـار، قـانون اقتـصاد سوسیالیـستی:

حاصلدهی کار عبـارت اسـت از مقـدار محـصول تولیـد شـده در واحد زمان. در رشد حاصلدهی کار عواملی موثراند کـه مـارکس آنها را بدین ترتیب بیان مـی کنـد: حـد متوسـط مهـارت کـارگر، موقعیـت علـم و میـزان اسـتفاده علمـی از آن، سـازمان اجتمـاعی تولیـد، وسـعت و قابلیـت وسـایل تولیـد و شـرایط طبیعـی رشـد حاصلدهی کار. این قانون عمومی تمام شکل بندی‌های اقتصادی‌ـ اجتماعی اسـت لاکـن در سـرمایه‌داری و جوامـع قبـل از آن ایـن

قانون بطور محدود و ناموزون عمل می‌کرد زیرا جامعه نقشه صحیحی برای رشد حاصلدهی نداشت و چندان اهمیتی به این قانون نمی‌داد. در سوسیالیزم به علت وجود نقشه اقتصادی و توجه کامل به عوامل موثر در رشد حاصلدهی کار قانون اقتصادی مذکور وسعت عمل یافته و به صورت قانون اقتصاد سوسیالیستی تجلی می‌یابد. در سوسیالیزم انسان برای اولین بار در تاریخ توسعه و تکامل جوامع، با آگاهی کامل از این قانون اقتصادی به نفع جامعه با شیوه‌ای موزون بهره برداری می‌کند.

فواید اقتصاد بر طبق نقشه: تکامل اقتصاد بر طبق نقشه در سوسیالیزم دو فایده عمده دارد یکی جلوگیری از تضییع منابع مادی (علم، تکنیک و منابع مالی) و دیگری استفاده صحیح و جلوگیری از اتلاف نیروی انسانی. در جامعه سرمایه‌داری، سرمایه‌داران معمولاً تا بدان اندازه از علم و تکنیک استفاده می‌کنند که از رقبای خود پیشی گیرند و در صورت تامین آن دیگر میل و رغبتی به تکامل بعدی علم و تکنیک ندارند. به طوری که اکثر اختراعات و اکتشافاتی را که دانشمندان اجیر آنها انجام می‌دهند از دیگران پنهان کرده و یا امتیاز آنها را خریده و نابود می‌کنند تا بدین ترتیب به دست رقبای شان نیافتد. در صورتی که در سوسیالیزم، دولت سوسیالیستی مقادیر هنگفتی از بودجه کشور را در اختیار دانشمندان قرار داده و دایماً از راه‌های مختلف به پیشرفت علم و تکنیک کمک می‌کند. از سوی دیگر یک سرمایه‌دار تا آن اندازه به نیروی انسانی ارزش قایل است که کارخانه‌اش به کار افتد، این امر سبب می‌شود که قسمت اعظم نیروی انسانی جوامع سرمایه‌داری بیهوده از بین بروند.

بحران‌های اقتصادی، هرج و مرج در تولید، رقابت، بیکاری وغیره نتایج عمده همین امر هستند. حال آن که در سوسیالیزم دولت سوسیالیستی بر طبق نقشه صحیح، افراد مورد لزوم خود را تربیت کرده و آنها را بین رشته‌های مختلف اقتصادی، تقسیم می کند. بهمین علت در سوسیالیزم، نشانی از بیکاری، بحران اقتصادی وغیره دیده نمی‌شود. میزان رشد تولید سالیانه در ممالک سوسیالیستی و برتری فوق‌العاده آن بر جوامع سرمایه‌داری دلیل قاطعی است بر صحت روش‌های سوسیالیستی در استفاده از منابع مادی و نیروی انسانی.

خصلت کار در سوسیالیزم: کار که عبارت از فعالیت مردم بمنظور تولید ارزشهای مادی است، برای هر جامعه‌ای ضروری می‌باشد ولی خصلت آن در شکل بندی‌های مختلف اقتصادی ـ اجتماعی بنابر این که چه نوع مناسبات تولیدی بر آن شکل بندی حاکم است، فرق می کند. کار می‌تواند داوطلبانه و آزادانه بوده و برای نفع شخصی و جامعه صورت گیرد و یا می‌تواند اجباری بوده و به نفع استثمارگران انجام گیرد. در جوامع سابق الذکر، خصلت کار اجباری بوده و به نفع استثمارگران تمام می‌شد لیکن در سوسیالیزم کار به نفع شخص و جامعه اوست.

سوسیالیزم فکر مردم را نسبت به کار، تغییر اساسی داده و کار را مبدل به وسیله افتخار، مباهات، شجاعت و قهرمانی نموده است. ماهیت خلاق کار در جوامع سوسیالیستی در اینست که کارگران شخصاً به اختراع و اصلاح ماشین‌آلات و جریان‌های تولیدی می‌پردازند. در سوسیالیزم هر فردی حق دارد کار کند و کار نیز همواره وجود دارد. کارگران هرگز ترسی از بیکاری

نداشته و نسبت به آینده خود بیمی ندارند. علاوه بر این که در سوسیالیزم بیکاری وجود ندارد، هر فردی باید مطابق ذوق و سلیقه خود کاری انتخاب کند. تنبلی و بیعاری جایی در سوسیالیزم ندارند. یکی دیگر از صفات کار در سوسیالیزم خصلت بارز اجتماعی آنست. دولت سوسیالیستی با تمرکز نیروی کار و تقسیم آن به نسبت احتیاج رشته‌های مختلف اقتصادی و بر مبنای نقشه‌های اقتصادی، خصلت اجتماعی کار را به وضوح نشان می‌دهد.

همکاری و مسابقه سوسیالیستی در جریان کار: در بالا اشاره شد که کار در سوسیالیزم، دارای جنبه کاملاً بارز اجتماعی است. فرد برای پیشرفت جامعه سوسیالیستی کار می‌کند. در جریان تولید، کارگران برای بالا بردن میزان تولید و بهبود وضع ماشین‌آلات بین خود مسابقه سوسیالیستی برقرار می‌کنند. مسابقه یا رقابت سوسیالیستی از همکاری سوسیالیستی انفکاک ناپذیر است زیرا یک کارگر سوسیالیست، منتهای سعی خود را به کار می‌برد تا با اصلاح وضع کار و بالا بردن میزان تولید، جامعه را به پیش براند. یک کارگر سوسیالیست بنا بر طرح لنینی کار در سوسیالیزم در عین شرکت در مسابقه سوسیالیستی سایر رفقای خود را در بهبود وضع کار شان تشویق و کمک کرده و سعی دارد که گروهی و به مقیاس وسیع‌تر، همگی به پیش روند. کارگران در سوسیالیزم باید از تجارب رفقای ورزیده خود استفاده کرده و دسته اخیر موظف اند تجربیات خویش را وسیعاً در اختیار همه کارگران گذارند. مسابقه یا رقابت در سوسیالیزم، چیزی جز همکاری و تعاون نیست زیرا در مقیاس اجتماع، موجب

بالا رفتن سطح تولید می‌گردد و می‌دانیم که بالا رفتن سطح تولید در سوسیالیزم، به نفع همه مردم است.

لنین کبیر مسابقه سوسیالیستی را روش بنای جامعه کمونیستی می‌دانست. بر خلاف جامعه سوسیالیستی «در سیستم سرمایه‌داری، افراد با یکدیگر رقابت خصمانه داشته و سعی دارند با پا گذاشتن بر سینه دیگران علیرغم منافع جامعه به منافع فردی خود دست یابند و آنچه برای آنها مطرح نیست، پیشرفت جامعه است».

تولید کالایی در سوسیالیزم: وجود دو شکل مالکیت اجتماعی در سوسیالیزم، اولین و مهمترین عاملی است که ضرورت تولید کالایی را ایجاب می‌کند. گذشته از این، عوامل دیگری نیز وجود دارند که شرایط لازم را برای تولید کالایی ایجاب می‌کنند این عوامل را میتوان بدین ترتیب خلاصه کرد: تقسیم اجتماعی کار که بر اساس دو شکل مالکیت اجتماعی بوجود آمده است، تفاوت میان کار فکری و فزیکی، میان کار ساده و تخصصی و میان کار کارگر و فردی که در تعاونی کار می‌کند. ما می‌دانیم که در تولید کالایی سرمایه‌داری، نیروی کار باید به کالا تبدیل شود تا زمینه استثمار سرمایه‌داری فراهم گردد. حال آن که در سوسیالیزم، تولید کالایی، جنبه عمومی (که نیروی کار را نیز در بر گیرد) ندارد و حوزه عمل تولید کالایی محدود است. مثلاً به هنگام استقرار سوسیالیزم، نیروی کار دیگر کالا نیست و خرید و فروش نمی‌شود، زمین از جریان خرید و فروش خارج شده و همین وضع در مورد موسسات دیگر سوسیالیستی نیز صادق است، به عبارت دیگر آنها را نمی‌توان

مورد معامله قرار داد.

روابط کالایی-پولی درسوسیالیزم: هنگامی که در جامعه‌ای تولید کالایی صورت می گیرد، بنا بر قوانین اقتصادی، روابط کالایی-پولی نیز به وجود می‌آید. از این رو سوسیالیزم نیز حاوی روابط کالایی-پولی است لیکن محتوی آن کاملاً با آنچه در سابق وجود داشته، فرق می کند.

۳) روبنای سوسیالیزم:

ترکیب طبقاتی جامعه سوسیالیستی: در جامعه سوسیالیستی استقرار یافته، طبقات متخاصم و استثمارگر وجود نداشته و جای آنها را طبقاتی گرفته اند که از روابط دوستانه و همکاری نزدیک برخوردار اند. جامعه سوسیالیستی از دو طبقه (کارگران و دهقانان) و یک قشر اجتماعی (روشنفکران) تشکیل می‌شود. بدیهی است که به کار بردن لفظ طبقه، فی نفسه دال بر وجود تضاد یا اختلافات طبقاتی است لیکن تضاد این دو طبقه در سوسیالیزم آشتی پذیر می‌باشد. علت وجود دو طبقه کارگر و دهقان در سوسیالیزم، در درجه اول، وجود تضاد میان شهر و ده است که به نوبه خود، نتیجه مستقیم دو شکل مالکیت اجتماعی است. از سوی دیگر تضاد میان کار فکری و فزیکی که هنوز در سوسیالیزم بکلی از بین نرفته است، قشر روشنفکران را از دو طبقه مذکور متمایز می کند. بنا بر این برای محو طبقات بطور کلی و ایجاد جامعه بی طبقه، نباید فقط به از بین بردن طبقات استثمارگر اکتفا کرد، بلکه باید تضادهای میان شهر و ده و کار فکری و فزیکی را نیز که علل اساسی وجود طبقات در سوسیالیزم اند از بین برد. بنابر این در گذار از سوسیالیزم به

کمونیزم لازم است اقداماتی برای رفع این تضادها صورت گیرد.

طرق محو تضاد بین شهر و ده: در سیستم سرمایه‌داری، شهر بی‌رحمانه ده را استثمار می‌کند و به همین سبب تضاد بین شهر و ده دارای جنبه آشتی ناپذیری است. سوسیالیزم جنبه آشتی ناپذیری تضاد مزبور را از میان برده و همکاری نزدیکی میان شهر و ده ایجاد می‌کند. بدین ترتیب تضاد میان شهر و ده در سوسیالیزم آشتی پذیر است. علت اساسی وجود این تضاد در سوسیالیزم وجود دو شکل مالکیت اجتماعی است که شکل دولتی مالکیت اجتماعی بر شهرها و شکل تعاونی آن بر دهات حاکم است. بنا بر این از بین رفتن تضاد بین شهر و ده منوط به این است که مالکیت تعاونی دهات به مالکیت دولتی تبدیل شود. در جریان ساختمان کمونیزم، ایجاد تسهیلات تکنیکی در دهات، کشاورزی را به تدریج به صورت شعبه‌ای از صنعت در می‌آورد و با تغییر ماهیت کشاورزی طرز زندگی دهقانان، میزان تحصیلات و به طور کلی سطح فرهنگ آنان نیز تحول یافته، به شکل زندگی شهری نزدیک می‌شود. ساختمان‌های بزرگ با تمام وسایل مدرن (حرارت مرکزی، آب، برق، تلفن و غیره) به منظور رفاه دهقانان در دهات ساخته می‌شود. مراکز فرهنگی، باشگاه های مختلف، کتابخانه‌ها، مدارس، ایستادیوم‌ها و زمین‌های بازی در اختیار اهالی روستا قرار می‌گیرد. معمولاً دولت سوسیالیستی با ایجاد تسهیلات حمل و نقل و عبور و مرور اهالی روستاها چندین ده بزرگ را در قالب یک شهر کوچک ادغام کرده و همه نوع وسایل راحتی در اختیار آنان می‌گذارد. بدین ترتیب هنگامی که کمونیزم مستقر می‌شود، دیگر نشانی از ده و دهقان وجود

نداشته و در نتیجه تضاد بین شهر و ده از بین می‌رود.

طرق محو تضاد میان کار فکری و بدنی: در جوامعی که از طبقات متخاصم تشکیل می‌یابند، تضاد میان کار فکری و بدنی به شکل حقیر شمردن و کم اهمیت دادن به کار بدنی تجلی می‌یابد. بنابر این تضاد مزبور در این نوع جوامع دارای جنبه آشتی ناپذیری است. مهمترین عامل از بین برنده این تضاد در جامعه سوسیالیستی، پیشرفت تکنیکی است. زیرا از یک سو با کم کردن ساعات کار و ایجاد اوقات فراغت، این امکان را برای کارگران و دهقانان فراهم می‌کند که عقب‌ماندگی فرهنگی و تکنیکی خود را جبران کنند و از سوی دیگر جامعه به علت احتیاجی که به کارگران متخصص دارد ناگزیر است که متخصصین لازم را تربیت کند. پس بدین ترتیب از طرفی نسل قدیم را تربیت کرده و از طرف دیگر نسل جدیدی از کارگران جوان و متخصص به وجود می‌آورد. ذکر عامل فوق به عنوان مهمترین انگیزه حل تضاد مزبور بدین معنی نیست که عامل ایدئولوژیکی در تغییر طرز فکر مردم نسبت به کار بدنی نقشی ندارد، بلکه بعکس کار توضیحی حزب و دولت و شرکت دادن فعال کادرهای اداری و حزبی در کارهای بدنی و تربیت مداوم ایدئولوژیک همه توده‌ها به ویژه روشنفکران از جمله وظایف ضروری هر دولت سوسیالیستی است. در نتیجه با گذار از سوسیالیزم به کمونیزم و با ارتقای اکثریت جامعه به سطح روشنفکران آگاه و تربیت یافته (از نظر اطلاعات علمی) این تضاد از بین می‌رود. از بین رفتن این تضاد به معنای محو کار بدنی و یا فکری نیست، بلکه پیدایش شکل جدیدی از کار است که در جوامع قبلی سابقه نداشته و با

عالیترین شکل ممکنه، کار فکری و بدنی را در فرد فرد اعضای جامعه بهم پیوند می‌زند. بدین ترتیب دیگر در جامعه، طبقه‌ای بدین معنی وجود ندارد که فقط کار فکری یا بدنی انجام دهد بلکه همه افراد، در عالیترین سطح معلومات در رشته تخصصی خود کار می‌کنند.

دولت سوسیالیستی: در مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم، ماهیت دیکتاتوری پرولتاریا و وظایف آن را کم و بیش مطالعه کردیم. از طرف دیگر می‌دانیم که تغییرات روبنا (منجمله دولت) بستگی تامی به تحولات اقتصادی دارد، از این رو با توجه به از بین رفتن بخش‌های اقتصادی کاپیتالیستی و کالایی کوچک و رسیدن به مناسبات سوسیالیستی لازم است که روبنای جامعه و منجمله دولت نیز تغیراتی بیابند. با محو طبقات استثمارگر در جامعه سوسیالیستی (به هنگام استقرار کامل سوسیالیزم) در درجه اول وظیفه سرکوبی این طبقات از بین می‌رود، زیرا پس از محو آنها، دیگر سرکوبی آنها معنایی ندارد. لیکن دولت سوسیالیستی هنوز هم می‌تواند و باید از این وسیله علیه مداخله‌گران خارجی، قانون‌شکنان و خاینان به سوسیالیزم استفاده کند. در این زمینه مخصوصاً مبارزه علیه دارندگان ایدئولوژی بورژوایی و رویزیونیستی و آنهایی که از مقام‌های دولتی و حزبی به نفع خود استفاده می‌کنند، از وظایف عمده دولت سوسیالیستی است. دولت سوسیالیستی در زمینه سیاست داخلی تمام جنبه‌های دیگر دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کرده و تکامل می‌بخشد. یکی از وظایف عمده دولت سوسیالیستی، سازماندهی و برنامه‌ریزی اقتصادی است. در طی مرحله گذار از

سرمایه‌داری به سوسیالیزم، این وظیفه به صورت تامین پیروزی کامل و قطعی بخش سوسیالیستی بر سایر بخش‌ها بود لیکن پس از پیروزی کامل سوسیالیزم، وظیفه مذکور بشکل ایجاد شالوده تکنیکی و مادی کمونیزم و تحول مناسبات سوسیالیستی به مناسبات کمونیستی در می‌آید. یکی دیگر از وظایف مهم دولت سوسیالیستی ارتقای سطح فرهنگ عموم مردم و قالب‌ریزی انسان نوین (انسان شایسته جامعه کمونیستی) است. وجود امپریالیزم و خطر تهدید دایمی آن، دولت سوسیالیستی را ناگزیر از انجام وظیفه دیگری می‌کند. این وظیفه عبارت از ایجاد نیروهای نظامی مقتدر برای دفاع از وطن سوسیالیستی و خنثی نمودن دسیسه‌های نظامی امپریالیست‌ها است. از این رو دولت سوسیالیستی ناگزیر است که قسمتی از بودجه کشور را صرف نگهداری و ارتقا دایمی نیروی دفاعی کشور نماید.

نقش حزب کمونیست در سوسیالیزم: حزب کمونیست در تمام مراحل سوسیالیزم، نقش رهبری‌کننده نسبت به تمام سازمان‌های غیر حزبی دولتی و بطور کلی جامعه سوسیالیستی داشته و هرگز حاکمیت را با احزاب دیگر تقسیم نمی‌کند. حزب کمونیست در مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیزم، نقش اعمال‌کننده دیکتاتوری پرولتاریا را داشته و به هنگام استقرار کامل سوسیالیزم، طراح اصلی تمام نقشه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است. حزب کمونیست با استفاده از سازمان‌های وابسته به خود (اتحادیه‌های کارگری، سازمان جوانان، سازمان‌های فرهنگی و غیره) دایماً تماس خود را با توده‌های مردم حفظ کرده و سعی دارد از طریق تعلیم و یادگیری مداوم از توده‌ها،

جهات سیاست و خط مشی‌های خود را تصحیح کند. در بالا اشاره شد که حزب کمونیست، حاکمیت خود را با سایر احزاب تقسیم نمی‌کند. «زیرا اولاً حزب محل اجتماع مهمترین عناصر طبقه کارگر است که این عناصر نیز با تشکیلات غیر حزبی مستقیماً رابطه داشته و غالباً رهبر آنها هستند. ثانیاً حزب چون محل اجتماع بهترین افراد طبقه کارگر است، بهترین مکتب تدارک پیشوایان طبقه کارگر نیز می‌باشد که لیاقت رهبری انواع شکل‌های تشکیلاتی طبقه خود را دارند. ثالثاً، حزب که بهترین مکتب پیشوایان طبقه کارگر است، نظر به تجربه و آگاهی خود یگانه تشکیلاتی است که قادر به تمرکز رهبری مبارزه پرولتاریا بوده و بنا بر این قدرت دارد که هرگونه تشکیلات غیر حزبی طبقه کارگر را به ارگان‌های کمکی و تسمه اتصال حزب به طبقه تبدیل نماید». (استالین، درباره اصول لنینیزم)

ایدئولوژی و فرهنگ جامعه سوسیالیستی: ۱) ایدئولوژی جامعه سوسیالیستی، مارکسیزم‌ـلنینیزم است و فرهنگ آن منطبق بر اصول مارکسیزم-لنینیزم و انترناسیونال پرولتاریایی است.

۲) علم در سوسیالیزم عبارت است از نظام معرفت بشر نسبت به طبیعت، جامعه و انسان. علم جهان را بصورت مفاهیم و قوانینی تعریف می‌کند که صحت و واقعیت آنها را تجربه عملی انسان اثبات کرده است. علم بر اساس تولید مادی و تجربه عملی به وجود آمده و به نوبه خود در تولید و سایر احتیاجات به انسان خدمت کرده و دارای اهمیت بسیار است. در جوامع قبل از سوسیالیزم، معمولاً علم در خدمت طبقات استثمارگر بوده و ضمن تاثیر در پیشرفت جامعه، میدان توسعه و گسترش آن محدود

است. فی‌المثل بورژوازی از علم فقط برای کسب منفعت بیشتر و تحکیم قدرت خود استفاده می‌کند و در همین حدود آن را تکمیل می‌دهد. لیکن در سوسیالیزم، دانشمندان با تسلط یافتن بر شیوه دیالکتیکی تفکر و تحقیق، علم را به مقیاس وسیعی تکامل می‌بخشند. در سوسیالیزم، علم مخصوص استفاده طبقه و یا قشر خاصی نبوده و متعلق به همه مردم است. در سوسیالیزم، علم صرفاً برای پیشبرد جامعه و برای حل مشکلات آن و رسیدن به عالیترین جامعه انسانی یعنی کمونیزم بکار می‌رود.

۳) هنر و ادبیات سوسیالیستی که عبارت است از انعکاس واقعیت‌های عینی بصورت تجسمات هنری در مغز انسان. هنر با انعکاس محیط خارجی، انسان را در فهم آن یاری کرده و وسیله نیرومندی در آموزش سیاسی، اخلاقی و هنری به شمار می‌رود. تنوع پدیده‌ها و رویدادها و نیز تنوع شیوه‌های گوناگون برداشت از آنها موجب پیدایش شعر، داستان، تئاتر، موسیقی، سینما، معماری، نقاشی، پیکرتراشی وغیره می‌شود. هنر و ادبیات در جوامع پیش از سوسیالیزم با وضوح کامل در خدمت طبقات استثمارگر بوده و پیش از این که منعکس کننده واقعیت عینی باشد، آمال و هدف‌های استثمارگران را تعقیب می‌نمود. لیکن در جوامع سوسیالیستی هنر بکلی کیفیت نوینی می‌یابد. هنر و ادبیات در سوسیالیزم، از مردم الهام گرفته و در خدمت آنهاست. واقع‌گرایی سوسیالیستی شیوه خلاق این نوع هنر و ادبیات است. اصول اساسی هنر واقع‌گرایی سوسیالیستی عبارتند از صداقت، ژرف‌نگری در انعکاس واقعیت، و نزدیکی کامل به مردم و حزب آنها. هنر سوسیالیستی از آخرین پیشرفت‌های علمی استفاده کرده

و دایماً از ایدئولوژی مارکسیزم ـ لنینیزم که تنها ایدئولوژی صحیح و منطبق با منافع مردم است، الهام می گیرد.

سیستم جهانی سوسیالیزم: سیستم جهانی سوسیالیزم، جامعه‌ای است اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از ملل آزاد و حاکم بر سرنوشت خود که در راه سوسیالیزم و کمونیزم گام نهاده و در اثر داشتن منافع و هدف‌های مشترک با هم متحد گشته اند. با توجه به تعریفی که از سیستم جهانی سوسیالیزم به عمل آمد، نتیجه می‌شود که ملل سوسیالیست در سه زمینه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با یکدیگر روابط تنگاتنگی داشته و متحد می‌باشند.

۱) روابط اقتصادی: روابط اقتصادی کشورهای اردوگاه سوسیالیزم بر اساس تعاون متقابل و تقسیم بین‌المللی و سوسیالیستی کار (تخصص هر مملکت در امری خاص) قرار می گیرد. دول سوسیالیست به هنگام طرح برنامه‌های اقتصادی خود، علاوه بر این که مسئله «نسبت‌ها» را در مملکت خود مورد توجه قرار می‌دهند، با کمک سایر دول سوسیالیستی سعی دارند که این مسئله را در سطح اردوگاه سوسیالیزم نیز رعایت کنند. بدین ترتیب که هر دولت سوسیالیستی در عین استقلال اقتصادی بنا بر خصوصیات اقتصادی و تکنیکی خود، در تولید محصول خاصی تخصص بهم می‌زند. نتیجه این امر تقسیم بین‌المللی کار بین دول سوسیالیست است. دولت سوسیالیستی در حالی که تمام رشته‌های اقتصادی خود را تکامل می‌بخشد تا استقلال اقتصادی آن از بین نرود با در نظر گرفتن مسئله «نسبت‌ها» در سطح اردوگاه سوسیالیزم، مثلاً توجه بیشتری به رشد صنایع سنگین

می‌کند تا احتیاجات سایر ممالک را نیز بالنسبه برطرف بکند. در زمینه تجارت خارجی دول سوسیالیست بر اساس حفظ منافع یکدیگر، بصورت پایاپای با هم معامله می‌کنند.

۲) روابط سیاسی: دول سوسیالیست در مناسبات خود، از سیاست همکاری نزدیک و رفاقت‌آمیز، احترام متقابل به حقوق هم و عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر استفاده می‌کنند. دول سوسیالیست به هیچ وجه اجازه دخالت در امور داخلی یکدیگر را نداشته و فقط می‌توانند به راهنمایی و انتقاد از هم بپردازند. دول سوسیالیست به منظور وحدت کامل اردوگاه سوسیالیزم، معمولاً در مورد سیاست‌های خارجی خود به بحث و مشاوره پرداخته و خط مشی واحدی در قبال جریانات سیاسی بین‌المللی اتخاذ می‌کنند.

۳) روابط اجتماعی و فرهنگی: برخلاف کشورهای امپریالیستی، کشورهای سوسیالیستی بطور مداوم تجارب تولیدی، علمی و تکنیکی خود را مبادله کرده و از هر حیث همدیگر را در بنای جامعه سوسیالیستی یاری می‌کنند. دانشمندان در مورد مهمترین مسایل علمی و تکنیکی بطور مداوم با هم تبادل نظر دارند. مهمترین نتایج این همکاری‌ها جلوگیری از اتلاف وقت و انرژی و قدرت مالی دول سوسیالیستی از یک سو و ترقی و پیشرفت هر چه سریع‌تر جامعه سوسیالیستی از سوی دیگر است.

مناسبات بین کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی:

همزیستی مسالمت‌آمیز: لنین با توجه به اوضاع و احوال بین‌المللی عصر امپریالیزم و پیداش سیستم سوسیالیستی، این اصل

مهم را ابداع نمود: چون سوسیالیزم نمی‌تواند دفعتاً در تمام کشورها به پیروزی برسد، به ناچار تعدادی از کشورها (بنا بر شرایط اقتصادی ـ اجتماعی و شکل مبارزات طبقاتی در آنها) دیرتر از سایرین به مرحله انقلاب سوسیالیستی می‌رسند و بخصوص به علت ادامه تسلط امپریالیزم بر تعداد زیادی از کشورهای جهان به ناچار برای یک دوره معینی از تاریخ کشورهای سرمایه‌داری در کنار اردوگاه سوسیالیزم به موجودیت خود ادامه خواهند داد و در این صورت «همزیستی مسالمت‌آمیز» با آنها امری است اجتناب ناپذیر. بخصوص که کشورهای سوسیالیستی خواهان جنگ نبوده و با تکیه بر تمام نیروهای صلح‌دوست جهان از صلح جهانی دفاع می‌کنند. لیکن این مسئله بدان معنی نیست که اردوگاه سوسیالیزم از تجاوز مستقیم امپریالیزم به قلمرو خود یا تجاوز آن به سایر کشورها چشم پوشیده و از جنگی که امپریالیزم بر آنها تحمیل کند به هراس می‌افتند. هر نوع گذشت در مقابل امپریالیزم که به ضرر منافع اردوگاه جهان سوسیالیستی و نهضت‌های رهایی بخش خلق‌ها صورت گیرد، از حدود همزیستی مسالمت‌آمیز خارج شده و شکل تبانی بخود می‌گیرد. اصل «همزیستی مسالمت‌آمیز» که لنین آن را ابداع نموده «گدایی صلح» نبوده بلکه دفاع خلاق، منطقی و اصولی از صلح جهانی است. لذا کشورهای سوسیالیستی موظف‌اند ضمن دفاع پیگیرانه از امر صلح جهانی به هر یک از گروه‌های امپریالیستی که دست تجاوز به یک قسمت از اردوگاه سوسیالیستی و یا علیه نهضت‌های آزادیبخش خلق‌ها بزنند، بی‌رحمانه جواب دندان شکن داده و آنها را تار و مار کنند.

همزیستی مسالمت‌آمیز، در حقیقت ادامه مبارزه علیه سرمایه‌داری در زمینه‌های اقتصادی و ایدئولوژی است. در عین این که شرایط نبرد خلق‌ها را علیه سلطه امپریالیزم جهانی آماده‌تر می کند و نیز مبارزه طبقاتی در خود کشورهای امپریالیستی تکامل بیشتری خواهد یافت.

رقابت اقتصادی بین سوسیالیزم و کاپیتالیزم: رقابت اقتصادی بین سوسیالیزم و سرمایه‌داری، مبارزه‌ای است برای بالا بردن سطح تولید سرانه صنعتی و کشاورزی، یا به عبارت دیگر بالا بردن هر چه بیشتر سطح زندگی مردم. با افزایش بی سابقه تولیدات و رشد سطح زندگی مردم در کشورهای سوسیالیستی روز به روز امپریالیزم سنگرهای دیگری را در رقابت بین‌المللی از دست می‌دهد. رقابت صلح‌آمیز بین دو سیستم جهانی به معنی نفی مبارزات زحمتکشان و طبقه کارگر در ممالک سرمایه‌داری نیست، بلکه محرکی است برای این نوع مبارزات. طبقه کارگر در ممالک سرمایه‌داری با مشاهده پیروزی‌های اقتصادی سوسیالیزم بر سرمایه‌داری مشتاقانه خود را برای مبارزه در راه رسیدن به سوسیالیزم آماده می کند. کشورهای سوسیالیستی با استفاده از اصل همزیستی مسالمت‌آمیز در جریان رقابت اقتصادی، برتری مسلم سیستم اقتصادی و ایدئولوژیکی سوسیالیزم را بر سیستم سرمایه‌داری عملاً به تمام مردم جهان نشان می‌دهند.

همزیستی مسالمت‌آمیز و نهضت‌های رهایی بخش خلق‌ها: همزیستی مسالمت‌آمیز به هیچوجه مبارزات آزادیبخش خلق‌های کشورهای مستعمره و وابسته را نفی نمی‌کند، بلکه به عکس سیاست اردوگاه سوسیالیزم در مورد نهضت‌های مترقی مبنی بر

کمک‌های تبلیغاتی مالی و نظامی به کلیه جنبش‌های رهایی بخش و ضد امپریالیستی جهان است. هر دولت سوسیالیستی بنا بر اصول مارکسیزم ـ لنینیزم و انترناسیونالیزم پرولتاریایی موظف است که هیچ نوع کمکی را از جنبش‌های آزادیبخش دریغ نداشته و در صورت لزوم بنا بر تقاضای جبهه آزادیبخش یک کشور کمک مستقیم نظامی نیز بنماید. در قبال تجاوز مستقیم ددمنشانه امپریالیزم نمی‌توان دو دستی به سیاست «همزیستی مسالمت‌آمیز» چسید. اما باید توجه داشت که این نوع کمک‌ها با مسئله «صدور انقلاب» تفاوت عمده داشته و مارکسیزم‌ـلنینیزم مطلقاً مخالف این عمل است. «صدور انقلاب» بدین معنی است که هنگامی که هنوز شرایط داخلی مساعد انقلابی و عمل انقلابی توده‌ها در یک مملکت به مرحله لازم نرسیده باشد، دول سوسیالیستی محرک و بانی این انقلاب شوند. در این صورت، بدون آگاهی و خواست توده‌ها و بدون آمادگی قطعی آنها، انقلاب آغاز شده لذا دارای ریشه‌های سطحی بوده و دیر یا زود به شکست می‌انجامد و یا در جریان تحول اجتماعی اقتصادی با مشکلات بسیار جدی و خطرناک روبرو خواهد گشت.

فصل دهم

کمـونیـزم

عالی‌ترین مرحله‌ی
شکل‌بندی اقتصادی ـ اجتماعی بشر

قوانین اساسی گذار از سوسیا لیزم به کمـونیزم عبـارت انـد از: ایجاد شالوده مادی وتکنیکـی کمـونیزم، تکامـل و تبـدیل دو شکل مالکیت سوسیالیستی بـه شـکل واحـد مالکیـت کمونیـستی، تکامل کار و تبدیل آن به نخستین نیاز حیاتی انـسان، محـو کامـل تضاد بین شهر و ده و تضاد بین کار فکری و جسمی، محـو کامـل تضادهای موجود بین طبقات جامعه سوسیالیستی وگذار به جامعـه بی طبقه، تکامل همه جانبه فکری و فزیکی همه اعضای جامعـه و پیدایش طرز فکـری کمونیـستی نـسبت بـه مالکیـت عمـوم خلـق وغیره. باید توجه داشت که تمام شـرایط اساسـی فـوق‌الـذکر بـه تدریج ایجاد می‌شوند وجریـان گـذار از سوسـیالیزم بـه کمـونیزم پس از اتمام بنای سوسـیالیزم آغـاز نمـی‌شـود. زیـرا بنـای جامعـه کمونیستی با جریان گذار جامعه از سوسیالیزم به کمـونیزم توامـاً صورت می‌گیرد و ایـن هـر دو نمـایش جریـان تکـاملی واحـدی می‌باشد. پا به پای تکامل و استحکام طرز تولید سوسیالیستی، پا به پای جامعه سوسیالیستی، جریان تدریجی گذار جامعه به کمـونیزم

نیز اجرا می‌شود.

<u>کیفیت تحول سوسیالیزم بـه کمـونیزم:</u> گـذار از سوسیالیزم به کمونیزم یک روند تاریخی است که مطـابق قـوانین عینی توسعه و تکامل جامعه انـسانی صـورت مـی‌گیـرد. گـذار از سوسیالیزم به کمونیزم، رونـدی اسـت مـداوم و تـدریجی. گـذار تدریجی بدین معنی نیست که تکامل به کنـدی انجـام مـی‌پـذیرد، بلکه به عکس با چنان سرعتی صورت می‌گیرد که در تـاریخ بـشر بی‌نظیر است. گذار تدریجی از سوسیالیزم به کمونیزم بدین معنی نیست که در جریان تکامل جامعه سوسیالیستی هیچ جهشی وجـود ندارد، بلکه به عکس جامعه سوسیالیستی نیز مانند هر پدیده دیگر بعد از تکامل تدریجی لزوماً با جهش بـه شـکل نـو تحـول خواهـد یافت یعنی پیدایی جامعه کمونیستی نیـز بـه طـور انقلابـی عـرض اندام خواهد کرد. به همین دلیل گذار از سوسیالیزم بـه کمـونیزم به طور خود به خود یعنی بدون برخورد به مقاومت و بدون اعمال زور و توسل به مبارزه صورت نمی‌گیرد. استالین ضمن گزارشـی که در هفدهمین کنگره حزبی ایراد نمود، اشخاصی را که تـصور می‌کردند می‌توان بدون مبارزه بـه کمـونیزم نایـل گردیـد مـورد حمله قرار داده و چنین تصوری را احمقانه تلقی کرد.

<u>وجوه تشابه سوسـیالیزم بـا کمـونیزم:</u> مهمتـرین وجوه تشابهی که بین سوسیالیزم وکمونیزم وجود دارند، عبـارت اند از:

۱ـ زیربنای اقتصادی سوسیالیزم و کمونیزم متـشابه بـوده و عبارت است از مالکیت اجتماعی بروسایل تولید.

۲ـ در هـر دو مرحلـه شـکل بنـدی کمونیـستی، منـاسبـات

تولیدی با نیروهای مولده مطابقت دارند. بدین معنی کـه مالکیـت اجتماعی وسایل تولید با خصلت اجتماعی تولید مطابقت می‌کند.

۳ـ هم در سوسیالیزم و هم در کمونیزم، طبقات اسـتثمارگر و استثمار انسان از انسان و ستم و ظلم نژادی و ملی وجود نـدارد. در هـر دو مرحلـه همکـاری رفاقـت‌آمیـز و کمـک متقابـل بـین انسان‌های آزاد شده از استثمار اساس مناسبات تولیدی بـین آن‌هـا را تشکیل می‌دهد.

۴ـ هم در سوسیالیزم و هـم درکمـونیزم، بـر پایـه پیـشرفت سریع علم و تکینک، رشد مداوم تولید اجتماعی به منظور ارضای هرچه کامل‌تر نیازمندی‌های مادی و فرهنگی همه انسان‌ها صورت می‌گیرد.

۵ـ تکامل بر طبق نقشه اقتـصادی ملـی از خـصایص هـر دو مرحله سوسیالیزم و کمونیزم می‌باشد. این امر آهنگ سریع رشـد جامعه را تامین کرده و امکان می‌دهد از منـابع مـادی و نیروهـای انسانی جامعه به طریق معقول و منطقی استفاده شده و حاصـلدهی کار به طور مداوم افزایش یابد.

۶ـ هم در سوسـیالیزم و هـم در کمـونیزم، بیـسوادی، فقـر، بیکاری، هرج و مرج در تولید و بحران موجود نیست.

۷ـ در هر دو مرحله شکل‌بندی کمونیزم، کار انسان آزادانه و خلاق است بدین معنی که انسان‌ها با انتخاب آزادانه کار امکـان می‌یابند بهترین استعداد خود را به خدمت جامعه درآورند.

۸ـ هم در سوسیالیــزم و هـم در کمونیــزم، ایـدئـولــوژی مارکسیزم ـ لنینیزم حاکم است.

<u>**وجوه تمایز کمونیزم از سوسـیالیزم:**</u> تفـاوت‌هـای

اساسی کمونیزم و سوسیالیزم ناشی از تفاوتی است که در سطح تکامل اقتصادی و فرهنگی این دو مرحله وجود دارد. مهم‌ترین وجوه تمایز کمونیزم از سوسیالیزم عبارت اند از:

۱ـ سطح توسعه و تکامل نیروهای مولد در کمونیزم به مراتب عالی‌تر از سوسیالیزم است.

۲ـ درسوسیالیزم دو نوع مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید ـدولتی و تعاونیـ وجود دارد در حالی که در کمونیزم فقط یک نوع، مالکیت عموم خلق حاکم است.

۳ـ وجود دو شکل مالکیت اجتماعی در سوسیالیزم، شرایط را برای وجود دو طبقه اجتماعی کارگر و دهقان فراهم می‌کند در صورتی که با استقرار شکل واحد مالکیت عموم خلق در کمونیزم، طبقات و لزوماً مبارزه طبقاتی به طور کامل از بین می‌رود.

۴ـ با از بین رفتن طبقات در کمونیزم، تضاد بین شهر و ده و کار فکری و جسمی نیز به تدریج محو و نابود می‌شود.

۵ـ در جامعه کمونیستی، خصلت کار تغییر کرده و به صورت نخستین نیاز انسان در می‌آید.

۶ـ با استقرار جامعه کمونیستی اصل «از هر کس بنا بر استعدادش، به هر کس بنا بر احتیاجش» جایگزین اصل سوسیالیستی «از هر کس بنا بر استعدادش، به هر کس بنا بر کارش» خواهد شد.

تحول کم و بیش همزمان کشورهای سوسیالیستی به کمونیزم ـگذار از سوسیالیزم به کمونیزمـ برای تمام ممالکی که در حال بنای سوسیالیزم اند، امری است اجتناب ناپذیر. در حال

حاضر ممالک سوسیالیستی از لحاظ توسعه و تکامل اقتصادی و فرهنگی در مراحل مختلف قرار دارند. عده‌ای از آنها در مراحل نهایی ساختمان سوسیالیزم هستند و بعضی دیگر مراحل اولیه آن را طی می‌کنند. با وجود این تمام ممالک سوسیالیستی هنگام گذار از سوسیالیزم به کمونیزم، فاصله چندانی از یکدیگر نحواهند داشت. زیرا این کشورها هر یک بنابر میزان پیشرفت خود بایستی دیگران را از جنبه‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی برای رسیدن به کمونیزم یاری نموده و تجارب خود را در اختیار آنان قرار دهند و ممالکی که سابقاً از لحاظ اقتصادی و فرهنگی عقب‌مانده به شمار می‌رفتند با تکیه به همکاری رفاقت‌آمیز و کمک متقابل کشورهای سوسیالیستی می‌توانند در مدت زمانی کوتاه، خود را به پای پیشرفته‌ترین ممالک سوسیالیستی برسانند. از سوی دیگر زمانی گذار کامل ازسوسیالیزم به کمونیزم امکان‌پذیر است که از اردوگاه سرمایه‌داری اثری به جای نمانده باشد، زیرا تهدید مداوم اردوگاه امپریالیزم، این امکان را به ممالک سوسیالیستی نمی‌دهد که به کمونیزم دست یابند.

استقرار کمونیزم

نیروهای مولد جامعه کمونیستی: توسعه و تکامل نیروهای مولد، اولین و اساسی‌ترین شرط گذار از سوسیالیزم به کمونیزم است. نیروهای مولد جامعه کمونیستی در عالی‌ترین سطح تکامل قرار داشته و سرعت رشد آن‌ها در تاریخ بشر بی‌سابقه است. اساس تکامل نیروهای مولد را پیشرفت مادی و

تکنیکی جامعه کمونیستی تشکیل می‌دهد. لذا به بررسی شالوده مادی و تکنیکی کمونیزم می‌پردازیم.

شالوده مادی و تکنیکی کمونیزم: با توجه به این که کمونیزم، از تکامل سوسیالیزم در تمام جهان به وجود می‌آید، لزوماً شالوده مادی و تکنیکی آن باید ضمن داشتن وجه اشتراک با سوسیالیزم در اوج تکامل قرارگیرد. ایجاد شالوده مادی وتکنیکی کمونیزم نیازمند تکامل بیش از پیش صنایع سنگین است. با تکامل صنایع سنگین تمام شعب اقتصاد ملی نظیر کشاورزی، صنایع سبک، امور ساختمانی، حمل و نقل، وسایل ارتباطی و همچنین رشته‌هایی که مستقیماً در خدمت مردم هستند مانند خدمات بهداشتی، تهیه آذوقه، ایجاد رفاه عمومی و غیره از لحاظ تکنیکی به وسایل نوین تکامل یافته‌ای دست می‌یابند. از سوی دیگر می‌دانیم که تکامل صنایع سنگین و سایر شعب اقتصادی فقط در اثر توسعه و رشد مداوم پنج عامل امکان‌پذیر است. این پنج عامل که در سوسیالیزم پی‌ریزی شده اند و درکمونیزم به عالی‌ترین سطح تکامل می‌رسند عبارت اند از: مکانیزه و اتوماتیک کردن ماشین‌ها، استفاده از انرژی برق و شیمی در صنعت و کشاورزی و بهره‌برداری از انرژی اتمی. پیشرفت و تکامل روز افزون پنج عامل فوق فقط هنگامی امکان دارد که علم بطور مستقیم در تکامل آنها موثر افتد.

علم به مثابه عنصر مستقیم نیروهای مولد: ضرورت ایجاد شالوده مادی و تکنیکی کمونیزم از طریق پیشرفت مداوم پنج عامل اقتصادی، علم را به صورت عنصر مستقیم نیروهای مولد در می‌آورد. تحول علم به صورت عنصر مستقیم نیروهای مولد بدین

معنی نیست که علم به صورت سومین عنصر نسبتاً مستقل نیروهای مولد در می‌آید (مانند انسان و وسایل تولید). علم نقش عنصر مستقیم نیروهای مولد را از طریق ابزار تولید و مهارت انسان‌ها در استعمال آن ابزار ایفا می‌کند. در جامعه سرمایه‌داری علم به میزانی تکامل می‌یافت که منافع سرمایه‌داران اجازه می‌داد و از این رو در قید منافع آن‌ها وخدمت‌گذار آنان بود. در حالی که در سوسیالیزم و به طور کامل در کمونیزم، وسیله‌ای است که جامعه را به پیش می‌راند. علم در کمونیزم با توجه به نیاز جامعه (نه نیاز و منافع طبقه‌ای خاص) دست به کشفیات و اختراعات متعدد می‌زند. در کمونیزم علم عنصر مستقیم نیروهای مولد و تولید، به صورت تجسم تکنولوژیکی آن است به عبارت دیگر هر نوع پیشرفتی در علم که زاییده نیاز جامعه است، بلافاصله در تولید به خدمت گرفته می‌شود. درکمونیزم میزان و کشفیات اختراعات علمی به آن حدی خواهد رسید که هزاران نفر لازم دارد تا آن‌ها را جمع‌بندی کرده و در اختیار تولیدکنندگان قرار دهند. علم فقط در چند دهه اول کمونیزم بیش از قرن‌ها پیشرفت‌های گذشته خود، ترقی خواهد کرد.

<u>انسان به مثابه عنصر اصلی نیروهای مولده:</u> کمونیزم جامعه‌ای است بی‌طبقه، جامعه‌ای است متشکل از انسان‌های برابر در تمام زمینه‌ها. از این رو اگر درسوسیالیزم طبقه کارگر عنصر اصلی نیروهای مولد است در جامعه کمونیستی، انسان است که این مقام را می‌یابد. یکی از هدف‌های عمده جامعه کمونیستی، قالب‌ریزی انسان نوین است. انسانی که با مهارت وسیع در امور تولیدی می‌تواند به کار خلاق کمونیستی بپردازد.

مناسبات تولیدی جامعه کمونیستی: ایجاد شالوده مادی وتکنیکی کمونیزم، توام است با تغییر تدریجی مناسبات تولیدی سوسیالیستی و تبدیل آن به مناسبات تولیدی کمونیستی. در درجه اول دو شکل مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید تبدیل به شکل واحد مالکیت عموم خلق می‌گردد به عبارت دیگر در جامعه کمونیستی از تعاونی نشانی به جای نمانده وتمام وسایل تولید در اختیار همه مردم است. مناسبات تولیدی کمونیستی، جریانی است مرکب از چندین جنبه که اساسی‌ترین آن‌ها، مسئله توزیع کمونیستی محصولات و مساوات کامل اقتصادی است.

توزیع کمونیستی محصولات: در جامعه کمونیستی توزیع محصولات بر مبنای اصل «از هرکس بنا بر استعدادش و به هر کس بنا بر احتیاجش» صورت می‌گیرد. به منظور تفهیم این مسئله ذیلاً اجزای این اصل را بررسی می‌کنیم.

۱ـ استعداد: استعداد عبارت از عاملی است که برای اجرای موفقیت‌آمیز هرکاری لازم است. مثلاً کسی می‌تواند طراح شود که از حسن ادراک فنی برخوردار باشد. تحقیقات و تجارب علمی نشان می‌دهند که بین استعداد انسان‌های سالم در مجموع تفاوتی‌های فاحشی وجود ندارد، انسان به هنگام تولد یک سیستم عصبی و استعدادهای مختلف بالقوه‌ای دارد که می‌توان آن‌ها را در جهات مختلف رشد و تکامل داد. و لیکن هیچگاه این استعداد از قوه به فعل در نخواهد آمد مگر این که شرایطی مساعد فراهم آید و شخص مورد نظر مدت‌ها در حرفه مورد علاقه خود کار کرده وتعلیم ببیند. ضمناً علم ثابت کرده است که هیچ انسانی که از سلامت عقلی برخوردار است بدون استعداد نبوده و حتماً در

یک زمینه خاص دارای استعداد است. با قبول این مسئله، نتیجه گرفته می‌شود که پیشرفت جوامع هر چه بیشتر باشد، به همان اندازه امکان بروز استعدادها و زمینه‌های لازم برای ظهور آن‌ها فراهم‌تر است. مارکسیزم ـ لنینیزم معتقد است که هر فردی ذاتاً دارای نیروی خلاق است و آن چه این نیرو را به حرکت در می‌آورد و بدان شکل می‌بخشد «کار» است. زیرا کسی که مثلاً استعداد موسیقی دارد در هنگامی می‌تواند موسیقی‌دان برجسته‌ای شود که در زمینه موسیقی کارکرده و تعلیم ببیند. به عبارت بهتر، استعداد زمینه‌ای است آماده در هر فرد برای قبول تعلیم و دنبال‌کردن حرفه مورد علاقه خود.

۲ـ از هرکس بنا بر استعدادش: اصل کمونیستی «ازهرکس بنا بر استعدادش» به معنای کار با عالیترین شکل حاصلدهی، تعلیمات اجباری به منظور پرورش استعدادها و رشد دایمی سطح تعلیم و تربیت تخصصی و عمومی، شرکت فعال همه اعضای جامعه در امور اجتماعی و رعایت داوطلبانه معیارهای اخلاقی جامعه است. سیستم اجتماعی، شرایط بروز استعدادها وچگونگی تکامل آنها را تضمین می‌کند. سطح توسعه و تکامل صنعت، علم، نکنولوژی و فرهنگ از جمله عمده‌ترین شرایط بروز استعدادها هستند. درکمونیزم به علت پیشرفت عظیم نیروهای مولد ارتقای سطح علم و فرهنگ، و اجرای اصل توزیع کمونیستی محصولات، امکان بروز استعدادها به میزان زیادی افزایش می‌یابد. جامعه نیز از این استعدادها به نحو احسن و در جهت تکامل جامعه و فرد کمک می‌گیرد.

۳ـ احتیاج: هر فردی دارای دو نوع احتیاج است: اولاً

احتیاجات مادی (نظیر خوراک، پوشاک و غیره)، ثانیاً احتیاجات معنوی (نظیر تعلیم و تربیت و هنر و غیره). ضمناً باید توجه داشت که ارضای حوایج مادی، شرایط مقدماتی را برای ارضای احتیاجات معنوی فراهم می‌آورد. احتیاجات زاییده مجموعه‌ای از شرایط جامعه هستند نظیر سطح توسعه و تکامل نیروهای مولد، علم، تکنولوژی، فرهنگ، مناسبات خانوادگی، مناسبات محل کار و غیره. صرفنظر از شرایط عینی، احتیاجات هر فردی تا اندازه‌ای نیز به کیفیات ذهنی وی نظیر سطح تکامل فزیکی و فکری، صفات ارثی وغیره مربوط می‌شود. با وجود این تولید مادی، عامل قطعی احتیاجات به شمار می‌رود. احتیاج در حالی که زاییده تولید است، متقابلاً انگیزه پیشرفت تولید، مناسبات تولیدی و سایر نمودهای اجتماعی نیز هست. احتیاجات مردم رابطه تنگاتنگی با استعدادهای آنها دارد. زیرا برای ارضای احتیاجات، تولید ارزش‌های مادی و معنوی ضروری است و به همین دلیل انسان ناگزیر از آشکار ساختن استعداد و استفاده از آن است. احتیاجات انسانی ثابت نیستند، بلکه پا به پای پیشرفت انسان، تکامل تولید و تحول مناسبات اجتماعی (به ویژه مناسبات تولیدی) تغییر می‌یابد.

۴ـ به هر کس بنا بر احتیاجش: اعضای جامعه کمونیستی در قبال عرضه استعدادهای خود و به کار بردن آنها در راه رفاه هرچه بیشتر جامعه احتیاج خود را به توسط فرآورده‌های استعدادهای خود ارضا می‌کنند. تکیه بر عبارت به کار بردن استعداد که مراد کارکردن افراد است به این دلیل است که تصور نشود، در جامعه کمونیستی می‌توان بیکار گشت و یا احیاناً فرد

هر آروزیی داشته باشد، آناً برآورده می‌شود. جامعه کمونیستی فقط احتیاجات منطقی و احتیاجات ممکن را برطرف می‌سازد. در جامعه کمونیستی وضعی وجود ندارد که هرآن، هر چه فرد بخواهد، بلافاصله آماده شود. ضمناً عضو جامعه کمونیستی بنا بر تعلیم و تربیت عالی، از اساس با انسان‌های فعلی فرق می‌کند و با توجه به این مسئله است که اصل «از هر کس بنا بر استعدادش، به هر کس بنا بر احتیاجش» مفهوم می‌یا بد.

<u>تقسیم کار در جامعه کمونیستی:</u> در سوسیالیزم با از بین رفتن مالکیت خصوصی که پایه و اساس مناسبات سرمایه‌داری است، تقسیم کار نیز تغییر شکل می‌دهد. لیکن می‌دانیم که در سوسیالیزم نیز تقسیم کار هنوز شکل کامل و مفید به حال جامعه به خود نگرفته است. نمونه آن تقسیم کار میان روشنفکران، کارگران و دهقانان وغیره است که معرف گفتار فوق می‌باشد. با رسیدن به جامعه کمونیستی و از بین رفتن تضادهای کار فکری و فزیکی، تضادهای بین شهر و ده و به طور کامل بقایای سرمایه‌داری از میان رفته و تقسیم کار کمونیستی جایگزین تقسیم کار سوسیالیستی می‌شود. در جوامع قبلی، نوعی تقسیم کار حرفه‌ای علاوه بر تقسیم کاری که اساساً دارای ریشه‌های طبقاتی بود وجود داشت لیکن این نوع تقسیم کار نیز به علت ماهیت طبقاتی جامعه، رنگ و بوی طبقاتی به خود گرفته و از حالت تقسیم کار خالص حرفه‌ای خارج شده بود. در کمونیزم با از بین رفتن تقسیم کار قبلی و حفظ حالت حرفه‌ای آن، نوعی تقسیم کار حرفه‌ای میان اعضای جامعه به وجود می‌آید که ماهیت طبقاتی نداشته و به طور خالص فقط از لحاظ حرفه‌ای،

کارهای مختلف را از هم متمایز می‌کند. از سوی دیگر میان رشته‌های مختلف صنعتی و مناطق مختلف اقتصادی نیز تقسیم کار حاکم است که بر اساس برنامه دقیق طرح‌ریزی می‌گردد.

کار در کمونیزم: انسان همواره در آرزوی اینست که کارش توام با لذ ت و علاقه باشد اما این آرزو برای بردگان و سرف‌ها هرگز جامه عمل به خود نپوشید. در سیستم سرمایه‌داری نیز پرولتاریا با ترس از آینده تاریک دایم با گرسنگی و بیکاری دست به گریبان بوده و هرگز از کار خود لذتی نمی‌برد. لیکن کار در سوسیالیزم و به طورکامل‌تر در کمونیزم مطابق همان آرزوی دیرینه زحمتکشان تغییر ماهیت می‌دهد. درکمونیزم کار عمومی، داوطلبانه، آزاد از استثمار و بر اساس مالکیت اجتماعی و عالیترین سطح تکنیکی است. کار در کمونیزم دارای بازده زیاد بوده و از نظر علمی نظم می‌یابد. کار در کمونیزم دارای ماهیتی خلاق است و به عالی‌ترین شکل ممکنه، تلاش‌های فکری و فزیکی را به هم پیوند می‌دهد.کار در کمونیزم بدون مزد است و همه مردم استعداد خود را در اختیار جامعه قرار می‌دهند و بالاخره کار در کمونیزم به صورت نخستین نیاز حیاتی انسان درمی‌آید.

شرایط تبدیل کار به نخستین نیاز حیاتی انسان: نیاز به کار را می‌توان نوعی از فعالیت انسانی نامید که به صورت «عادت» درآمده است، برای رسیدن به این هدف، باید کار سخت بدنی را از میان برده و سطح علم و فرهنگ را ارتقا داد. در گذشته دیدیم که با پیشرفت تکنیکی سوسیالیزم و رسیدن به جامعه کمونیستی، وضع کار در جامعه کمونیستی به چه نحوی است. از کار بدنی به

معنایی که امروزه بدان بر می‌خوریم، خبری نیست. بلکه همه افراد به علت داشتن تخصص، به صورت اداره‌کنندگان امور تولیدی در می‌آیند. برای تبدیل کار به نخستین نیاز حیاتی انسان، علاوه بر پیشرفت تکنیکی باید بقایای تقسیم کار قبلی را همان طور که شرح آن گذشت، از بین برده و کار را تبدیل به سرچشمه نشاط و شادی کرد. تمام جنبه‌های تاریک کار، جنبه‌های که با خصلت انسان سازگاری ندارند، باید از بین بروند وجنبه‌های روشن و شادی‌بخش کار تا آخرین درجه تکامل یابند.

روبنای جامعه کمونیستی

<u>کمونیزم یا جامعه بی‌طبقه:</u> کمونیزم یا جامعه بی‌طبقه ترکیبی است از دو جنبه اساسی: مساوات اقتصادی و برابری اجتماعی. در جامعه کمونیستی، مالکیت وسایل تولید به طور کامل اجتماعی بوده و بر همین اساس، توزیع محصولات بر طبق اصل کمونیستی صورت می‌گیرد. از اینرو افراد از لحاظ اقتصادی به برابری کامل دست یافته و ثروتی در اختیار ندارد. در جامعه کمونیستی هیچ کس نگران آینده خود و یا فرزندان خویش نیست. همه آنها با شور و نشاط به کار پرداخته و بدون دغدغه خاطر، زندگی سعادتمندی در کنار هم می‌گذارنند. ثروت متعلق به همه جامعه است وهیچ کس در پی کسب و تخصیص آن به خود نیست، همه چیز به وفور و فروانی وجود دارد و جایی برای نگرانی نیست. بر اساس مساوات اقتصادی، جامعه از مساوات اجتماعی و حقوقی نیز برخوردار است. در این جامعه

هیچ نوع طبقه وجود ندارد، همه مـردم یکـسان هـستند و حقـوقی یکدیگر را محترم می‌شمارند. تضادهای شهر و ده وکار فکـری و فزیکی از بین رفته و نشانی از آنها باقی نمی‌ماند.

محو دولت: دولت همزمان با پیـدایش طبقـات بـه ظهـور رسیده و لزوماً با محو آنها از بین می‌رود. رهبر بـزرگ پرولتاریـا انگلس می‌نویسد که جامعه، دولـت را بـه آنجـایی کـه لازم اسـت خواهد فرستاد به موزه آثار باستانی، درسـت در کنـار چـرخ‌هـای بافندگی و مجسمه‌های برنزی عهد باستان. دولت که تا رسیدن بـه جامعه کمونیستی از ماهیت طبقاتی و سیاسی برخوردار اسـت، در مرحله گذار بدین جامعه ایـن خـصلت را از دسـت داده و بعـد بـه تدریج محو و نابود می‌شود. جامعه به منظور اداره امور اقتـصادی و اجتماعی خود، دست به تاسیس موسساتی مـی‌زنـد کـه فقـط از نقش مدیریت دولت قبلی بهره گرفته و اعـضای آن دایمـاً بنـا بـر خواست مردم عوض می‌شـوند. در جامعـه کمونیـستی، ارتـش بـه کلی از بین رفته و این نیروی عظیم انسانی به عوض کلنجار رفـتن با سلاح‌های مرگبار، به تولیـد و کـار یعنـی بزرگتـرین سرچـشمه ادامه حیات بشری روی مـی‌آورد. دموکراسـی بـه معنـای واقعـی کلمه برای اولین بار در تاریخ مستقر شده و تمام جامعـه را در بـر خواهد گرفت. همه مردم به خاطر هم و به منظور پیـشبرد جامعـه تلاش خواهد کرد.

قالب ریزی انسان نـوین: هـدف جامعـه کمونیـستی، قالب ریزی انسانی است که تکامل همـه جانبـه و هماهنـگ یافتـه باشد. انسان کمونیزم کارگری است با اطلاعاتی بی‌نظیر، شخـصی است که از اصول علم آگاهی داشته و سازنده ارزش‌های مـادی و

معنوی است. او انسانی فعال، مدیری آزموده و فردی است آشنا به فلسفه علمی، انترناسیونالیستی که از اصول هنر جهانی با اطلاع بوده و به عالیترین اصول اخلاقی و تکامل همه جانبه از لحاظ بدنی، مجهز است. یک چنین انسانی «ثروت» است ثروتی که از ثروت‌های مادی در می‌گذرد و مقام والاتر می‌یابد. جامعه کمونیستی برای قالب‌ریزی انسان به دو جنبه توجه دارد : پرورش بدن وتربیت فکر.

۱ـ پرورش بدن: پرورش بدن، یکی از اصول ضروری قالب‌ریزی انسان نوین است. مهمترین هدف از پرورش جسم، سلامت فرد است. همان طور که می‌دانیم، سلامت بدنی و فکری، اولین شرط تولید و فعالیت‌های اجتماعی است. فردی قادر به کار خلاق، لذت بردن از زیبایی طبیعت و شرکت فعال در حیات اجتماعی است که از هر دو جهت بدن و فکر، تندرست باشد. ضمناً کمونیزم هدفش فقط سلامت فرد نبوده، بلکه قالب‌ریزی انسانی است که از لحاظ بدنی کامل باشد بنا بر این بین تندرست بودن و کامل بودن از لحاظ بدنی تفاوت هست. فردی از لحاظ بدنی کامل کسی است که کنترل کامل بر بدن داشته از نیرو و انرژی زیادی برخوردار بوده و قادر است در برابر فشار زیاد تحمل نشان دهد. دانشمندان در اثر پژوهش‌های علمی، پی برده‌اند که نیروی عضلانی انسان از۱۵ در صد به ۳ در صد تنزل یافته، زیرا در قدیم کار بدنی شدید بوده و امروزه بسیار کمتر است. این مسئله برای بدن انسان که باید در مقابل امراض مقاومت کند، بسیار خطرناک است. به همین علت امروزه در سوسیالیزم و بعدها با شدت بیشتر در کمونیزم به تربیت بدن توجه می‌شود. جامعه

کمونیستی از طریق ورزش‌های متنوع و جلب نظر مردم به مسایل مربوط به سلامت بدن، این وظیفه را انجام خواهد داد.

۲ـ ترتبیت فکر: تربیت فکـر یـا تعلـیم و تربیـت در جامعـه کمونیستی متکی بر واقعیات عینی، ژرف نگـری علمـی، پـذیرش جهان‌بینی علمی و آموزش اتحـاد و اخـلاق کمونیـستی اسـت. بـا اسـتقرار جامعـه سوسیالیـستی، جهـان‌بینـی علمـی (ماتریـالیزم دیالکتیک) به صورت فلسفه مسلط و گسترش یافته در جامعـه در می‌آید زیرا مترقی‌ترین اقشار جامعه این فلسفه را قبول کرده اند. لیکن در جامعه کمونیستی ضرورت عینی حکم می‌کنـد کـه تمـام اعضای جامعه بدون استثنا بر اصول فلسفه علمی تسلط یابند. زیرا مـسایل پیچیـده جامعـه کمونیـستی و سـاختمان آن را مردمـی می‌توانند حل کنند که به قـوانین کلـی تکامـل طبیعـت، جامعـه و تفکر آشنایی کامل داشته باشند از سوی دیگر برای مبـارزه علیـه عقاید ایدیالیستی لازم است تعلیم جهان‌بینی علمی هـر چـه بیـشتر گسترش یابد. گرچه مردم با آشنایی بـه قـوانین فلـسفه علمـی در حقیقت این علم را پذیرفته اند و لیکن توجه دقیق نسبت به نـشان دادن پایه‌های غلط و طبقاتی ایدیالیزم و مذهب از جملـه وظـایف عمده تعلیم و تربیت در جا معه کمونیستی است. تربیت فکر انسان بدون توجه به عواطـف و احـساسات وی، کـاری عبـث و بیهـوده است. همچنان که لنین اشاره می‌کند «هیچ پژوهشی به منظور نیل به حقیقت، بدون عواطف انسانی وجود نداشته و نخواهد داشـت» از اینرو تعلیم و تربیت، به منظور این که چگونه احساسات خـود را کنترل کند و به چه نحو عواطـف پـسندیده را پـرورش داده و آنها را به نفع جامعه و خویشتن بـه کـار انـدازد از جملـه وظـایف

تعلیم و تربیت در جامعه کمونیستی است. بدین ترتیب کمونیزم فرد را از دو نظر مورد توجه قرار می‌دهد: از یک سوی می‌کوشد که فرد را تا بدان جا که ممکن است به واقعیات عینی نزدیک ساخته و وی را از جهان‌بینی علمی برخوردار سازد و از سوی دیگر به شناخت و تربیت دنیای درون او نیز بپردازد.

۳ـ تعلیم و تربیت از طریق کار: جهان بینی علمی و کمونیستی تنها شناخت قوانین توسعه و تکامل جوامع نبوده، بلکه قابلیت تطبیق این قوانین را درکار نیز شامل می‌گردد. فقط از طریق کار است که انسان می‌تواند جامعه کمونیستی را بنیان گذارد. شناخت طبیعت، اجتماع و تفکر انسان تنها از طریق کار مدوام و خستگی‌ناپذیر میسر است. از اینرو تعلیم و تربیت از طریق کار یعنی تلفیق عمل با فکر، به عالی‌ترین شکل ممکن جوهر تعلیم و تربیت کمونیستی است.

اخلاق کمونیستی که زاییده عالیترین جنبه‌های اخلاق انسان در طی پیشرفت جوامع بشری طی قرون متمادی است، منعکس کننده منافع و عقاید اکثریت عظیم بشریت است. اخلاق کمونیستی خاص جامعه کمونیستی نبوده و سوسیالیزم نیز از آن بهره فراوان دارد. اساسی‌ترین اصول اخلاق کمونیستی را می‌توان بدین ترتیب خلاصه کرد: ۱ـ وقف خویشتن در راه آرمان کمونیزم، میهن سوسیالیستی و انترناسیونالیزم پرولتاریایی. ۲ـ کار توام با وظیفه شناسی به نفع جامعه، هرکس کار نکند چیزی هم برای خوردن نخواهد داشت. ۳ـ مراقبت از ثروت اجتماعی و علاقه به افزودن آن، برداشتی عالی از وظایف اجتماعی و ایستادگی در مقابل نقض منافع اجتماعی. ۴ـ همکاری

اجتماعی و کمک متقابل و رفاقت‌آمیز با شعار «انسانها دوست، برادر و رفیق یکدیگر اند». ۵ـ درستی و راستی، خلوص اخلاقی و سادگی و فروتنی در حیات اجتماعی و خصوصی. ۶ـ احترام متقابل افراد خانواده به یکدیگر، علاقمندی به پرورش و تربیت کودکان. ۷ـ ایستادگی در مقابل دشمنان کمونیزم، صلح و آزادی.

با رسیدن به جامعه کمونیستی بعضی از اصول اخلاقی فوق نظایر دفاع از میهن سوسیالیستی و یا بی‌عدالتی و غیره از بین می‌رود، زیرا با استقرار جامعه جهانی کمونیزم و پیدایش انسان نوین شایسته جامعه کمونیستی، یک چنین پدیده‌هایی برای همیشه از بین خواهند رفت.

کمونیزم و آزادی فرد: آزادی فرد بستگی به ماهیت مناسبات اجتماعی دارد. مناسبات اجتماعی را می‌توان به صورت شرایطی که جامعه برای تکامل فرد، ارضای احتیاجات او و استفاده از استعدادهای شخصی فراهم می‌کنند تعریف کرد. ایدئولوگ‌های بورژوازی مدعی اند که کمونیزم، آزادی فرد را از بین می‌برد و تنها سیستمی که حافظ این آزادی است، سیستم سرمایه‌داری می‌باشد. در مقابل یک چنین بینشی کافی است که از این افراد سوال شود، در جامعه‌ای که مالکیت خصوصی حاکم بر همه چیز است، در جا معه‌ای که سرنوشت اکثریت زحمتکش در دست مشتی افراد سرمایه‌دار است، در جامعه‌ای که بحران‌های تولید، رقابت، هرج و مرج جنگ‌های امپریالیستی حاکم بر سرنوشت توده‌های زحمتکش است، چگونه می‌توان بحثی از آزادی فرد داشت. آنچه مسلم است این که سرمایه‌داری تا کنون

فرصت کافی داشته تا آن طورکه ادعا می‌کند، زندگی آرام و آزادی در اختیار مردم قرار دهد و لیکن در عمل ما به چیزی جز اسارت، فقر، گرسنگی و جنگ بر نمی‌خوریم. با توجه به این مسایل، توخالی بودن ادعاهای بورژوازی روشن می‌شود. کمونیست‌ها با دست زدن به جنگ نهایی (جنگ طبقاتی و حقانی) برای همیشه بورژوازی را محکوم به فنا کرده بشریت را از قید استعمار و استثمار رهایی می‌بخشند. کمونیزم با مستقر ساختن مساوات اقتصادی و اجتماعی، تمام افراد را در یک ردیف قرار داده و از آنها می‌خواهد که فعالانه در امور اجتماعی و سیاسی شرکت کنند، از آنها می‌خواهد که انتقاد و پیشنهاد نمایند، از آنها می‌خواهد که با سلاح علم و فلسفه علمی به جنگ با مشکلات بروند، از آنها می‌خواهد به نفع خود و جامعه خویش فعالیت کنند، از آنها می‌خواهد که اصول اخلاقی کمونیستی را همان طورکه شرح آن گذشت، رعایت کنند.

مارکسیزم ـ لنینیزم تنها ایدئولوژی‌ای است که در تمام طول تاریخ برای اولین بار پی به ارزش واقعی فرد و آزادی برده است.

استقرار یک ملت، یک زبان در سراسر جهان:

در صورتی که امپریالیزم به کلی محو و نابود شده و جوامع مختلف به کمونیزم برسند، تمام مرزهای بین ممالک مختلف از میان خواهد رفت. تمام ملل مبدل به یک ملت جهانی مبدل به بشر یکسان، بشری که تبعیض را نمی‌شناسد، خواهند شد. تمام مردم جهان در اثر آمیزش و در طول همکاری بسیار نزدیک با یکدیگر و در اثر اختلاط زبان‌های شان، به یک زبان واحد «پرورده» و

تکامل یافته، صحبت خواهند کرد و تعدد زبان برای همیشه از عرصه جهان محو خواهد شد. تمام مردم جهان با کمک و مساعدت یکدیگر، در راه پیشرفت جامعه جهانی خود دست به دست هم داده و از نو تاریخ حقیقی تکامل مادی و معنوی بشر را آغاز خواهند کرد. آنها خاطرات طبقات استثمارگر را به زباله‌دانی تاریخ ریخته و با یادی خوش از سازندگان و قهرمانان کمونیزم، با سرعتی شگرف در راه کشف اسرار جهان به پیش خواهند رفت.

ـ پایان ـ

مقدمه چاپ نخست

کتابی که اکنون تحت عنوان «از کمون اولیه تا کمونیزم» ارائه می‌شود نتیجه کار و مطالعات و زحمات هماهنگ رفقایی است که در سال‌های سیاه خفقان دیکتاتوری هر یک در حد توان خود در سنگر مبارزات خلق‌های میهن‌مان می‌رزمیدند. در آن روزگار آثار تئوریک چاپ شده بزبان فارسی و بویژه آثاری که بزبان ساده و آسان تهیه و تنظیم شده باشند بسیار کمیاب بود. ما در جریان کار خود دریافته بودیم که یک مطالعه منظم و بدون وقفه که بصورت کلاس‌های درسی (در آن زمان حوزه‌های سه یا چهار نفره)، از ابتدای پیدایش جوامع بشری تا مراحل نهایی تکامل انسانها را بصورت خیلی خلاصه و شماتیک مورد بررسی قرار دهد، حتی برای رفقایی که ساعت‌های فراغت بسیار محدودی داشته و از نظر سواد کلاسیک در حد بسیار پایینی قرار داشتند، این کتاب در کوتاهترین مدت یک جهان بینی روشن و منظم، بوجود می‌آورد. البته ما این کتاب را در هر حوزه بصورت یک "کتاب درسی" هر هفته چند صفحه یا حداکثر یک فصل را تدریس و سپس از رفقا می‌خواستیم که آن را دقیقاً مطالعه و مورد بررسی انتقادی قرار دهند. آن رفقایی که وقت آزاد و بیشتری داشتند، بویژه رفقای دانشجو موظف می‌شدند در زمینه هر مبحث (مثلاً پیدایش حیات، پیدایش انسان و نژاد، تاریخ قرون قدیم، وسطی و معاصر...) از کتبی که چاپ شده و موجود بودند مطالعات تکمیلی نموده و نتیجه مطالعات خود را در حوزه کنفرانس دهند. باین ترتیب این کتاب در واقع یک فهرست و برنامه تعلیماتی حوزه بود و از این نحوه پیشبرد برنامه مطالعاتی ما

نتایج بسیار خوبی در بالا بردن سریع سطح آگاهی افراد و بویژه رفقای پرولتر بدست می‌آوردیم.

خوشبختانه در دو سه سال اخیر آثار تئوریک ترجمه یا تالیف و تنظیم شده بزبان فارسی بسیار فراوان انتشار یافته که همین گسترش و نفوذ تئوری در توده‌ها می‌تواند پایه‌های تحول انقلابی جامعه را در نبرد طبقاتی و بویژه نبرد ضد امپریالیستی کنونی مستحکم‌تر و عمیق‌تر سازد. لیکن فراوانی و تشابه بسیاری از کتب شاید برای بسیاری از نوآموزان مارکسیزم ـ لنینیزم و بویژه آنهایی که مایلند از نوعی خودآموزی شروع کنند حالتی سردرگمی بوجود می‌آورد و همین امر ما را به انتشار این اثر وادار ساخت.

این اثر نسبت به اصل آن که مربوط به سال‌های ۴۸ و ۴۹ است تغییراتی داده شده لیکن ترکیب کلی آن کم و بیش حفظ شده و حاوی کمبودها و نواقص متعددی است که ما به کمک سایر رفقا در صددیم در چاپ‌های بعدی تا حد امکان آنها را مرتفع سازیم و اکنون آن را به عنوان طرح پیشنهادی برای تدوین یک کتاب درسی جامع برای نوآموزان مارکسیزم ـ لنینیزم به همه سازمان‌ها و گروه‌های پیرو بینش سوسیالیزم علمی ارائه می‌دهیم و از کلیه آنها انتظار داریم تا با بررسی انتقادی آن در آینده نزدیک بتوانند کتب آموزشی جامع‌تر بزبان ساده در همین زمینه یا زمینه‌های مشابه آن تهیه و تدوین نمایند.

به امید پیروزی همه کمونیست‌های راستین

اسفند 1358